

راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



زنده باد اول ماه مه

اول ماه مه روز همبستگی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان امسال نیز در کشور ما در شرایطی برگزار می شود که آزادی های سندیکایی نیز مانند سایر آزادی های فردی و اجتماعی از سوی جمهوری اسلامی رعایت نمی شود. کارگران و زحمتکشان ایران در طول دهه های گذشته بیش از چند بار نتوانستند این جشن را در شرایط آزادی برگزار کنند. تحریریه و مسئولین فنی راه آزادی فرارسیدن اول ماه مه را صمیمانه به کارگران و زحمتکشان ایران تبریک می گویند و امیدوارند در سایه مبارزات مردم ایران، مردم ایران آزادی های فردی و اجتماعی خود را بازیابند و کارگران و زحمتکشان نیز بتوانند از حق آزادی سندیکایی و سایر حقوق دمکراتیک برخوردار شوند. فقط در چنین شرایطی است که می توان آزاد و پرنیرو اول ماه مه را جشن گرفت.

*انتخابات مجلس چهارم جمهوری اسلامی:
- سیاست را باید عوض کرد
- انتخابات، آئینه بحرانی
که ریشه در اعماق دارد!

*نیروهای سیاسی ایران و جوامع حقوق بشر
بخش دوم مصاحبه با
عبد الکریم لاهیجی

*پیرامون تمرکز زدائی و فدرالیسم
نوری دهکردی

*مشارکت در بحث مساله ملی و بررسی اجمالی آن در ایران
بابک امیر خسروی

نامه اعتراضی به دولت ترکیه

آقای سلیمان دمیرال!

کشتار بیرحمانه ی مردم کرد، درعید باستانی نوروز که برای اولین بار پس از سالها ممنوعیت برگزار می شد، وجدان عمومی جهانیان را به سختی برانگیخته است. بنا به خبرگزاری های آسوشیتد پرس و رویتر و سایر خبرگزاری های، در اثر حملات گسترده ی ماموران انتظامی و امنیتی دولت، ده ها نفر در جریان زدوخوردها، در شهرهای جیزری، سیرناک، نصیبین، و وان کشته شده و صدها نفر بازداشت شده اند. دامنه ی بکارگیری هلی کوپتر و تانک و انواع سلاح سنگین، در جریان این حملات به قدری گسترده بوده است که به حق حتی اعتراض دولت هائی چون آلمان فدرال را که با کشور شما روابط حسنه دارند برانگیخته است.

بی تردید، احساسات خشمگینانه ی مردمی که دولت های پیشین شما حتی هویت کردی آنان را منکر شده اند و هنوز نیز همچنان از هرگونه حقوق فرهنگی و به کارگیری زبان مادری محرومند و مورد توهین و آزار و تبعیض دائمی قرار دارند، قابل فهم است. ما ضمن مخالفت صریح خود با بکارگیری نیروی نظامی بویژه برای حل مسایل ملی، و بدون اینکه نسبت به راه حل های سیاسی و مسالمت آمیز در رابطه با خواسته های به حق مردم کردستان ترکیه بی توجه باشیم، به هیچ وجه سیاست سرکوب و کشتار مردم نجیب کردستان ترکیه را که از سوی دولت های پی در پی ترکیه از ۸۰ سال به این سو اعمال می شود، قابل توجیه نمی دانیم و شدیداً محکوم می کنیم.

ما عمیقاً براین باوریم که مساله کردستان ترکیه، همانند عراق و ایران راه حل نظامی ندارد و سیاست سرکوب و کشتار مردم راه بجائی نخواهد برد.

همراه با افکار عمومی جهان، از شما می خواهیم به سیاست سرکوب و اعمال خشونت علیه مردم کردستان خاتمه دهید و با پیروی از مذاکرات سیاسی، برای تحقق مطالبات بحق آنان اقدام عاجل بنمائید.

هیات اجرائیه حزب دموکراتیک مردم ایران

۲۰ مارس ۱۹۹۲

RAHE AZADI

Nº: 20

April 1992

راه آزادی

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO Nº : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه

کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE





سیاست را باید عوض کرد

اقدامات اجتماعی نیم بند و محدود و یا درپیش گرفتن سیاست اقتصادی درهای باز بخش مهمی از مشکلات جامعه بسرعت حل می شوند. درحالیکه آنچه جامعه ایران را فلج می کند و به بن بست می کشاند بیماری هایی است که جنبه های مختلف حیات اجتماعی آنرا بطور پیوسته و ارگانیک دربر می گیرند. سوق دادن سرمایه بسوی تولید و فعالیت سالم اقتصادی، جلوگیری از فرار منظم مغزها و سرمایه ها بسوی خارج، جلب اعتماد متخصصین و نیروهای کار، مشارکت دادن مردم در حل مشکلات اقتصادی و بازسازی کشور... همگی مستلزم جامعه ای باحکومت قانون و قوانین مدنی، بانظام سیاسی مورد پذیرش و متکی به آرای مردم، جامعه ای فارغ از فشار، تهدید، ارعاب و زور، آقا پالاسری ولی فقیه و امام جمعه و... است.

دولت رفسنجانی در ۲ سال گذشته چه گام هایی در این عرصه ها برداشته است؟ از یاد نبریم وزارت اطلاعات رژیم که مسئول اصلی بگیریوبیندها و ترتیب دادن اعترافات تلویزیونی جدید در دو سال گذشته بوده است تحت کنترل کامل دولت قرار داشت و آخرین دستپخت آقایان یعنی انتخابات مجلس چهارم نیز نمونه کامل از بی قانونی و بی اعتقادی به دمکراسی و آزادی حتی برای خودی هاست.

مجلس چهارم درشرایطی تشکیل می شود که با تشدید بحران اقتصادی - اجتماعی حرکات اعتراضی مردم بطور بی سابقه ای شکل علنی و گسترده بخود گرفته اند. تظاهرات بزرگ اخیر شیراز دراعتراض به گرانی، امتصایات درمنایع نفت، روزنامه کیهان و چندین واحد تولیدی مراکز صنعتی مانند اراک، موج نارضیاتی در دانشگاه ها و درمیان معلمین نشان می دهند که درصورت ادامه وضعیت کنونی باید درانتظار انفجارهای مهمی بود که پی آمدها و دامنه آنها برهیچکس روشن نیست. درچنین وضعیتی عدم تغییر اساسی در سیاست های گذشته رژیم را در بن بست کامل قرار می دهد و دست زدن به اقدامات نیم بند و گام های خجولانه و کوچک تضاد های موجود را حادث می کنند. بحران ایران یا اقدامات نیم بند حل نخواهد شد. این بحران بیش از همه بحران ساختار غیردمکراتیک حکومتی، بحران بی قانونی، بحران تجده ستیزی مسئولین، بحران عدم مشارکت و اعتماد مردم، بحران فقدان آزادی های فردی و اجتماعی، بحران زیورپا گذاشتن حقوق مدنی بویژه درمورد زنان، بحران ادامه سیاست سرکوب در مناطقی مانند کردستان و بحران عدم کاردانی و فساد دست اندرکاران و دریک کلام بحران سیاسی است. بدون حل این بحران جامعه قادر نخواهد بود از طریق همکاری و مشارکت عمومی بزمشکلات خود فائق آید. با کنار گذاشتن این یا آن جناح نمی توان به جنگ مشکلات رفت. آیا مجلس و دست اندرکاران سرانجام قادر به درک این مسئله گزرمی هستند؟ نگاهی به پیشینه و عملکرد دست اندرکاران فعلی و اسامی که از صندوق ها بیرون آمده اند جایی برای خوش بینی باقی نمی گذارد.

نیرویی بود که درمجلس و جامعه علم مخالفت با این سیاست های دولت را برداشته بود. این قضیه درمورد شکست خوردگان هم صدق می کند. دراین جناح هم طیف وسیعی از نیروهای بسیار تندرو و حزب الهی تا نیروهای تحول یافته ای که حول روزنامه سلام فعالیت می کنند گرد آمده اند که پیرامون شعارهای ضدغربی و مخالفت با برنامه های دولت رفسنجانی درکنار هم قرار گرفته اند. درحالیکه بسیاری از آنها دارای نگرش واحدی در زمینه های بسیار اساسی نیستند. شکست سنگین تندروها در انتخابات مجلس چهارم بی تردید در درجه اول نتیجه شرایط غیردمکراتیک و محدودیت هایی بود که از ابتدا از سوی شورای نگهبان، خامنه ای و دیگر دست اندرکاران با هدف روشن کنارگذاشتن کسانی که چوب لای چرخ دولت می گذارند اعمال شد. اما درعین حال باوجود عدم اقبال عمومی از انتخابات و نسبت کم شرکت کنندگان، همان عده ای هم که به پای صندوق های رای رفتند، بنوعی عدم اعتماد کامل خود را از نیروهای تندرو ابراز داشتند. درحقیقت رای دهندگان میان بدودتر، بد را انتخاب کردند و به نیروهایی رای دادند که در برابر بی برنامهگی و خرابکاری ها و ویرانگری های گذشته او از سازندگی و تولید بیشتر صحبت می کرد. با پایان یافتن نمایش انتخابات، اکنون درایران می توان از ترکیب نوین حاکمیت سخن به میان آورد. این نیرو دربرابر خود جامعه ای بحران زده و بیمار دارد. اقتصاد نیمه فلج و ناتوان، تورم لگام گسیخته، بیکاری و کمبود زندگی را برای میلیون ها هموطن ما طاقت فرسا ساخته اند. آموزش و بهداشت در وضعیت اسفناکی قرار دارند. ریشه های سرطانی فساد همه جا ریشه دوانده است.

به این مشکلات ژرف و پدرومانه باید بحران اجتماعی و سیاسی را افزود که بصورت عوامل تشدید کننده بحران اقتصادی عمل می کنند. مردم به دست اندرکاران اعتماد ندارند و دره ای که رژیم را از مردم جدا می کرد هرروز عمیق تر می شود. دولت رفسنجانی درابتدای کار خود به عبث می پرداخت که بایرخی

انتخابات مجلس چهارم جمهوری اسلامی همانگونه که دست اندرکاران اصلی آن می خواستند خاتمه یافت. تمهیدات و تدارکات شورای نگهبان و قوه مجریه آنچنان همه جانبه و حساب شده بود که نتایج انتخابات هیچکس را شگفت زده نکرد و اینبار نیز چون انتخابات مجلس خیرگان حریه بکار گرفته شده علیه رقبای خودی بخوبی موثر افتاد. شمار رای دهندگان درمناطق چون تهران حکایت از عدم شرکت حدود دوسوم مردم در انتخابات می کند. اما با همه این دوز و کلک ها انتخابات مجلس چهارم می تواند صفحه جدیدی در تاریخ ۱۲ ساله جمهوری اسلامی بگشاید. با نگاهی گذرا به اسامی که از صندوق های رای بیرون آمدند می توان با اطمینان گفت نیرویی که به تندروها و یا حزب الله موسوم شده اند از آخرین سنگرهای خود بیرون رانده شدند و دستگاه های اجرائی، مقننه و قضائیه جمهوری اسلامی کم و بیش درسیطره کامل جناح هایی درآمده است که از رئیس جمهور پشتیبانی می کنند. ترفندی که درجریان آخرین انتخابات صورت گرفته است را درعین حال می توان ضربه اساسی به اصلی ترین آماج های «انقلاب اسلامی» قلمداد کرد، بطوریکه جمهوری اسلامی هرچه بیشتر از گذشته خود فاصله می گیرد و به نوع حکومت های اسلامی مانند عربستان و پاکستان نزدیک می شود. این دگردیسی به مذاق محافل غربی بسیار خوش می آید و آنها بدون آنکه نگران شیوه های بکارگرفته باشند، رضایت خود از آنچه درایران گذشت را پنهان نمی کنند.

اما با این همه سخن از یکدست شدن حاکمیت جمهوری اسلامی بسیار زودرس است. نیروهایی که با شعار «پیروی از خمینی - اطاعت از رهبری - حمایت از هاشمی» در انتخابات پیروز شدند ترکیب ناهمگونی از عناصر محافظه کار و قشری روحانیت تا نیروهای طرفدار رفسنجانی هستند که برسر دو موضوع اساسی یعنی مالکیت و نزدیکی باغرب یا یکدیگر همگام شده اند. حتی شاید بتوان گفت اتحاد آنها بیش از آنکه حول برنامه سیاسی یا اقتصادی مشخصی باشد، علیه کار خود به عبث می پرداخت که بایرخی

انتخابات مجلس چهارم، پایانی خوش برای شعبده بازان!

ب. الوند

مرکز و مسئولان وزارت کشور درخواست میکنم... ببینید این آراء از کجا آمده و در صندوق ها ریخته شده است؟... آیا جواب مردمی که آمدند و گفتند در يك صندوق ما سه هزار رأی داشتیم پس چطور شد که یکهزار رأی خوانده شده، مسلسل است؟ آیا باید با رگبار گلوله جواب آنها را بدهند؟ چرا وقتی که مردم تنها حرف شان اینست که صندوق ها را بازشماری کنید، نیرو های انتظامی علناً باید با اسلحه رو بروی آنها بایستند و تعداد زیادی از آنها را به خاک و خون بکشند و بعد هم بگویند که این مسئله شورش بوده...

چرا معترضین را به داخل پادگان آورده لخت میکنند و با شلاق و کابل آنقدر میزنند که رگهای سست آنها از بین میروند و خونریزی شدید ایجاد میشود؟

(نطق پیش از دستور داود-توحیدی- ۲۵ فروردین)

به این ترتیب میتوان دریافت که «جبهه سائی» رهبر معظم به درگاه خداوند و اظهار رضایت ملوکانه و رفسنجانی از مراسم انتخابات، بمعنای نفس راحتی است که گردانندگان ائتلاف دولتی، پس از «زحمات» فراوان شان برای بدست آوردن نتایج «مطلوب» متحمل شده اند!

گرچه میتوان گفت که در میزان «صحت» انتخابات، تفاوت چندانی میان آخرین آنها با موارد قبلی نمیتوان قائل شد، اما ویژگی پراهمیت اینبار در آنست که چون در غیاب اتوریته ی معنوی خمینی انجام شده است، سرمداران ائتلاف حاکم، برای شکست حریفان نسبتاً پر قدرت خود به خشونت ها، قانون شکنی ها و تدابیر علنی و گستاخانه ای دست زدند که میتوان آنرا «بیسابقه» نامید.

نکته ی دیگری که درباره این انتخابات گفتنی است، فرصت طلبی ریاکارانه ای است که ائتلاف هوادار رفسنجانی، برای از میدان بدرکردن رقبا بکارگرفته اند. در واقع لیست بلند بالایی که آنها ارائه کردند، همزمان با «اجازه» دادن به تعداد کثیری از عناصر و افراد عمدتاً غیرسیاسی، برای کاندیدا شدن، متکی بر شناخت این روانشناسی افکار عمومی بود که مردم اساساً دل خوشی از آخوند های سیاست باز رژیم ندارند و میتوان با وارد کردن چهره های ناشناس مسیر رأی گیری را بنحو مطلوب تغییر داد. انتخاب سید علی اکبر موسوی حسینی بعنوان نماینده اول تهران که همه میدانند بیچاره هیچ دستی در سیاست ندارد و مجری برنامه تلویزیونی برای راهگشایی مشکلات خانوادگی است، نتیجه معنی داری است که بر شناخت درست طراحان انتخابات صحه میگذارد. مردم میگویند چون نامبرده در دعوا های خانوادگی همواره میانه را میگرفته است، وی را جزو لیست «میانه رو ها» جازده اند جالب توجه است که در انتخابات تهران، که معروف ترین چهره های سرشناس دو جناح شرکت داشته اند، تنها دو نماینده انتخاب شده، غیر سیاسی، غیر جناحی و بقول معروف بکلی بی تقصیرند!

با پایان یافتن مرحله اول انتخابات مجلس چهارم، که در جوئی متشنج انجام شد و با تدارک بیسابقه قبلی برای حذف عناصر ناصالح و نیز دخالت آشکار مأموران دولتی در روز رأی گیری و تقلب های گستاخانه و متعدد در رأی شماری و رأی سازی توأم بود، سرانجام سناریوی «پیروزی» ائتلاف هواداران رفسنجانی و شکست رقبایش بمرحله اجرا درآمد.

گرچه در پایان این نمایش، «رهبر انقلاب» را به صحنه آوردند تا «جبهه سپاس به درگاه خداوند معین و موفق» بساید و بر باد رفتن «توطئه دشمنان» را نوید دهد، اما نامبرده فراموش نکرد که از همان لحظه ی پایان یافتن «عملیات» پیامبرانه پیشگویی کند که «شبکه استکباری» در صدد است که با «تفسیر های «کینه توزانه» درباره انتخابات و «با وارد آوردن اتهام به مسئولان امین و زحمتکش امر انتخابات» مردم را نسبت به نتیجه انتخابات دچار تردید کند، و بعد هم امامانه به مردم اطمینان داد که «اینجانب اعلام میکنم که بر طبق گزارش های موثق» انتخابات «با سلامت و ائذان» انجام شده و «اطمینان به نتایج آن حاصل است.» رفسنجانی هم در اولین روز نماز جمعه بعد از انتخابات دلیل صحت انتخابات را سخنان «رهبر معظم انقلاب» ذکر کرد(۱) و یادآور شد که این عملیات، «انصافاً» جزء انتخابات بسیار موفق ج.ا. بوده است.

البته او نیز به تبعیت از «رهبر انقلاب» به پیشگویی حوادث آینده پرداخت که گویا «مطالبی از این سوو آنسو خواهیم شنید که انتخابات را زیر سؤال ببرند» ولی اضافه کرد که عین خیالتان نباشد «من شخصاً اطمینان میدهم که وضع خوب بوده است! درباره چگونگی برگزاری انتخابات، میتوان به «حوادثی» اشاره کرد که از جمله آنها، تدارک طولانی آن به قصد حذف «مزاحمین»، چارو کردن زیر پای تعدادی از نمایندگان مجلس دوره سوم بعنوان عناصر ناصالح، پیش از انتخابات، تغییر تبدیلات وسیع فرمانداران و بخشداران در سراسر کشور، کنترل یکجانبه صندوقها برسيله عناصر اجرائی گمارده شده از طرف وزیر کشور، برگماری شوراها ی نظارتی که یکدست از جانب جناح حاکم انتخاب شده بودند و بکارگیری تمام امکانات دولتی در جهت برگزاری «مطلوب» انتخابات، تنها ویژگی های

از قبل معین شده این عملیات بحساب می آیند. «رسول منتخب نیا» نماینده شیراز، که در جلسه ۲۵ فروردین- چند روز پس از انتخابات- سخن میگفت، با اشاره به همین مسائل، از جمله به نکات زیر اشاره کرد:

از حدود یکسال قبل که هیئت های نظارت بر انتخابات تعیین شدند، اغلب آنها در سطح کشور مأمور پرونده سازی برای افراد این جناح شدند و در پاسخ به اعتراض یکی از بزرگان گفتند جناح ما بحمدالله فاقد اشکال و ایراد است...
-... از تریبونهای نماز جمعه، ائمه جماعات مساجد، مرکز رسیدگی به امور مساجد که با بلندگو در روز اخذ رأی تبلیغ میکردند، هیئت های امنای مساجد، گروههای مقاومت، منابر مذهبی و در مواردی نهاد های انقلاب، نیرو های مسلح و دستگاههای اطلاعاتی و حتی از وجود بعضی از وزرا کاملاً استفاده کردند و در مقابل، از ورود و سخنرانی این جناح حتی در بسیاری از مساجد ممانعت بعمل آوردند.
-... در روز ممنوعیت تبلیغات در مشهد، خوزستان و فارس علیه کاندیداهای خط امام شب نامه هائی را در سطح وسیع پخش کرده و انواع اتهامات را بر آنها وارد کردند و به مردم توصیه کردند که به آنها رأی ندهند...
-... روز اخذ رأی در بسیاری از حوزه ها نمایندگان فرماندار و کاندیدا ها حضور نداشتند و صندوقها را دربست در اختیار افراد از پیش تعیین شده با تراکتهای تبلیغاتی قرار دادند.

با اینحال بنظر میرسد که این قسمت از عملیات خداپسندانه جناح حاکم، تنها شامل مناطقی است که کسی فرصت اعتراض پیدا نکرده است و عملیات به خوبی و خوشی انجام شده است. در موارد پرسرو صداتر، میتوان به سخنان نماینده بروجن و لردگان اشاره کرد که در نطق پیش از دستور خود به افشای برخی از «عملیات» گردانندگان انتخابات پرداخت و از جمله گفت

«اینجا باید خدمت رهبر عظیم الشان انقلاب عرض کنم که در این دو شهرستان آنقدر بی نظمی وجود داشت که از میان نزدیک به ۱۸ هزار نفر جمعیت، نزدیک به ۱۲۰ هزار رأی به صندوق ها ریخته و ... بعضی از افراد توانستند با یک شناسنامه بیش از ۱۷ الی ۱۸ رأی به صندوق ها بریزند... از هیئت نظارت

تهاجم دیپلماتیک جمهوری اسلامی در آسیای مرکزی!

س. نورسته

آذربایجان همکاریهای نفتی آغاز شده است، تاجیکستان با پذیرش زبان فارسی بخشی از نیازهای خود را در این زمینه از ایران تأمین میکند، پروازهای هوایی میان پایتخت این کشورها با تهران برقرار شده است و صحبت از گسترش همکاریهای دیگر است. ایران و کشورهای نو استقلال میتوانند بطور متقابل بازارهای خوبی برای کالاها و یکدیگر باشند و موقعیت جغرافیایی مناسب ایران، این شانس را افزایش میدهد.

ترکیه رقیب ایران

اما ایران در این میدان جدید سیاست یک تاز نیست. غرب بشدت نگران نفوذ ایران است و همه تلاش خود را بکار میگیرد تا در آشفتگی بازار پس از انحلال اتحاد شوروی ماهیهای درشتی در قلاب سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیفتد. اخبار مربوط به خرید دانش ساخت اسلحه اتمی از طریق قزاقستان در غرب انعکاس وسیعی یافتند. غرب از اتمی شدن جامعه کشورهای اسلامی و انتقال این دانش و فن به کشورهای دیگر منطقه بشدت هراسناک است.

غرب در این عرصه ترکیه لائیک را به جنگ جمهوری اسلامی فرستاده است. ترکیه که در گذشته کمتر نقش فعال در منطقه برعهده داشته است، اینک با تحولات شوروی بشدت به تکاپر افتاده است. ۵ کشور جدید آسیایی اتحاد شوروی به زبان ترکی صحبت میکنند و حکومت لائیک ترکیه برای رهبران این کشورها به مراتب مطلوبتر از حکومت ملاما در تهران است. از سوی دیگر نزدیکی با ترکیه میتواند رضایت غرب را برای این کشورها به دنبال آورد. در حالیکه دوستی با جمهوری اسلامی میتواند نتیجه معکوس در پی داشته باشد. رقابت ایران و ترکیه در جمهوریهای آسیایی آشکارا شکل غلنی گرفته است. ترکیه از اول آوریل پوشش شبکه تلویزیونی خود را به این مناطق گسترش داده و جمهوری اسلامی در صدد است از طریق رادیو و تلویزیون ۶ جمهوری آسیایی را از نظر تبلیغاتی بپوشاند. ترکیه در برابر اتحادیه کشورهای دریای خزر، اتحادیه کشورهای دریای سیاه را پیشنهاد میکند. برای ترکیه نیز مانند ایران بازارهای دست نخورده و وسیع این مناطق اهمیت ویژه

دارند که از نظر تاریخی و فرهنگی دارای علائق مشترک فراوانی با مردم ما هستند. جمهوری اسلامی همچنین به رشد نهضت های اسلامی در این مناطق چشم دوخته است و دلارهای عربستان سعودی و تبلیغات اسلامی رهبران تهران هر دو در جهت تقویت آن عمل میکنند. ولایتی وزیر خارجه در سخنرانی خود در کنفرانسی که دفتر مطالعات بین المللی این وزارت خانه به مناسبت تحولات اخیر مناطق آسیایی شوروی ترتیب داده بود، در این باره اظهار داشت: «جمهوری اسلامی ایران به دلیل برخورداری از فصل مشترک فرهنگ متحول و غنی اسلام توانایی پرکردن خلاءهای فکری و ارضاء نیازهای فرهنگی این جمهوریها را دارا میباشد.» در مطبوعات خارجی این جنبه از انگیزه های رهبران جمهوری اسلامی مورد توجه فراوان قرار گرفته است. وال استریت جورنال از قول شلزینگر وزیر دفاع سابق امریکا مینویسد: «بر اثر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نقش ایران در جهان به صورتی اساسی دگرگون شده و به تهران جای مشخصی اختصاص یافت که نقش خود را بهتر بازی کند و این بیشتر بخاطر استقلال یافتن ۶ جمهوری اتحاد شوروی در شمال مرزهای ایران بود که دارای اکثریتی مسلمان هستند.» روزنامه انگلیسی زبان کرتیرز مینویسد: «جاه طلبی هاشمی رفسنجانی در این است که میلیونها مسلمان را در دوران بعد از شوروی به زیر نفوذ تهران بکشد.»

انگیزه های اقتصادی

در کنار مسائل سیاسی و امنیتی و نیز تمایل به گسترش دایره نفوذ نیروهای اسلامی منطقه، جمهوری اسلامی دارای انگیزه های جدی اقتصادی در این یورش دیپلماتیک است. هر ۶ کشور آسیایی نو استقلال دارای اقتصاد از هم پاشیده و ویرانی هستند که باید بسرعت متحول شود تا بتواند به نیازهای یک کشور مستقل پاسخ دهد. شبکه های ارتباطی با دنیای خارج بشدت محدود است و نیازهای اقتصادی بسیار وسیع و متنوع، این کشورها را بناچار بسوی همکاری همه جانبه با کشورهای دیگر سوق میدهد. حد اقل برای ۴ جمهوری تازه استقلال یافته، ایران نزدیکترین راه دستیابی به آب های آزاد است. درآمد نفتی ایران و برخی امکانات دیگر خدماتی و یا صنعتی برای این جمهوریها جذابیت دارند. میان ایران و

سیاست جمهوری اسلامی در مناطق آسیایی اتحاد جماهیر شوروی سابق از چنان تحرکی برخوردار است که کمتر میتوان نمونه آنرا در ۱۲ سال گذشته در فراسوی مرزهای ایران سراغ داشت. مسئولین جمهوری اسلامی با آنکه در دوران پیش از واژگونی اتحاد شوروی سیاست بسیار محتاطانه ای در مناطق آسیایی این کشور پیش میبردند و آشکارا از سیاست گورباچف مبنی بر حفظ اتحاد جماهیر شوروی چنانچه میگردند، در پی آغاز روند استقلال جمهوریهای ۱۵ گانه، بسرعت سیاست نوینی اتخاذ کردند که اساس آنرا نفوذ و ایجاد روابط مستحکم با کشورهای نو استقلال تشکیل میدهد. این سیاست البته فقط به ۶ کشور آسیایی اتحاد شوروی سابق محدود نمیشود و جمهوریهای دیگر بویژه اوکراین، روسیه، ارمنستان، گرجستان را هم دربرمیگیرد. بعنوان نمونه برجسته این تحرك سیاسی میتوان از میانجیگری میان ارمنستان و آذربایجان بر سر مسئله قره باغ یاد کرد که انعکاس بین المللی وسیعی هم یافت. پیشتر از این جمهوری اسلامی با اولین تلاشها برای تشکیل اتحادیه کشورهای عضو حوزه دریای خزر (با شرکت روسیه، ترکمنستان، آذربایجان و ایران) و نیز پشتیبانی از پیوستن ۶ کشور آسیایی نو استقلال شوروی سابق به پیمان منطقه ای میان ایران، پاکستان و ترکیه تمایل خود را به ایفای نقش فعال تر در مرزهای شمال ایران نشان داده بود.

ولایتی چهره فعال در آسیای مرکزی

در طول ماههای گذشته مقامات وزارت خارجه چندین بار به جمهوریهای نو استقلال شوروی سابق سفر کردند و هیئت های نمایندگی بلند پایه از سوی این کشورها رهسپار ایران شدند و همه مذاکرات حول گسترش روابط دور میزند. مقامات درجه اول جمهوری اسلامی انگیزه های اصلی خود از دنبال کردن چنین سیاستی را پنهان نمیکنند. از هیاهوی تبلیغاتی گسترده پیرامون از هم پاشیدگی کمونیسم، «حقانیت اسلام» و «پیش بینی داهیانه امام خمینی» که بگذریم جمهوری اسلامی در برابر وضعیت یکی نوینی در شمال ایران و در کل منطقه قرار گرفته است که میخواهد در شکل گرفتن آینده آن نقش مهمی ایفا کند. امروز در شمال ایران بجای اتحاد شوروی سابق چندین کشور نو استقلال قرار



نیروهای سیاسی ایران و جوامع حقوق بشر: بخش دوم مصاحبه با عبدالکریم لاهیجی

نیروهای سیاسی ایران هنوز مرجعیت حقوق بشر را برسمیت نمی شناسند!

جوامع حقوق بشر باید بتوانند در ایران فعالیت کنند.

ر.ا: جامعه های حقوق بشر چه نقشی میتوانند در فعال تر کردن مبارزه برای رعایت حقوق بشر در ایران بویژه در پی محکومیت اخیر جمهوری اسلامی توسط سازمان ملل ایفاء کنند؟

لاهیجی: متأسفانه در شرایط کنونی تعداد جوامع حقوق بشر زیاد نیست و این جوامع در حد امکانات خود فعالیت میکنند. من امیدوارم شرایط فعلی به تشدید این فعالیتهای بینجامد. اما امیدواری اصلی من اینست که فعالیتهای جوامع حقوق بشر به ایران منتقل شود. باید پذیرفت که جامعه حقوق بشر بعنوان يك سازمان کنترل کننده قدرت دولتی باید در محیط طبیعی، در کشور خودش فعالیت کند. در غیر اینصورت بیشتر از دور دستی بر آتش دارد. البته این مانع از این نمیشود که سازمانها و نیرو های اپوزیسیون به جوامع حقوق بشر در مبارزه خود کمک نکنند. جوامع حقوق بشر نمیتوانند با نیرو های سیاسی در ائتلاف قرار بگیرند. جوامع حقوق بشر مستقل از سازمانهای سیاسی فعالیت میکنند. این استقلال هم جنبه مالی و فعالیتهای مربوط به حقوق بشر را در برمیگیرد. اما در آنچه که به عرصه های اصلی مبارزه در راه حقوق بشر مربوط میشود، مبارزه نیرو های سیاسی میتواند در جهت تقویت فعالیتهای جوامع حقوق بشر مؤثر باشد. مثلاً اگر قرار است مبارزه ای برای آزادی زندانیان سیاسی صورت پذیرد، هر سازمانی ممکن است بخواهد اولویت را به زندانیان وابسته به خود بدهد، در حالیکه اگر جوامع حقوق بشر پیشبرد این مبارزه را بعهده گیرند، این امر میتواند شکل عمومی و سراسری بخود گیرد.

مرکز واحد دفاع از حقوق بشر

شماست وجود ندارد، البته اگر برای مثال سازمان های سیاسی به جامعه وین برای انجام يك حرکت ویژه در جهت حقوق بشر مراجعه کنند، مطمئن باشید جوامع پاریس، برلن و... هم حمایت خواهند کرد. من این اطمینان را به شما میدهم.

ر.ا: البته سؤال من جنبه وسیعتری را دربرمیگیرد. شما در بخش اول مصاحبه بدرستی گفتید که هر تحول اساسی در ایران از مسیر مبارزه در راه حقوق بشر می گذرد. این موضوع بسیار اساسی است که در کشور های دیگر هم تجربه شده است. اگر این موضوع مهم را بپذیریم، باید در جهت گسترش و سراسری کردن جنبش مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر گام برداریم. این مسئله هم در داخل ایران میتواند انعکاس وسیعی پیدا کند و هم در سطح بین المللی از اعتبار برخوردار شود. از نظر شما چه موانعی برای تحقق چنین حرکتی وجود دارد؟

لاهیجی: به عقیده من بوجود آمدن چنین جنبشی مستلزم دو شرط است. نخست اینکه سازمانهای سیاسی مرجعیت جامعه های حقوق بشر را بپذیرند، یعنی بپذیرند که جامعه های حقوق بشر در فعالیت شان اصیل هستند و هیچگونه برنامه خاص سیاسی در پشت فعالیت حقوق بشر نخبوابیده است و سعی نکنند جامعه حقوق بشر را در اختیار هژمونی خود درآورند. دوم اینکه سازمانهای سیاسی به حقوق بشر باور داشته باشند و نخواهند از حقوق بشر بعنوان شعار مقطعی سیاسی استفاده کنند.

نیرو های سیاسی و حقوق بشر

ر.ا: موضوع دوم در پونامه اکثر سازمانها منعکس شده است.

لاهیجی: در اینجا من باید متأسفانه کمی به عقب برگردم. شما نگاه کنید سازمانهای سیاسی که الان صحبت از حقوق بشر میکنند، در گذشته به حقوق بشر باور نداشتند. این هم جناح راست اپوزیسیون و هم نیرو های چپ را دربرمیگرفت. در جناح راست ما نیرو های سلطنت طلب را داریم که کم و بیش مدافع رژیم گذشته هستند و وضعیت حقوق بشر در رژیم شاه نیاز به توضیح ندارد. من تا حالا ندیدم که يك جریان سلطنت طلب نقض حقوق بشر در رژیم گذشته را بطور جدی مورد انتقاد قرار دهد. من نیروی سلطنت طلبی نمیشناسم

ر.ا: مشکلی که در این زمینه وجود دارد پراکندگی جوامع حقوق بشر و عدم وجود يك مرکز با اعتبار و شناخته شده است. آیا واقعاً نمیشود بطرف يك مبارزه یکپارچه از طریق يك سازمان سراسری حقوق بشر رفت؟

لاهیجی: بدون اینکه بخواهم فعالیتهای حقوق بشر را مصون از خطا تلقی کنم، تاکید میکنم که جوامع حقوق بشر رقیب یکدیگر نیستند، ما سعی میکنیم با هم همکاری و هماهنگی بیشتری داشته باشیم و طی ۴-۵ سال گذشته این هماهنگی بصورت متمرکز ادامه داشت. البته مقداری نابسامانی و سوءتفاهم هم بوجود آمد. اکنون هم تماس مستمر میان ۵ جامعه حقوق بشر وجود دارد و در این اواخر بخصوص میان سه جامعه پاریس، برلین و وین تماسهای زیادی برای هماهنگی بهتر صورت گرفته است. ولی با اینهمه آنچه که در نظر

که در راه استقرار آن رؤیسی سلطنتی مبارزه کند که در آن حقوق بشر در کلیت، چه از نظر حقوق فردی و چه از نظر حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محترم شمرده شود. در جناح چپ هم نیرو های سیاسی نه تنها به حقوق بشر باور نداشتند، بلکه به آن انتقاد داشتند و آنرا بورژوازی میدانستند، طرفدار حقوق بشر طبقاتی بودند. این نیرو ها از زمانی که تحولات در اروپای شرقی و شوروی سابق آغاز شده بتدریج صحبت از حقوق بشر میکنند. حتی اگر برخورد های درون سازمان های سیاسی و گاهی برخورد های میان سازمانهای سیاسی را نگاه کنیم در میابیم که گاه چقدر غیر دموکراتیک هستند. اینجاست که من از خودم میپرسم سازمان سیاسی که هنوز در قدرت نیست با رقبای خودش، با اعضا و وابستگان خودش برخوردی غیر دموکراتیک دارد و رهبری آن غیر انتخابی است و در زندگی درون سازمانی آن از دموکراسی خبری نیست، چگونه فردا در شرایط دستیابی به قدرت سیاسی میخوانند به حقوق بشر و دموکراسی در سطح جامعه احترام گذارند. از این روست که من طرح شعار های حقوق بشر از سوی این سازمانها را صرفاً امری تاکتیکی و مرحله ای تلقی میکنم تا امر واقعی ناشی از اعتقاد به این مسئله.

امکان يك جنبش سراسری

ر.ا: بنابراین شما بوجود آوردن جنبشهایی مانند منشور ۷۷ چکسلواکی بر محور افرادی چون هاول در ایران را در شرایط کنونی غیر میسر میدانید؟
 لاهیجی: من این را نمیتوانم با دقت پیش بینی کنم. اما برای تحقق چنین حرکتی نیرو های سیاسی باید در عمل پایبندی خود به حقوق بشر را نشان بدهند.

ر.ا: آیا جوامع حقوق بشر آماده اند ابتکار چنین حرکتی را در دست گیرند؟

لاهیجی: خیر. به اعتقاد من جوامع حقوق بشر نمیتوانند دست به چنین کار هایی بزنند، چرا که رسالت سیاسی ندارند که بخواهند جانفشین قدرت فعلی شوند. البته جمعیت های حقوق بشر بخاطر همسویی در این مبارزه از جنبشهایی با این کیفیت حمایت میکنند و به آنها کمک میرسانند.

ر.ا: اگر ابتکار عمل را نه سازمانهای سیاسی بطور مشخص بلکه چندین ده نفر شخصیت سیاسی شناخته شده و معتقد به حقوق بشر و دموکراسی بدست گیرند، نظر شما چیست؟ آیا فکر میکنید این کار هم در شرایط کنونی غیر میسر است؟

لاهیجی: این شخصیتها میتوانند شخصیت سیاسی و یا اجتماعی باشند، ولی شخصیت حقوقی نمیتوانند باشند. شخصیت حقوقی در سازمان سیاسی بوجود می آید. مگر اینکه این شخصیت ها با جمع شدن دست به تشکیل يك سازمان سیاسی بزنند. هاول در چکسلواکی در ماه های آخر زوال رژیم گذشته و انقلاب مسالمت آمیز این جمع روشنفکران را بصورت سازمان سیاسی آلترناتیو حکومت درآورد. من در شرایط فعلی آنهم در خارج کشور پاگرفتن چنین حرکتی را بسیار مشکل میبینم. از یاد نبریم نهضت آزادیخواهان چکسلواکی در داخل کشور بوجود آمد، همانجا رشد کرد و مقبولیت عمومی یافت. اگر جریان سیاسی مدعی قدرت بخواهند در داخل جامعه ما هم نفوذ کند، باید حرکت آن در داخل کشور متمرکز باشد.

ر.ا: برای مبارزه در خارج از کشور باید فکری جدی کرد، بخش مهمی از نیرو های اپوزیسیون در خارج از کشور بسرمیبرند. مبارزه کنونی این نیرو ها پراکنده و کم دامنه است و اثربخشی لازم را ندارد. چگونه میتوان این مبارزات پراکنده را يك کاسه کرد؟

لاهیجی: در آنچه که به جامعه های حقوق بشر مربوط میشود، من سازمان متمرکز و فعالیت از طریق شعب این سازمان متمرکز را در مقایسه با شکل کنونی کار یعنی جوامع خود مختار در ناحیه فعالیت خود غیر دموکراتیک میدانم. ولی همانگونه که در گذشته هم تاکید کردم،

تلاش ما اینست که مبارزات جوامع مختلف از هماهنگی بیشتری برخوردار شود. اما اگر بر سر مجموعه نیرو های سیاسی است، به اعتقاد من پذیرش دو شرط پیش گفته زمینه را برای هماهنگی و يك کاسه کردن مبارزات در راه حقوق بشر و دموکراسی مساعد میکند. من هنوز معتقد نیستم که اکثر سازمانهای سیاسی حقوق بشر را بصورت شرط پایه ای و بنیادی پذیرفته اند و مرجعیت حقوق بشر را قبول دارند. از نظر تاریخی هم رابطه میان جوامع حقوق بشر و نیرو های سیاسی همواره در این چهارچوب قرار داشته است.

در اینجا بد نیست من توضیحی در این مورد بدهم. حقوق بشر از نظر تاریخی به انقلاب کبیر فرانسه باز میگردد و اولین اعلامیه حقوق بشر از مرز های فرانسه به مراتب فراتر رفت و فکر جهانی شدن حقوق بشر را به میان آورد. این فکر انقلابی بود که بویژه از سوی نیرو های چپ و رادیکال تقویت می شد. اما اولین جامعه حقوق بشر صد و چند سال پیش در فرانسه پایه گذاری شد و موضوع به قضیه دریفوس مربوط میشود. شما میدانید که فرانسه در آن زمان به دو جناح راست محافظه کار و میلیتاریست و چپ و مترقی تقسیم شده بود و دریفوس از سوی راست متهم به جاسوسی میشود و به همت امیل زولا جنبش سراسری از نیرو های مترقی شکل میگیرد که بالاخره به تأسیس جامعه حقوق بشر منتهی شد. طی این صد سال در فرانسه حقوق بشر همواره نهضت چپ بوده است. سازمان هایی هم بودند که به حقوق بشر باور نداشتند. در اینجا اضافه کنم وقتی من خطایم را سازمان های سیاسی ایران قرار میدهم، این را با امیدواری و بدون پرده پوشی طرح میکنم و صحبت من همه سازمانهای سیاسی را در برمیگیرد، حتی آنهایی که از نظر تاریخی در طیف اول قرار میگیرند. من امیدوارم که با توجه به جهانی شدن حقوق بشر و فرارستی آن بویژه در رابطه با مکاتب و اعتقادات سیاسی، سازمانهای سیاسی رویه روشن و بدون ابهامی در این زمینه درپیش گیرند. مسئله ای که هنوز متأسفانه در مورد همه سازمانهای سیاسی صدق نمیکند.

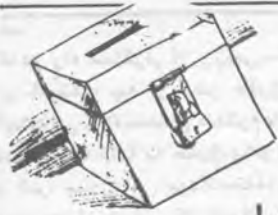
نقض حقوق بشر توسط نیرو های سیاسی

ر.ا: تجربه بسیار مهم انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد که بسیاری از سازمانهای سیاسی که علیه خودکامگی رژیم حاکم مبارزه میکنند، خود بطوری حامل افکار و برنامه های ضد دموکراتیک و استبدادی بودند. این مسئله در شرایط کنونی نیز هرچند با شدت کمتر ولی وجود دارد حتی اخبار از وجود انواع فشار ها در داخل سازمان مجاهدین حکایت میکنند. برخورد جامعه حقوق بشر با این پدیده چیست؟

لاهیجی: بطور کلی حوزه فعالیت سازمان های حقوق بشر فقط قدرت سیاسی را در برنمیگیرد، بلکه سازمانهای سیاسی که برای دستیابی به قدرت مبارزه میکنند هم مورد توجه ما هستند. مثلاً ما در گذشته در پاریس حمله سازمان مجاهدین به طرفداران نهضت مقاومت را محکوم کردیم. ما همچنین سازمانهایی که حقوق بشر را در مورد اعضای خودشان یا سازمانهای رقیب رعایت نمیکند را هم مورد انتقاد قرار میدهیم. برای مثال ما اقدام مجاهدین در اذیت و آزار و حتی بازداشت و زندانی کردن اعضای ناراضی تشکیلات را محکوم کردیم و من در اینمورد مصاحبه مفصلی با بی بی سی داشتم. وقتی سازمانهای سیاسی مرجعیت حقوق بشر را به رسمیت بشناسند، در این مورد نیز باید به قنارت و داوری جوامع حقوق بشر گردن گذارند و از دست زدن به اقدامات غیر دموکراتیک خود داری کنند. البته سازمان مجاهدین، جوامع حقوق بشر را بعنوان سازمانی مستقل و غیر جانبدار به رسمیت نشناخته است. آنها شاید ترجیح میدهند که يك سازمان حقوق بشر طرفدار مجاهدین بوجود آید. به این دلیل است وقتی سازمان مجاهدین در برابر انتقاد یا توصیه ما قرار میگیرد، نه تنها به آن توجه نمیکند، بلکه جوامع حقوق بشر را به باد توهین و ناسزا میگیرند. اینجا میتوانم بگویم سازمان مجاهدین تنها سازمانی نیست که با ما چنین برخوردی دارد، ولی برخورد ها سبب تعی شوند که ما چشم خودمان را بر عملکرد سازمان های سیاسی ببندیم.

انتخابات،

آئینه بحرانی که ریشه در اعماق دارد!



ب. الوند

تصویب برنامه پنج ساله ی دولت رفسنجانی، پیش بردن سیاست خارجی موردنظر دولت، از کانال کمیسیون روابط خارجی مجلس، علیرغم هیاهوی مخالفین، خنثی کردن نقشه ی استیضاح ولایتی بوسیله مجلس، حذف قاطعانه ی عوامل حزب الهی در آموزش و پرورش و جایگزینی آنها - که میراث رجائی بودند - با عناصر هوادار ائتلاف حاکم، که باعث سروصدا در مجلس شد و استیضاح وزیر آموزش و پرورش را بدنبال داشت که عملاً از طریق همان سیاست های فعال پشت پرده، به دادن رأی اعتماد مجلس به وزیر آموزش و پرورش انجامید و باصطلاح «اکثریت» را ناکام گذاشت. به همین ترتیب، هرسال، بودجه کشور تقریباً بدون بستکاری مهمی تصویب شد و لویح تقدیمی دولت نیز، اگرچه اینجا و آنجا با مخالفت روبرو شدند، اما همگی به تصویب رسیدند. به این ترتیب می توان گفت که جناح معروف به «اکثریت مجلس»، در آن سطحی از ائتلاف و اتحاد قرار نداشت که واقعاً بتواند یکپارچه درمقابل حریف بایستد و اهداف خویش را به ثمر برساند. برعکس، از طریق ایجاد سروصدا، جمع کردن امضاء، حمله های گروهی و پیروژه از طریق تطق های پیش از دستور، و اخیراً نشریات خود، تقریباً بطور مداوم دولت رفسنجانی تحت فشار جریانهای مختلف جناح مورد بحث قرار داشت.

رفسنجانی، گرچه مجبور بود درارتباط با مجلس سوم، سیاست پشت پرده ی فعالی داشته باشد و باتهدید و تعویب نمایندگان جناح رقیب، مرتب از شیوه ی بده و بستان استفاده کند، اما نمی توان فراموش کرد که درهرحال، نامبرده اصلی ترین برنامه هایش را از تصویب و تأیید همین مجلس سوم با موفقیت گذراند و ادعای درست داشتن اکثریت مجلس بوسیله جناح «تندرو» درعمل نقش ناچیزی درپراتیک سیاسی دولت رفسنجانی ایفا کرد.

اسداله بادامچیان، که از عناصر هوادار رفسنجانی است، دریک مصاحبه با نشریه رسالت، موارد متعددی از باصطلاح خرابکاری های این جناح را علیه دولت برشمرده است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

«- هدر دادن وقت گرانبهای مجلس درجهت منافع جناحی، مثل طرح ادغام ثبت اسناد و املاک درثبت احوال و یا طرح قرارگرفتن ثبت اسناد زیر مدیریت وزیر دادگستری - که هر دو بخاطر وجود آقای زواره ای در مسئولیت ثبت اسناد به مجلس داده شده است. (۱)
- عدم تبعیت از ولایت مطلقه فقیه پس از رحلت امام

- زیر سؤال بردن حج ابراهیمی

- تلاش درجهت شرکت کمتر در انتخابات خبرگان

- برخورد های تلخ آنها با یکدیگر... دعوا و کتک کاری مانند ضرب و شتم آقای زمانیان و دعوی آقایان بیانک و مرتضوی و لنجانی

- عدم همسویی بامجریان، استیضاح وزراء

- حرکت جناحی: ترکیب هیئت رئیسه و اعضای کمیسیون های امور بین المجالس، کمیسیون احزاب سیاسی، نظارت براندوخته اسکناس و غیره، سلطه ی جناحی را آشکار میسازد. این ها، هرچا بدستشان سپرده شده بدترین حذف جناحی را بکار گرفته اند.

- دفاع از حقوق فقرا و محرومین، ولی درعمل رفتن به خانه های مجلل شمال شهر، بالا بردن حقوق نمایندگی از ۱۲ هزار تومان به ۳۰ هزار تومان، سهیم شدن در شرکت های ساختمانی و تجاری، سفرهای متعدد خارجی...»

(مصاحبه با بادامچیان - رسالت ۱۰ فروردین)

حوادث «انتخابات» مجلس چهارم رژیم ج.ا. و تدارک وسیعی که جناح های مختلف درونی رژیم برای شوکت و تأثیرگذاری برآن، دیده بودند، از وقایع پرماجرایی است که دریک دوماه ی اخیر، سرکردگان رژیم را کاملاً بخود مشغول کرده است. دراین نبرد باصطلاح انتخاباتی، که درجبهه های مختلف انجام میگرفت و بدون شك بخشی از آنهم «پشت پرده» بوده است، رقبا، از بکارگیری هیچ تاکتیکی فروگذار نکردند و درصحنه های پرشروشوری که آفریده شد، از تهدید، افشاگری، تهمت زنی، دروغگویی و عوام فریبی گرفته تا از رو بستن شمشیر و تعرض همه جانبه، عرصه ی نبرد را تا بدانجا کشیدند که سرانجام با اعلام نتایج اولین دور انتخابات ائتلاف رفسنجانی با جناح فقهانی، به شکرانه ی وارد کردن چهره های ناشناسی درلیست های انتخاباتی خود، سهم بیشتری نصیب خود کردند و درمقابل، رقیب، تقریباً سرش بی کلاه ماند!

با اطمینان می توان گفت که از همان آغاز تدارک انتخابات، ائتلاف هوادار رفسنجانی، دست بالا را داشت و تعرض از جانب همین جناح آغاز شد. مطرح کردن موضوع تعیین صلاحیت کاندیداها از طرف شورای نگهبان، درواقع معنای دیگری نداشت جز آنکه جناح غالب، با بهره گیری از تجربه ی «شیرین» انتخابات خبرگان، اینبار نیز قصد کرده است تا «مزاحمین» را از سرراه خود کنار زند! دادبیداهای رقیب، گرچه سریع، گسترده و پرسروصدا بود، اما آشکارا از موضع دفاعی انجام میگرفت و هدفی جز حفظ موقعیت لرزان خود نداشت. برعکس، طرف مقابل آماده ی برداشتن گام بزرگ بجلو بود و حوادث نشان دادند که دراین راه با قاطعیت و گستاخی عمل کرد.

در ارزیابی از چگونگی این پیروزی، گرچه در وهله نخست، هوشیاری سیاسی و قاطعیت خوشونت آمیز ائتلاف هوادار رفسنجانی را نمی توان نادیده گرفت، با اینحال، نباید فراموش کرد که جناحی که نام رادیکال را باخود یدک می کشید و سردمداراننش همه چا خود را اکثریت قاطع مجلس مینامیدند و از پایگاه «مردمی» خود صحبت میکردند، درواقع ائتلاف شکننده جریانهای مختلفی بود، که درحوادث یکی دوساله اخیر، ناتوانی های مکرر خود را دریافتن یک برنامه مشترک نشان داده بودند و تقریباً درهیچ یک از وقایع سیاسی دوران اخیر، به اتحاد قابل اتکائی دست نیافتند. اگر بتوان «رادیکال» بودن را وجه اشتراک این ائتلاف شکننده محسوب کرد، درواقع هر دارودسته ای، نسبت به برخی ازمسائل، دیدگاهی رادیکال داشت و دربقیه موارد با دیگران مخالف بود. البته بی انصافی تاریخی خواهد بود، اگر علت تشمت و ناهمگونی این جناح را تنها دراختلاف دیدگاههای آنها خلاصه کنیم، چرا که علاوه براین ویژگی درمیان این جناح کم نبودند عناصر متزلزل، مذبذب، طرفدار حزب باد و فرصت طلبی که به دلایل متفاوت دراین «جمع» گرد آمده بودند و چگونگی رأی دادن هایشان درمجلس نشان میداد که میتوان آنها را اهل معامله نامید!

بقول یکی از نمایندگان، اختلاف بین رأی گیری مخفی و علنی درمجلس اسلامی همیشه بیش از ۴۰ - ۵۰ رأی بود! به همین مناسبت است که رفسنجانی، گرچه مجبور بود درارتباط با مجلس سوم، سیاست پشت پرده ی فعالی داشته باشد و باتهدید و تعویب نمایندگان جناح رقیب، مرتب از شیوه ی بده و بستان استفاده کند، اما نمی توان فراموش کرد که درهرحال، نامبرده اصلی ترین برنامه هایش را از تصویب و تأیید همین مجلس سوم با موفقیت گذراند و ادعای درست داشتن اکثریت مجلس بوسیله جناح «تندرو» درعمل نقش ناچیزی درپراتیک سیاسی دولت رفسنجانی ایفا کرد.

هواداران این جناح، که درآستانه انتخابات مجلس سوم، با شعارهای «جنگ فقر و غنا»، «ائتلاف مستضعفین و محرومین»، «گسترش اسلام ناب محمدی و طرد اسلام آمریکائی» به میدان آمده بودند و بویژه آئزمن - درحیات خمینی - از تز «التزام عملی به ولایت فقیه» دفاع میکردند، عیناً با همان شعارهای هواداران جناح فقهائی را مورد حمله قرار میدادند، که اینک رقیب از آن بهره میجوید! بدین معنی که در آن زمان، دولت میرحسین موسوی، مورد حمایت این جناح بود و آنها در تبلیغاتشان، جناح مخالف را متهم میکردند که دولت را تضعیف می کند! چالب است که خمینی، در آن زمان، شدیداً از دولت موسوی حمایت میکرد و در آستانه ی انتخابات، بارها در سخنرانی های مختلف از لزوم انتخاب شدن نمایندگان دفاع میکرد که حامی دولت باشند. مضحك و درعین حال حیرت آور است که جناح فقهائی و هسته های تبلیغاتی وابسته به آن، این روزها، برای جلب مردم به انتخابات و هدایت آنها بقصد رأی دادن به هواداران رفسنجانی، عیناً همان نقل قول های خمینی را - که آئزمن کاملاً برخلاف میلشان بود - بکار می برند، تا شاید مردم، به هواداران دولت رفسنجانی رأی دهند. برای مثال سازمان تبلیغات اسلامی، که در آستانه انتخابات، با مقالات تبلیغی و تهیهی مختلف، در نبرده انتخاباتی شرکت میکرد، با آوردن نقل قول های مختلف از خمینی، عوام فریبانه و با وقاحت کامل، امت حزب الله را به پیروی از سخنان «امام راحل» هدایت میکند:

«الآن وضع این شده است که انسان می بیند که همه چیز یانشان رفته، الان کمبود و گران... این ها شروع کردند که از اول یک جوی بسازند که این حکومت را بشکنند... زمین خوردن دولت امروز برای روحانیت هم مضر است، برای مجلس هم مضر است...»
 و یا در نقل قول دیگری از خمینی می افزاید:

«دنبال این هستند که در بین مردم اشکالتراشی برای دولت بکنند... اینها به خیر اسلام نیست... باید کوشش کنیم در اینکه این دولت محفوظ بماند... مخالفت با دولت مخالفت با اسلام است»

همانطور که بوضوح میشود تشخیص داد، در واقع حملات خمینی، در آئزمن علیه بخشی از هواداران فعلی ائتلاف رفسنجانی است و دولت مورد نظر وی، دولت موسوی است که همان زمانها، پس از تشکیل مجلس سوم، علیرغم توصیه های مکرر خمینی، ۹۹ نفر از نمایندگان جناح فقهائی طی نامه ای به سیاستهای آن اعتراض کردند و همان موقع هم بوسیله رادیکال ها که در مجلس سوم اکثریت را در اختیار داشتند، مورد حمله و انتقاد واقع شده و به ضدیت با ولایت فقیه متهم شدند!

حالا، همین آقایان طرفدار رفسنجانی، با خونسردی آخوندی مخصوص بخود، همان نقل قولهای خمینی را علم عثمان کرده اند و با اضافه کردن خط و نشان های «ولی فقیه زمان» - آیت الله خامنه ای - درباره اینکه «چوب لای چرخ کار مسئولان کشور گذاشتن» معنون است، به میدان دفاع از دولت آمده اند و مخالفین دولت را می گویند!

این حوادث دردناک و درعین حال مضحك، در واقع شوخی بیرحم تاریخ است که روحانیت حاکم را - صرفنظر از تعلقات جناحی شان - به تکرر معکوس حادثه ای واداشته است، که قبلاً عیناً هرکدامشان نقش طرف مقابل را بازی میکردند

از همین روست که حالا، دست اندرکاران و شخصیت های معروف جناح معروف به رادیکال، دست و پایشان توی پوست گردو گیر کرده است و چاره ای ندارند جز اینکه یکی به نعل و یکی به میخ بزنند! شعله سعدی، نماینده شیراز - طرفدار رفسنجانی - در آذرماه سال گذشته، ضمن حمله شدیدی که به جناح رادیکال می کند، از جمله می گوید:

«وقتی قرار است دولت کار پرسرکار باشد گروههای فشار و عوامل بازدارنده نیز دست بکار میشوند... چون حضرات سوراخ دما را کم کرده اند در زمانی که تا رفاه زندگی سالهای نوری فاصله است، با شعار فقر استقلال آور و رفاه وابستگی آور به میدان می آیند و نمی دانند که در هیچ جای تاریخ، فقر استقلال نیاورد، بلکه وابستگی ایجاد کرده و غافل هستند که به شهادت مکتب ما، وقتی فقر در خانه ای وارد شود، ایمان فرار می کند چه رسد به استقلال. البته بعضی از حضرات این را می دانند اما چه می شود که خلق شعار شدن از خلق سلاح شدن بدتر است... کسی هم نیست که از اینها سؤال کند، مگر شما نبودید که اکثریت پستهای کلیدی این کشور را قبضه کرده بودید؟ مگر

دستگاه اجرا و قضا در دست شما نبود؟ مگر شما نبودید که هدفتان وسیله را توجیه می کرد و شیوه های زورمدارانه را رد نمی کردید؟ چطور معجزه رخ می دهد و یک مرتبه طرفدار پروپاقرص آزادیهای پارلمانی می شوید؟ چطور در مقابل آزادی پارلمانی این همه سنگ ولایت را به سینه می زدید، یک مرتبه دمکرات می شوید و لیبرال از آب درمی آئید؟ مگر ولایت با ولایت فرق دارد؟ آیا هدف ایجاد مشغله های مقطعی برای حاکمیت نیست تا حاکمیت فعلی را از برنامه ریزی کلان باز دارید؟ آیا هدف ایجاد روزمرگی برای انفعال دولت آقای هاشمی نیست؟»

درست به اقتضای همین گذشته ی «تابناک» است که حالا وقتی از کربوبی رئیس مجلس سوم پرسیده می شود، که چرا خویشی ها گفته است من ولایت فقیه را قبول ندارم، او - که قطعاً نمی تواند از تغییر موضع خویشی ها بی اطلاع باشد - خود را مجبور می بیند که به دیوار بلند حاشا تکیه کند و پس از ذکر مقدماتی درباره ی اینکه خویشی ها «امیرالحاج امام است» توضیح میدهد که «تا آنجائی که من او را می شناسم، او از آنهایی است که تابع ولایت فقیه است.» و بعد در مقام شکوه در می آید که: «نباید کاری کرد که هرکس خواست با دیگری تصفیه حساب کند، بگوید تو ضد ولایت فقیه هستی. ولایت فقیه چیزی است که همه قبول دارند!»

این جمله یا مشابه آن، عیناً، وقتی همین ها بروبرو داشتند، بارها از دهان کسانی بیرون آمده بود، که این روزها خود «رتقیب» را به ضدیت با ولایت فقیه متهم می کنند!!

کسانی که با فرهنگ تدلیس، اطاعت کورکورانه، ریاکاری ماکیاویلیستی و سرسپردگی دریک نظام خردگامه پرورش یافته اند، وقتی که خود با همان ابزارها و استدلال ها مورد هجوم قرار می گیرند، دفاعشان از منصب بربادرفته، باتشدید تلق و تقویت «رهبر» خردگامه توأم میشود. آزادگی و مقاومت دلیرانه در نظام عبودیت و تبعیت کورکورانه جایی نمی تواند داشته باشد.

حجت الاسلام محتشمی، مسئول نشریه بیان، درنشستی که در آستانه ی انتخابات از طرف دانشجویان تشکیل شد و با مدیران مسئول مطبوعات پیرامون مسئله انتخابات به مباحثه پرداختند، یادآور شد که «این کسانی که امروز مدعی حمایت از ولایت مطلقه فقیه هستند و برای آن سینه می زنند، در زمان امام، نه تنها مخالف با ولایت امام بودند، بلکه مخالف با ولایت فقیه بودند و امروز هم موافق نیستند بلکه آنرا بصورت چماقی برای حذف نیروهای انقلاب بکار میگیرند.»

وی سپس یادآور شد، که این گروه اگر «خدای نخواست توانستند به این اهداف شوم... دست پیدا کنند، بنده مثل روز برایم روشن است که اینها به رهبری خواهند پرداخت و پنجه ی خونین خود را به چهره ی نورانی رهبری هم خواهند کشید!!»

وی در همین جلسه، پس از همه ی خط و نشانهایی که تا روز قبل علیه جناح بندی خامنه ای - رفسنجانی کشیده بود و حتی تهدید کرده بود که گویا مردم شورش خواهند کرد، سرانجام، پس از تشخیص صف آرائی نیروها و ارزیابی قوت و ضعف صفوف خودی و دشمن (!) مجبور به عقب نشینی شد و اعلام کرد که «ولی فقیه فصل الخطاب است» و رهبری است که در مواقع حساس و سرنوشت ساز «حرف آخر را می زند و همه باید تبعیت کنند.» او یادآور شد که به اعتقاد وی، «این دلیل نیست که هرچه رهبری گفتند مطابق با نفس امر باشد و خود رهبری هم... مصون از خطا نیستند» ولی اضافه کرد که «وقتی ولی فقیه حرفی را می فرمایند، ولو خطا باشد باید تبعیت کرد.»

«سخنرانی در دومین نشست دانشجویان با مدیران مسئول مطبوعات - ۲۴ اسفند ۷۰»

در واقع، می توان فهمید که سخنان محتشمی، آنجا که از «سینه زنان» ولایت فقیه صحبت می کند، عین اقعیت است و همانطور که گفته شد، یازدی روزگار، روحانیون رژیم را به بازی کردن نقش مضحکی واداشته است. درعین حال، همانطور که مشاهده میشود، محتشمی و بقیه سردمداران جناح مخالف نیز، باقتضای گذشته

مشترک و مواضع حزب الهی شان، دیگر قادر نیستند بر همه ی ترفند های گذشته خود خط بطلان بکشند. چنین است که در هر مرحله، ابتدا با تهدید و ارعاب از «انقلاب» شان دفاع می کنند و همه ی مخالفانشان را «امریکائی»، «دشمن اسلام» و غیره می نامند و درآستانه ی باختن بازی، دوباره عقب می نشینند و تبعیت از رهبر را - حتی اگر مزخرف بگویند - واجب و ضروری قلمداد می کنند!

از این مضحک تر، می توان از سخنان هادی خامنه ای برادر ولی فقیه و مدیر نشریه ی جهان اسلام یاد کرد که بکلی سرنو را از سرگشادش می زند و پس از اینکه برادرش در روزهای بحرانی ماه اسفند، چندین و چند بار باشد و حتی خشونت جناح رادیکال را مورد حمله قرار داد و بطرز همه جانبه ای از ائتلاف طرفداران رفسنجانی حمایت کرد، و حتی مخالفین را «فتنه گران» نامید، وی در همین جلسه ی مباحثه با دانشجویان، خود را بطرز حیرت آوری به بلاهت می زند تا بگوید: «آن شعاری که جناح راست علیه جناح چپ تحت عنوان ضدیت با ولایت فقیه و رهبری بنا کرده اند صرفاً یک ابزار سیاسی است و واقعیت ندارد. ما اینجا صریحاً می گوئیم این جناح راست است که با رهبری مخالفت می کند. چرا؟ برای اینکه بارها درسرخنان رهبری استکبار جهانی محکوم شده و در روابط خارجی ملزم شده اند که موازین انقلابی را رعایت کنند اما کسانی می آیند رسماً درکسوت مسئول از مذاکره مستقیم با امریکا صحبت می کنند!»

در این نقل قول، به وضوح مشاهده می شود که چگونه کسانی که با فرهنگ تدلیس، اطاعت کورکورانه، ریاکاری ماکیاویستی و سرسپردگی دریک نظام خودکامه پرورش یافته اند، وقتی که خود با همان ابزارها و استدلال ها مورد هجوم قرار می گیرند، دفاعشان از منصب بربرادرفته، باتشدید تملق و تقویت «رهبر» خودکامه توأم میشود. آزادی و مقاومت دلیرانه درنظام عبودیت و تبعیت کورکورانه جایی نمی تواند داشته باشد.

حتی رهبر این جناح - دبیر مجمع روحانیون مبارز - حجت الاسلام کروبی نیز، پس از اینکه تهدید ها و خط و نشان کشیدن هایش برحریف اثر نمی گذارند و مجبور به عقب نشینی می شود، برای حفظ مواضع به مخاطره افتاده، همان استدلال هائی را بکار میگیرد که در همان نظام خودکامه آموخته است:

«از دونفر از اعضای شورای محترم نگهبان جمله ای شنیده شد که فرموده بودند ما به وظیفه خود عمل می کنیم، ناصالح را به مجلس نمی گذاریم برود و تحت تأثیر جوسازی هم قرار نمی گیریم. اصل مطلب کاملاً حق است و نباید ناصالحان به مجلس بیایند و قبلاً هم نیامدند و وقتی هم آمدند، از مجلس بیرونشان کردند و هم اینکه شورای محترم نگهبان وظیفه شرعی و قانونی و الهی آن است که تحت تأثیر جوسازی قرار نگیرد.»

«سخنرانی در مجلس، ۲۷ اسفند ۷۰» تاکید از نگارنده است. طبیعی است که او نمی تواند از حق اندیشه ی آزادانه ی انسانها دفاع کند و مخالفینش را بخاطر حذف رقیب سیاسی شعاتت کند. دستهای او آلوده است و قبلاً هم، خود در موضع قدرت همین کارها را کرده است. بنابراین وقتی می خواهد از حق خود و جناح مورد نظرش دفاع کند، از بگیروبتن نظامات دیکتاتوری انتقاد ندارد، حرف وی اینست که ما هم «مورد تأیید امام و نیز رهبری» قرار داریم و «وفادار به انقلاب» هستیم و بنابراین شورای نگهبان باید «بی طرفی اش را حفظ کند»!!

اختلاف دیدگاه جناح ها در کجاست؟

همانطور که نشان داده شد، تا آنجا که به شیوه استدلال، توجیه کردن وسیله از طریق هدف، خودکامگی و ناب گروائی، تزویر و ریاکاری، دروغگوئی و پنهان کاری (که خود آنها سیاست تقیه می گویند) و نیز بده و بستان و سازشکاری و سرانجام عوامفریبی مربوط میشود، بسختی بتوان عملکرد جناح های حکومتی را از هم بازشناخت. در این سالهای طولانی پس از انقلاب، هرکدامشان در اوج یا خضیض، به چنان شیوه هائی دست یازیده اند، که ناظر بی طرف چاره ای ندارد جز آنکه به هر دو طرف دست مریزاد بگوید! با اینحال، بطور واقعی، تفاوت هائی هم در دیدگاههای این دو جناح وجود دارد، که برای شناخت بیشتر به آنها اشاره می کنیم:

ولایت فقیه، یا وکالت فقیه!

پیش از هر چیز، باید دوباره خاطر نشان ساخت، که وقتی از جناح رادیکال صحبت میشود، نمی توان آنان را تشکیلاتی یکپارچه، با دیدگاههای واحد نامید. در طول سالیان گذشته، این جناح به فراکسیون های مختلف تقسیم شده و هرکدامشان، دیدگاهها، حساسیت ها و شعارهای مخصوص به خودشان را دارند. یکی از این فراکسیون ها، که میشود گفت دیرتر از بقیه شکل گرفته و حول نشریه سلام دیدگاههایش را ترویج می کند، مدتی است که بوسیله چند نفر از سرکردگانش، موضوع ولایت فقیه را مورد تجدید نظر قرار داده و اینجا و آنجا - البته بسیار با احتیاط - نکاتی دربی اعتباری این نظریه مطرح میسازد.

اساس صحبت های این جناح، یکی مطرح کردن اعتبار حکومت از پائین به بالاست و اینکه حقانیت حکومت را مردم و بوسیله ی آراء خود، تحقق می بخشند و دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه به استبداد فرد بر جامعه منتهی میشود و بهتر است که ولایت فقیه به وکالت فقیه تبدیل شده و نامبرده تنها در مواردی که موکلین برای وی تعیین می کنند حق دخالت داشته باشد.

(مقالات و سخنرانی های اصفزاده و خوئینی ها، مندرجه در نشریه سلام)

در مقابله با این نظریه، جناح فقه سنتی، نقش پیشتاز و تعیین کننده ای دارد. گردانندگان نشریه رسالت هیچ فرصتی را برای حمله به این دیدگاه از دست نمی دهند و بویژه می کوشند، تمام اعضای جناح رادیکال را به داشتن چنین نظری «متهم» کنند.

آیت الله مهدوی کنی، دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران، که در جریان انتخابات بسیار فعال بود و مرتب سخنرانی می کرد، در مورد اختلاف نظر جناح رقیب نسبت به ولایت فقیه، گرچه وارد بحث تئوریک نمی شود و این حق را برای طرف مقابل قائل است که در مورد «یک مسئله ی علمی» شک داشته باشد و درباره ی آن «در محافل علمی بحث کند»، با اینحال معتقد است که طرح این مسائل در ملاء عام، انگیزه ی سیاسی دارد و «ایجاد شبهه و تشکیک» می کند. نگرانی او بویژه از این جهت است که: «بحث های علمی و فنی که از دائر فهم عموم بالاتر است و عامه مردم نمی توانند درباره ی آن اظهار نظر کنند و حق اظهار نظر هم ندارند، بدون اغراض سیاسی در محافل عمومی مطرح نمی شود.» او نتیجه می گیرد که «مطرح کردن اینگونه مسائل در محافل عمومی، ایجاد شبهه در ذهن عامه میکند. می گویند خوب بابا خودشان هم که باهم دعوا دارند پس نتیجه میگیرند که خبری نیست...»

(سخنرانی در مسجد شهید مطهری در اجتماع روحانیون ۲۶ اسفند) علاوه بر نامبرده، احمد توکل نیز، در سلسله مقالاتی در نشریه رسالت، به نقد نظرات آنها پرداخته است. او ابتدا با آوردن نقل قولهایی از خوئینی ها دیدگاههای نشریه سلام را توضیح میدهد: «ما این نظریه را در باب حکومت رد می کنیم که اگر کسی یک شرایط خاصی داشت، حق حکومت مال اوست و مردم همه باید عرض ادب کنند، ما معتقدیم مردم طبق فرمایش حضرت امام ولی نعمت ما هستند و حکومت مال آنهاست» (سلام، ۲۲/۲/۷۰)

و یا «همانطور که حضرت امام رضوان الله تعالی علیه فرمودند، میزان رأی مردم است، یعنی میزان حق و باطل رأی مردم است. یعنی حکومت اسلامی مشروعیتش این است که مردم به او رأی داده باشند» (سلام، ۲۰/۱۲/۷۰)

احمد توکل سیس به تفصیل، به نقد نظرات خوئینی ها می پردازد و با رگباری از نقل قولهای خمینی، طرف مربوطه را سرچاپش می نشاند!

وی توضیح میدهد که منظور امام از رأی مردم، «رأی مبتنی بر هوی و هوس» نبوده است، بلکه این رأی باید استوار به اسلام خواهی باشد و از خمینی نقل می کند که: «اکثریت قاطع ملت ایران مسلمان است و به آنچه ما بخواهیم رأی میدهد.»!! (در جستجوی راه امام... انتشارات امیرکبیر، دفتر نهم)

و نیز: «تمام قوانینی که غیر از قانون اسلامی است، قانون نیست، مورد رضای ما و ملت ما نیست» (همانجا)

توکلی سپس خود استدلال می کند که: «مردم ولی نعمت همه ی مسئولین اند چون با رأی به اسلام و جانفشانی در راه آن ولی فقیه را حاکم کردند تا ملاک حق و باطل این باشد، نه آنکه رأی اکثریت همچون دمکراسی دروغین غربی ملاک حق و باطل قرار گیرد.»

وی آنگاه، همچون ضربه ی آخر برپیکر نحیف افراد ضد ولایت فقیه، یادآوری می کند که «امام وقتی خواستند نخست وزیر دولت موقت را نصب کنند فرمودند: من باید یک تنبه دیگری هم بدهم و آن اینکه، من که ایشان را حاکم قرار دادم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ی ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم.»

و البته احمد توکلی نتیجه می گیرد که بنابراین، دولت های دینی، مشروعیتهای از چنین ولایتی است نه رأی و نظر مردم. البته در جواب او، مخالفین هم نقل قول های مناسب خود را دارند. مهندس رهبری معاون سابق پارلمانی وزارت آموزش و پرورش می گوید: «مقبولیت نظام اسلامی از طریق رأی مردم تأمین می شود یعنی حکومت اسلامی باید مقبول مردم باشد. بر همین اساس بود که وقتی حضرت امام به کشور بازگشتند، در اولین سخنرانی خود فرمودند: من به پشتوانه مردم دولت تعیین میکنم.»

به این ترتیب، همانطور که مشاهده میشود، از آنجا که هیچکدام از طرفین، قادر نیست خود را از چارچوب سلسله مراتب مذهبی و نقل قولهای فقهی بربهند، هرکدام به اقتضای دیدگاههای خود، ناچار به کندوکاو مجموعه ی آثار خمینی هستند و زندگی سیاسی پرفرازونشیب نامبرده نیز، که در موارد بسیاری، با مصلحت اندیشی های لحظه ای وی توجیه گشته است، اینک منبع بی پایانی از نقل قولهای ضدونقیض برای میراث خوارانش به جا گذارده است.

پابرهنگان تاریخ، یا مرفهین بی درد!

همانطور که همه می دانند، یکی دیگر از گره گاههای اصلی در تفاوت دیدگاههای دو جناح، موضوع سیاست اقتصادی است. اینهمه را از پوشیده ای نیست که محور اصلی دیدگاه اقتصادی جناح رادیکال - که میتوان گفت همه ی نیروهای متشکله آن در این دیدگاه سهیم اند - نقش برجسته ی دولت در اداره ی امور اقتصادی است و قبلاً هم یا نخست وزیری میرحسین موسوی و اکثریت مجلس سوم، رژیم در این راستا سیاست گذاری میکرد. البته باید یادآوری کرد، که در آنزمان، فشار جناح فقه سنتی و نیروهای هوادار اقتصاد آزاد، باعث میشد که هر از چندگاهی، خمینی از فشار دستگاههای دولتی بکاهد و با نطق و خطابه، به دولتیان بفهماند که باید بخشی از کارها را هم به «مردم» واگذار کرد. اینک که پس از مرگ او، هواداران اقتصاد دولتی، پشتوانه ی اصلی خود را از دست داده اند، صف آرائی نیروها در سالهای اخیر، مستمراً به ضرر جناح اخیر تغییر کرده است و به همین مناسبت هم، در بسیاری از نطق ها و مقالات «رادیکال ها»، پافشاری بر «وفاداری به مردم»، «اسلام مستضعفین»، «اسلام پابرهنگان تاریخ» و غیره، تشدید شده و همزمان، مخالفین خود را به طرفداری از «مرفهین بی درد» و «اسلام سرمایه داری» متهم می کنند. در مقابل، ائتلاف هوادار رفسنجانی، هشیارتر از آن است که با صراحت از نظام موردعلاقه اش صحبت کند و بسیاری از شواهد نشان میدهند، که آنها نیز در موارد متعدد، عیناً همین شعارها را تکرار میکنند!

در همین مبارزات تبلیغاتی برای انتخابات مجلس چهارم، «جامعه انجمن های اسلامی بازار» که از دشمنان قسم خورده ی دولت موسوی و فراکسیون رادیکال ها در مجلس محسوب میشود و همواره با تمام اعتبار و نفوذ خود کوشیده است تا «کارها به دست مردم بيفتند»، در اعلامیه ی انتخاباتی خود، به نفع ائتلاف رفسنجانی و علیه خط امامی ها، ضمن مقدمات بسیاری در ستایش از ولی فقیه و نظام پربرکت اسلامی و دولت کریمه ی رفسنجانی، و یادآوری اینکه بازار در دویست ساله اخیر «در هر نهضت و قیامی به رهبری مراجع و علماء زمان» همواره پیشقدم بوده و از «بذل جان و مال» دریغ نورزیده است، از قول مردم حزب الله ایران تأکید کرده است که آنها «تحمل نخواهند نمود که گروهی کوتاه بین و مرفهین بی درد با پرکردن جیب های خود، امروز با در دست گرفتن اکثریت دوره ی چهارم مجلس... به تاخت و تاز خود ادامه داند» و برنامه های خود را در این چند ساله تعقیب کند تا به امیال و آرزوی دنیوی خود برسند...

از آنجا که هیچکدام از طرفین، قادر نیست خود را از چارچوب سلسله مراتب مذهبی و نقل قولهای فقهی بربهند، هرکدام به اقتضای دیدگاههای خود، ناچار به کندوکاو مجموعه ی آثار خمینی هستند و زندگی سیاسی پرفرازونشیب نامبرده نیز، که در موارد بسیاری، با مصلحت اندیشی های لحظه ای وی توجیه گشته است، اینک منبع بی پایانی از نقل قولهای ضدونقیض برای میراث خوارانش به جا گذارده است.

مسئولین کشور باید... خطری را که انقلاب اسلامی را تهدید می نماید یادآوری نمایند و مردم را برای پیشگیری از این توطئه و خیال خام بسیج کنند...

(بیانیه انجمن های اسلامی بازار و اصناف تهران - اطلاعات ۱۱ فروردین) تأکید از ماست

به این ترتیب ملاحظه میشود، که این جناح نیز، طرف مقابل خود را مرفه بی درد می خواند و از «امیال دنیوی» وی انتقاد دارد! یا اینحال، بمناسبت انتخابات، در موارد معینی، هواداران ائتلاف رفسنجانی، به توضیح مواضع اقتصادی جناح خود دست زدند، که چه بسا بتوان گفت، صراحت بیشتری نسبت به گذشته دارد.

آیت الله مهدوی کنی، در طی یکی از سخنرانی های انتخاباتی، ضمن انتقاد به طرف مقابل، که فقط شعار میدهد و بوضوح نمی گوید که در مسائل علمی و سیاست گذاریها چه می خواهد و طرفدار چه تزی است، اضافه می کند که: «والا ما هر دویمان می گوئیم ما طرفدار مستضعفیم. بالاخره طرفداری از مستضعفین و پابرهنگ ها و به تعبیر دیگر محرومیت زدائی از شهرهای اسلام و انقلاب است و خدا نیامرزد آن کسی را که مسلمان باشد، روحانی باشد و واقعاً طرفدار این فکر نباشد و طرفدار کسانی باشد که روزبه روز به ثروت خودشان می افزایند و آرزوی این باشد که آنها روزبه روز ثروتمند تر و بیچاره ها بیچاره تر شوند... محرومیت زدائی از اصول انقلاب است. منتها بحث این است که این کار را چگونه میشود انجام داد؟ مردم واقعاً ناراحتند... گرفتار گرانی و تورمند... بحث این است که این گرانی را چگونه باید از بین برد؟ آیا ما بیائیم سوسید بدهیم، سرمایه های مملکت را بدهیم به خارجی ها و جنس وارد کنیم و جنس ارزان با دلار ارزان بیاوریم... نفتمان را هم در عرض چند سال تمام کنیم... بعد مملکت ما محتاج به خارج همیشه باقی بماند؟ ... هر کشوری که مصالح کوتاه مدت را در اولویت قرار داد نابود شد. راه اول، راه دولت سالاری است، بعد هم بگیر و ببند هم در آن فراوان است باید تعزیرات حکومتی را دوباره احیاء کرد، دوباره شلاق و دوباره زندان و دوباره قیمت گذاری... آیا الان آن کارها درست است تکرار شود. آیا از تجربیات کشورهای دیگر که پس از ۷۰ سال برگشتند نباید عبرت گرفت؟»

همانطور که مشاهده میشود در این جا هم، مهدوی کنی، برای توضیح مواضع اقتصادی خود، از نقد مواضع رقیب بهره می گیرد و بانکر اشکالات آن، در واقع مخالفتش را بیان میکند. لازم یادآوری است که اشاره ی نامبرده به «بگیر و ببند» و «تعزیرات حکومتی»، سیاست های اجرا شده ی وسیله ی دولت موسوی است که نامبرده، بویژه برای فشار آوردن بر بازاری ها، فتوای تعزیرات حکومتی را از خمینی گرفت و اجازه یافت که انبار محتکرین را بگشاید و گران فروشان را به شلاق و زندان محکوم سازد. البته بازار و همین روحانیت مبارز، مقتدرتر از آن بودند که دولت موسوی بتواند در این زمینه کارهای مهمی انجام دهد.

در همین زمینه، می توان به «بیانیه جامعه روحانیت مبارزه» که بمناسبت انتخابات منتشر شد و در مسائل مختلف دیدگاههایش را تشریح کرده است، اشاره کرد. در این بیانیه نیز، آنها در برخورد با مواضع اقتصادی می نویسند: «ما بر سر روش های اجرایی تأمین عدالت، و اینکه چگونه با فقر و محرومیت مبارزه کرد با دیگران اختلاف نظر داریم... ما در مسائل اقتصادی نه به «دولت سالاری» اعتقاد داریم و نه به اقتصاد باز به شیوه غربی آن، بلکه معتقدیم که دولت و مردم هرکدام باید در جایگاه خود قرار بگیرند و دولت متهای بخشی از فعالیتها را که جنبه استراتژیکی را برای کشور دارد و یا واگذاری کارها به مردم در چارچوب ملاک ها و معیارهای اسلامی،

هدایت و نظارت جریان اقتصادی جامعه را در جهت استقرار عدالت برعهده می گیرد... رشد شخصیت و شکوفائی استعدادهای انسانی، درنظام غیرعدالانه و نامتعادل امکان ندارد. استثمار و بهره کشی ظالمانه از انسان، نه تنها از لحاظ شرعی گناه عظیم به حساب می آید، بلکه از لحاظ انسانی نیز توهین آشکار به انسانیت محسوب میگردد.»

بد نیست یادآوری کنیم که در همین بیانیه، آنجا هم که صحبت از انتخاب کاندیداها بمیان آمده است، تصریح شده که معیارشان آن بوده است که «کاندیداها حمایت از مستضعفین و محرومان را درعمل و نه درسخن بر خود لازم بدانند... ما همانگونه که درمسیر انقلاب اسلامی وابستگی به سرمایه داران زالوصفت و قاروهای مفسد و ضدانقلاب را زشت می دانیم، به همان مقدار کسانی را که نان سیاستشان را به خون مستضعفان و محرومان آغشته می کنند... زشت بحساب می آوریم.»

به این ترتیب، بهره گیری های هردوجناح، از ترمینولوژی واحد، و بکارگیری اصطلاحات مشابه، و بویژه درمورد جناح مورد بحث ائتلاف هوادار رفسنجانی - ابهام گویی ها و خودداری از ذکر مواضع اثباتی و بستند کردن به مرزبندی با مواضع دیگران، امکان درک درست نظرانشان را بویژه درزمینه اقتصادی، مشکل میسازد.

جناح رقیب، اگرچه، بارضوح بیشتری صحبت می کند، اما بررسی مواضعشان نشان میدهد، که طراحان این نظریه نیز، آنقدر که دربند طرح شعارهایی به حمایت از «پابرهنگان و رنجیدگان روی زمین» هستند، کمتر به توضیح مکانیزم تأمین منافع آنها می پردازند. برای آنها، اصل آنست که نمایندگانی به مجلس فرستاده شوند که «طعم تلخ فقر را چشیده باشند» و «درقول و عمل مدافع اسلام پابرهنگان زمین... اسلام عارفان مبارزه جو... اسلام پاک طینتان و دریک کلام اسلام ناب محمدی باشند.»

طبیعی است که چنین نمایندگانی وظیفه اصلی شان «طرده» افرادی است که «طرفدار اسلام سرمایه داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی درد، اسلام منافقین، اسلام راحت طلبان... و دریک کلمه اسلام آمریکائی هستند.» (بیانیه مجمع روحانیون مبارز بمناسبت انتخابات)

علاوه برموارد فوق میتوان به «بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پیرامون انتخابات» نیز اشاره کرد که تقریباً باهمان ویژگی ها که ذکر شد، به نقد سرمایه داری و دفاع از عدالت اجتماعی پرداخته است:

یکی از مسائل مهم و اساسی دربرابر جامعه و انقلاب مشکلات اقتصادی و چگونگی راه حل های چنین معضلاتی است. اکنون پارسنگین و فشار طاقت فرسای تورم و گرانی دوش اکثریت مردم ما را می فرساید. فاصله طبقاتی میان اقلیتی مرفه و برخوردار با اکثریت جامعه، هرروز بیشتر از پیش افزایش می یابد. مشکلاتی چون بیکاری، مسکن، و دهها مسئله دیگر از این نوع پاسخها و راه حل های متناسب با خود را طلب می کند. بویژه که اینک درنظام و جامعه ما کسانی به بهانه فروپاشی شوروی و بلوک شرق و بعنوان به بن بست رسیدن مارکسیسم و راه حل های سوسیالیستی به تبلیغ زبانی و عملی پیروزی سرمایه داری و راه حل های «اقتصاد بازار» نست یازیده اند. اینان هرچند که گاهی آنهم بخاطر حفظ ظاهر و ملاحظه حساسیت های انقلابی جامعه اعلام می دارند که شکست مارکسیسم به معنی پیروزی سرمایه داری نیست اما آنچه که درعمل و درقالب نسخه های درمان و راه حل های مقابله با معضلات اقتصادی ارائه می کنند چیزی جز اعتقاد به پیروزی سرمایه داری را دربر ندارد.

ما، ضمن حمایت و استقبال از کارهای مثبت دولت، دریکی دوسال اخیر، شاهد چرخش ها و تغییراتی درعرصه اقتصاد کشور هستیم. حاکمیت اقتصاد بازار و مناسبات سرمایه داری تحت عناوینی چون آزادسازی و خصوص سازی میرود که نظام اقتصادی و حیات اجتماعی جامعه ما را کاملاً دربرگیرد. البته ما، هم برطبق قانون اساسی و نیز براساس واقعیت های موجود اجتماعی و اقتصادی مخالف فعالیت بخش خصوصی دراقتصاد کشور نیستیم. اما معتقدیم که بخش خصوصی اولاً می بایستی بخش مولد و مفید به حال کشور و ملت باشد و ثانیاً فعالیت های این بخش منجر به حاکمیت نظام و مناسبات سرمایه داری بر اقتصاد و جامعه نگردد. بخش خصوصی تولید کننده بعنوان مکمل بخشهای دولتی و تعاونی می تواند موجب رشد و



شکوفائی اقتصادی کشور باشد. اما روندی که اینک درشرف تحقق است به گونه ای دیگر است. جریان تا بدانجا پیش میرود که از ضرورت شرکت و ادغام ایران درتقسیم جهانی کار سخن گفته می شود. چنین فرمولها و راه حل های برای مشکل اقتصادی کشور نه تنها موجب شکوفائی و توسعه و رشد موزون و سالم اقتصاد ملی نخواهد شد، بلکه ضمن عمیق و گسترده کردن اختلافات طبقاتی و بی عدالتی اقتصادی در درون جامعه رشته های وابستگی ایران به مراکز امپریالیستی و کانونهای سلطه جهانی را مستحکم تر خواهد کرد. رشد و توسعه مطلوب اقتصادی از نظر ما باید به موازات حفظ استقلال کشور و برقراری عدالت اجتماعی و دورشدن از طبقاتی شدن جامعه صورت پذیرد. دواصل عدالت و استقلال دوکناره ای است که رشد و توسعه اقتصاد راه خود را از میان آن طی می کند. اتخاذ خط مشی سرمایه داری ناقض دواصل مذکور می باشد. ضمن اینکه الگوی سرمایه داری هرچند ممکن است به رشد و رونق کاذب منجر گردد اما مطمئناً توسعه ای موزون و واقعی را به ارمغان نخواهد آورد.

به این ترتیب، خواننده می تواند متوجه شود، که، اگرشواهد عملکرد هرکدام از دیدگاهها، درسالهای گذشته نبود، مطالعه ی صرف مواضع جناحهای رقیب، فاقد هر نوع تصویر روشن از سیاست های اقتصادی است و هرکدام، صرفنظر از انتقاداتی که به رقیب خود دارند، شعارهای مشابهی درباره ی مخالفت یا سرمایه داری، دفاع از مستضعفین، مخالفت با استثمار و غیره ارائه میدهند.

جهان، از دیدگاه دوجناح

دیدگاه جناحها، درباره مسائل جهانی نیز، دارای همان ویژگی اصلی است که در زمینه اقتصادی اشاره شد. بدین معنی که هردوجناح، از مواضع یکدیگر بشدت انتقاد دارند و هرکدام دیگری را، بدلیل این مواضع مورد شماتت قرار میدهد. اما زمانی که قرار است مواضعشان را تبیین کنند، بسختی میتوان، تفاوت های فاحشی درآنها یافت.

جامعه روحانیت مبارز، که دربیانیه ی انتخاباتی اش، شدیداً جناح رادیکال را مورد انتقاد قرار میدهد که در دوران فعالیت مجلس سوم «تصمیمات شورای امنیت ملی درارتباط با سیاست خارجی» را زیر سؤال برده است. و یا وزیر خارجه را از طریق طرح سؤال درمجلس تحت فشار قرار داده است، به نوبه ی خود در زمینه ی مسائل جهانی، به «امریکای جهانخواه» میتازد که پس از «فروپاشی مارکسیسم» قصد «تکیه زدن بر اریکه مدیریت جهانی» را دارد، و می خواهد اعراب را به پای میز مذاکره با «صهیونیست های اشغالگر» بکشاند درعین حال به «مجامع بین المللی» حقوق بشر میتازد که گویا «برای منافع استکباری خویش» درامور دیگران مداخله میکنند. بیانیه آنگاه خود را «در غمها و دردهای محرومان و مستضعفان جهان شریک» میداند و

ر.ا: باوجود این برخورد سازمان مجاهدین در گذشته در تظاهراتی که جامعه حقوق بشر ترتیب داده بود، فعالانه شرکت کرد. آیا این نمونه‌ها نشان می‌دهند که جوامع حقوق بشر باید با سازمانهای سیاسی برخورد و رابطه فعال داشته باشند و از این طریق بر فعالیت‌های آنها در زمینه حقوق بشر تأثیر جدی‌تر بگذارند؟

لاهیجی: انتقاد من از سازمان‌های سیاسی یا برخی از آنها دلیل بر آن نیست که از آنها بکلی نا امید هستم و یا آنها را در برابر جوامع حقوق بشر قرار میدهم. اما خواست ما از سازمانهای سیاسی این است که جوامع حقوق بشر را بعنوان سازمانهای مستقل به رسمیت بشناسند و نخواهند از آنها فقط به مثابه یک حربه سیاسی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی استفاده کنند. سازمانهای سیاسی باید جوامع حقوق بشر را در کلیت خودشان به مثابه نیرو‌هایی که امر دفاع از حقوق بشر را بطور جامع بعهده دارند آنگونه که هستند بنگرند. این برخورد سازمانهای سیاسی راه همکاری گسترده‌تر با جوامع حقوق بشر را هموار میکند. ببینید در فرانسه وقتی قرار است عملی علیه راست افراطی صورت بگیرد، از سازمان‌های حقوق بشر تا سازمان‌های سیاسی همگی با هم دست به اقدام مشترک می‌زنند. در مورد ایران نیز میتوان زمین‌های کار متعددی یافت که سازمان‌های حقوق بشر و نیرو‌های سیاسی اقدامات مشترکی را سازماندهی کنند. اما متأسفانه همان مانع پیش گفته بعنوان عامل بازدارنده، عمل میکند.

گسترش فعالیت جوامع حقوق بشر

ر.ا: جوامع حقوق بشر فقط در چند شهر فعالیت دارند، در حالیکه جامعه ایرانیان در منطقه جغرافیایی بسیار وسیعی در سراسر جهان پراکنده‌اند. عدم وجود یک مرکز سراسری برای هماهنگی مبارزه در راه دمکراسی و حقوق بشر در ایران از جمله باعث شده است که صد ها و شاید هزار ها انجمن و کمیته در گوشه و کنار اروپا، امریکا، کانادا و استرالیا بوجود آید که همگی کم و بیش اهداف مشترکی را پیش می‌بندند. این پراکندگی نه تنها از اثر بخشی مبارزه ما می‌کاهد، بلکه در دید افکار عمومی داخل و خارج هم انعکاس مثبتی ندارد. بهر حال بعنوان گامهای اولیه اگر طرفداران مبارزه برای حقوق بشر در سوئد، استرالیا، دانمارک، کانادا، فیلیپین، ژاپن تا ترکیه دست به اقدامات جدی‌تر بزنند، جوامع حقوق بشر چه امکاناتی دارند؟ بطور مشخص آیا میتوان جوامع حقوق بشر را در سطح مناطق هم گسترش داد؟

لاهیجی: فعالیت‌های حقوق بشر، فعالیت‌های داوطلبانه هستند و افرادی که در جوامع حقوق بشر فعالیت میکنند توقع رسیدن به قدرت سیاسی را ندارند. لذا گسترش فعالیت جوامع حقوق بشر با توجه به مشکلات مالی و نیروی انسانی چندان آسان نیست و این موضوع در مورد جوامع همه کشورها صدق میکند. در مورد خاص هموطنان مقیم کشورهایی که در آنها جوامع حقوق بشر وجود ندارد، اقدامات کمکی یا مبارزات داوطلبانه میتواند اشکال مختلف بخود بگیرد. مثلاً این نیروها میتوانند اعلامیه‌ها و نشریات حقوق بشر را در دسترس دیگران قرار دهند. این نیروها میتوانند دست به تشکیل سازمانهای ویژه حقوق بشر مانند دفاع از زندانیان سیاسی، علیه شکنجه، رعایت حقوق زنان، دفاع از پناهندگان و... بزنند. در کشور اروپایی مانند فرانسه در کنار لیک حقوق بشر گاه ده‌ها سازمان و گروه تخصصی دفاع از حقوق بشر وجود دارد. این سازمان‌های محلی میتوانند با جوامع حقوق بشر تماس بگیرند و با آنها به همکاری بپردازند. چه بهتر که بتدریج همین گروه‌ها و سلول‌ها تبدیل به جوامع حقوق بشر آن شهر یا کشور شوند. ما در شرایط کنونی امکان نداریم رأساً دست به تشکیل شعب جوامع حقوق بشر در شهرهای مختلف بزنیم ولی از ابتکارات هموطنان هوادار این مبارزه استقبال میکنیم.

ر.ا: از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید، تشکر میکنیم.

مصاحبه از س. نورسته

برهمن اساس از «مردم مظلوم فلسطین، محرومان لبنان، آوارگان افغان، کشمیریان مسلمان و الجزایره» حمایت می‌کند و چنین حمایتی را ناشی از آموزش «آئین جهان شمول و تعالیم حیات بخش اسلام» قلمداد میکند «تا در برابر ظلم ستمگران و مظلومیت ستمدیدگان ساکت ننشینیم» و بر «کردار وحشیانه مستکبران مهر تأیید نزنیم» همین بیانیه، با اعتقاد به اینکه افکار اسلامی «امام راحل قدس سره» مورد توجه مستضعفان و محرومان جهان قرار گرفته، مدعی است که باید «برای عواملی که موجب تقویت امیدواری‌ها و افزایش چاذبه‌ها» میشود «برنامه ریزی و سرمایه گذاری کرد» از ایجاد یأس پرهیز نمود. بنظر نمی‌رسد که لازم باشد تا مواضع جناح رادیکال در این زمینه، مفصلاً توضیح داده شود. آنها مثل همیشه، با اصرار براینکه رقیبشان طرفدار اسلام آمریکائی است و می‌خواهد استقلال کشور را به حراج بگذارد، تأکید می‌کنند که «چهارمین دوره مجلس یکی از میدانهای حساس آزمون انقلاب در دفاع از استقلال کشور در برابر سلطه جوئی امریکا و یا تسلیم شدن بدان میباشد. امریکا انتظار دارد مجلس چهارم از نمایندگانی تشکیل شود که باوی وحدت و تشابه فکری داشته باشند.» (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) و در همین زمینه مجمع روحانیون مبارز، تصریح میکند که «جهان شاهد ظهور قدرت اسلام آزادی بخش است» که «نوید حضور نیروی تازه ای را در عرصه تاریخ میدهد که می‌تواند در برابر توسعه طلبی و باج خواهی امریکا و دیگر قدرتهای تجاوزگر بایستد.» و براین اساس معتقد است که «جمهوری اسلامی... باید بدور از هرگونه ساده اندیشی و با هوشیاری... شایستگی خود را در میداننداری این پیکار عظیم نشان دهد.»

به این ترتیب، صرفنظر از لحن تند یا ملایم این یا آن جناح، هیچ کدام فراموش نکرده‌اند که با دقت و وسواس از «میراث» انقلاب اسلامی پاسداری کنند. چرا که بنظر میرسد نادیده گرفتن هرکدام از شعارهای انقلاب، می‌تواند آنها را به محضورات معینی دچار سازد. از این رو، داوری روشنتر درباره آنچه که ائتلاف هوادار رفسنجانی در بیانیه‌ها و اعلام مواضع خود ارائه میدهد، به زمان نیاز دارد، تا با محک حرکت‌های واقعی آنها سنجیده شود. در غیر این صورت باورکردنی نخواهد بود، کسانی که در مواضع رسمی شان، باچنین زبان مشترکی حرف می‌زنند و چنین شباهت‌های فراوانی در دیدگاه‌هایشان مشاهده میشود، برای قلع و قمع حریف، به چنین خشونت‌های متوسل شده باشند.

نامه‌های رسیده:

دوستان عزیز کتابخانه ایرانیان در اسلو و دوستان شهر قونیه در ترکیه

ف. نویدی - بیژن از نروژ،

محسن.ر. از سوئد - منوچهر از امریکا

ع. پژمان - ابوالقاسم از امریکا

دوست عزیز حاجی و دیگر دوستان شاعر، باتشکر فراوان از اشعار ارسالی «راه آزادی» همچنان از چاپ شعر معذور است.

مقاله انقلاب عموم بشری، یگانه راه برون رفت از بن بست جهانی ترجمه امیر

توحید از کانادا، البرز از هلند، ف. مجیدی از دانمارک

نشریات و اعلامیه‌های رسیده:

کار، پیوند آزادی، اتحاد کار، مهرگان، فدائی، تازه یول، هومان، نبرد خلق، راه آینده، اعلامیه جمعی از اعضای هیئت اجرائی و کمیته مرکزی حزب توده ایران در رابطه با کنفرانس سوم، اطلاعیه هیئت دبیران کانون نویسندگان به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در رابطه با انتخاب سیروس ناصری به معاونت این کمیسیون و نیز بیانیه هیئت دبیران درباره نشست همگانی ژانویه ۱۹۹۲ در شهر فرانکفورت آلمان، تبریک سال نو از سوی جامعه حقوق دفاع از حقوق بشر در ایران و نشریه پیوند آزادی و سازمان جهانی همبستگی زنان ایرانی، اطلاعیه اتحادیه کمونیست‌های ایران (سریداران) در رابطه با اقدام غیردمکراتیک حزب سوسیالیست کردستان عراق دال برجمله به ایستگاه رادیویی اتحادیه در عراق، جزوه نامه ای از سفارت جمهوری اسلامی ایران (بن) از احمد علی بابائی.

تنگد

ابوالحسن مساده

دختر یا پسر؟ طرح يك بحث علمی

سابق براین، یعنی از صدها سال پیش باینسو، نه از دیروز و پریروز، بنی بشر در بیشتر جوامع، چه شرقی چه غربی فرزندان نر خودشان را از فرزندان ماده خود بیشتر دوست می داشته اند و حتی از نوره هائی از دوران تکامل خویش فرزندان ماده را زنده زنده، زنده به گور می کردند. یا به قول بعضی از مورخین: می نمودند.

بسیار و حتی خیلی بیشتر از بسیار اتفاق افتاده است که مردان پس از مشاهده اینکه همسرشان اولین فرزندشان را دختر زائیده، مهریه شان را کف نستشان گذاشته و یک کف گرگی هم به آنها زده و فرستاده اندشان به خانه پدری. یا به قول معروف طلاقشان داده اند. راقم سطور دقیقاً یخاطر دارد که درست دقیقه ای پس از روی خشت افتادن، ابوی گرام جلو آمد دستم را فشرد و خوش آمد گفت و سپس به مادرم که همانطور طاق باز از فرط شادی گلویش خشک شده بود فرمود: «زن خوب کردی فرزند نکور متولد کردی طلاقتم نمی دهم» و آنگاه گلاب پاشی که از چین و ماچین آورده بود مقابل من گرفت که برای نخستین بار دستی به آب رساندم.

حتی خود شما اگر چند لحظه ای از مطالعه نشریه ی ما دل وانهدید، یعنی دل بکنید؛ و نگاهی به تاریخ شکوهمند شاهان و سلاطین بیاندازید متوجه خواهید شد که چه فجایعی درباریان و اقوام و نزدیکان و وابستگان یعنی فک و فامیل شاهان سر نروماده بودن والاحضرتهاشان مرتکب شده اند. چه رسد به رعایای ممالک محروسه که یکی دوتاش بنده و چنابعالی باشیم. اما! (این اما از آن اماهاست، مواظب باشید!) با پیشرفت و ترقی جوامع انسانی و انکشاف و اکتشاف و از این حرفهای بشری ورق برگشت.

طبق آخرین گزارشهای آدمهای حسابی و گزارشگران بی طرف حرفه ای و شهادت این دوتا چشم شهلاهی به این گندگی یکی از دست آوردهای تمدن، رجحان مادگی به نرگی است. هم اکنون درسوزمینهای بسیاری مانند برزیل، فیلیپین، هندوستان، تایلند و ترکیه و... حتی ماداگاسکار و شاخ آفریقا خانواده ها به قول شعرا دوستتر دارند که فرزندان اناث داشته باشند. چرا؟ آنها معتقدند که فرزندان نکور جز در سرس چیزهی همراه خود نمی آورند. تعدادی از آنها با مشاهده فقر و نابرابری موجود در وطنشان هوائی گشته و کله شان بوی قرمه سبزی می گیرد و سیاسی می شوند که عاقبتی جز زندان و مرگ ندارد. و بسیاری از آنها از کار سنگین و سخت و بی مایه خسته می شوند و به ولگردی و تبهکاری روی می آورند. یعنی لات و بی پدرمادر می شوند. که آنهم عاقبتی جز زندان و مرگ ندارد. جالب توجه است که یعنی قشنگه که بدانیم هرچه مسئولین دلسوز و مکتبی مافیای بین المللی گوشزد می کنند که «بابا عیبی نداره شما اگر پسر هم بزائید بدرد ما می خوره!» این جماعت بی سواد به خرچشان نمی رود و معتقدند از نیروی نر جوامع عقب افتاده جهت تشکیل ارتش و نیروهای سرکوبگر توسط حکام بی پدر استفاده می شود. (حتماً از انتشار مجله پلی گول اطلاع نداشتند).

در حالیکه هم اکنون بازار خرید و فروش مادگی در بازارهای بین المللی بسیار گرم است و از گرما گذشته و به داغی رسیده چنانکه ممکن است آدم چیز بشود. کافی است نگاهی دور از چشم خانم بچه ها به بساط مجله فروشی ها بیاندازید. صفوف بهم فشرده دخترخانمها در فرودگاه های دهلی نو، بانکوک، استامبول و پایتخت برزیل که اسمش را نمی دانم و سایر پایتختهای کشورهای عقب

افتاده که به سوی شهرها و پایتختهای کشورهای جلو افتاده روانند چشم هر بیننده صاحب نظری را جلب و در بسیاری موارد کج می کند.

طبق آخرین خبر رسیده قیمت هر دختر چهارده تا بیست ساله هندی در بازارهای کویت هزار دلار است. که به صورت دربیست و بست نخورده در اختیار خریدار قرار می گیرد و خریدار مختار است تا هر زمان که مایل است جنس را مورد مطالعه و معاینه قرار داده و باقیمانده را سربیه نیست نماید. (ما را بگو که بیست سال است پای زن و بچه داریم می سوزیم). همینطور است بازار داغ گروه های رقص برزیلی و گاه کوبائی که متشکل از دخترخانمهای است که با کمبود سینه بند و زیاد بودنک و قند مواجهند. همین!!

(آخر تازگیها مد شده که درجراید مختلف چند صفحه را سیاه کنند و حرفهاشان را بزنند ولی برای رفع هرگونه سوء تفاهم اولش می نویسند این فقط طرح مسئله است و قضاوت نهائی را به عهده خوانندگان و صاحب نظران وامیگذاریم. حالا ما هم همین کار را کردیم.)

ضمناً: پردرآمدترین شغل موجود درجهان پیشرفته کنونی نه فروش و قاچاق. اسلحه و مواد مخدر بلکه دادوستد قلوه است. البته نه از آن دل و قلوه ها، قلب و کلیه انسان که منبع و معدن آن همان زندانهای نامبرده بالاست. توضیح: همانطور که بسیاری از سخنان و تصایح ما آدمهای حسابی را ناشنیده می گیرید، می توانید این مطلب را هم ناخوانده بگیریید. بنابراین صفر به صفر به نفع داور!



۵. تن از هنرمندان و روزنامه نگاران و پژوهشگران ایرانی طی نامه ای ضمن دفاع از آزادی بیان، حکم اعدام سلمان رشدی از سوی جمهوری اسلامی را محکوم کردند. در این نامه می خوانیم:

از صدور فتوای خمینی علیه جان سلمان رشدی اکنون سه سال می گذرد و هنوز هیچ قدم جدی و قابل ملاحظه ای از طرف ایرانیان برای محکوم کردن این حکم غیرانسانی برداشته نشده است.

از آنجا که این یورش و دست درازی به آزادی بیان از ایران آغاز شده است، آزاداندیشان ایرانی بیش از هرکس و هرگروه دیگری می بایست نسبت به آن احساس مسئولیت کنند و صدا را به اعتراض براین فتوا و به دفاع از سلمان رشدی بلندتر از دیگران به گوش جهانیان برسانند.

ما امضاء کنندگان این اعلامیه، که درگذشته هم هریک به سهم خود و به صور مختلف همدلی خویش را با سلمان رشدی نشان داده ایم، معتقدیم که آزادی بیان از جمله بزرگترین دستاوردهای بشری است و یادآور می شویم که این آزادی فقط وقتی مفهوم واقعی پیدا می کند که به گفته ولتر انسانها حق کفرگویی هم



داشته باشند. اگر جز این بپنداریم ناگزیر هرفرقه و دسته ای را مجاز شمرده ایم که به بهانه تقدس مسلک یا مذهبش بندی نو برزبان و قلم سخنوران و نویسندهگان بزنند.

ما فتوای خمینی را شرم آور می دانیم و سنجیدن هراث هنری را جز با معیارهای هنری مردود می خوانیم و یک صدا و بدون قیدوشرط پشتیبانی خود را از سلمان رشدی اعلام می داریم.

درمیان امضاءکنندگان نامه اسامی حاج سید جوادی، نسیم خاکسار، اسماعیل خوشی، شفا، بهروزصوراسرافیل، پرویز صیاد، رضا علامه زاده، داریوش همایون، پرویز کاردان، فرهنگ فرهی، صفا حائری و هوشنگ وزیری به چشم می خوردند.



انتخابات مجلس... بقیه از صفحه ۴

به اعتقاد نگارنده برگذارکنندگان انتخابات بدرستی از داوری بسیار منفی مردم نسبت به جناح معروف به «رادیکال» اطمینان داشتند و درعین حال بخوبی میدانستند که کسی دل خوشی هم از خودشان ندارد. به این ترتیب ازیکسو، به رأی دهندگانی امید بسته بودند که اژدها را به مار های جهنم ترجیح دهند و از سوی دیگر برای برطرف کردن خطر کمبود رأی هر دو جناح کسانی را بعنوان بلاگردان به

صحنه آوردند تا اگر مردم که از ناتوانی رژیم در حل مشکلات و از پایان ناپذیری درگیری های درونی آن بستوه آمده اند. به سیاست «نه قم خوبه نه کاشان» روی آوردند، بتوان رقیب را دفع کرد و بقیه را نیز بحساب «میانه روی» واریز نمود!

البته همانطوری که به نمونه هائی اشاره شد «آقایان» تنها به روانشناسی افکار عمومی اتکاء نکرده و با بکارگیری تمام امکانات دولتی و بیت المال بقیه نتایج رأی گیری را هم از پیش تضمین کردند.

چنین است که بی اعتباری آشکار چهره های شناخته شده رژیم، قلم بدست های حزب الله را هم به وحشت انداخته است و از جمله، در همین زمینه روزنامه «جمهوری اسلامی» هشدار میدهد که: «آنچه بروشنی قابل رؤیت است، شکست يك جناح و پیروزی جناح دیگر نیست، پیشی گرفتن افرادی است که در میدان مبارزات نبوده اند. روز های سخت انقلاب را درك نکرده اند و سرد وگرم میدان های نبرد با رژیم ستمشاهی را نچشیده اند. این ها ممکنست آدم های خوبی باشند ولی... برای انقلاب نمیتوانند آنقدر مفید باشند...»

هیچ انقلابی دلسوزی از این که میبیند فلان چهره مبارزه کرده (چه از این جناح و چه از آن جناح) نتوانسته است يك سوم آراء مردم تهران را بخرد اختصاص دهد، نمیتواند خوشحال باشد، مگر آنکه از زاویه تنگ چنانی به مسئله نگاه کند... (جمهوری اسلامی ۷۱/۱/۷۶)

اما طراحان سناریو به نتایج کار خود واقفند و معنای شکستی را که به این وسیله بر حریف نسبتاً توانای خود وارد کرده اند، بخوبی درك میکنند و هیچ نگرانی از تازه به میدان آمده ها ندارند. نشریه انگلیسی زبان تهران تایمز که مدتهاست نقش برجسته ای در اعلام مواضع دولت رفسنجانی دارد با مسرت از «پیروزی قاطع میانه رو ها» خبر میدهد و هنوز انتخابات به مرحله دوم نرسیده از ترمیم کابینه صحبت میکند و معتقد است که رفسنجانی را اینک با اطمینان به ترکیب میانه روی مجلس، میتواند «وزرای ضعیف» را با «مدیران توانائی که خوشبختانه تعداد آنها کم نیست جایگزین کند».

در اینکه نتایج انتخابات میتواند باعث خوشحالی ائتلاف هواداران رفسنجانی باشد و شکست تلخی را به نیرو های خط امامی وارد کند شکی نیست. چونگی عملکرد هر دو جناح در ماههای گذشته بخوبی نشان میداد که این نبرد نمیتواند-مثل گذشته- برای هر دو جناح پایان خوشی داشته باشد. اما مردم از خود میپرسند شمات واقعی پیروزی يك جناح بر دیگری چه نتایج عملی برای آینده کشور و بحران عظیمی دارد، که سالهاست مردم ایران را در فقر و مسکنت و اختناق و سیه روزی نگاهداشته است؟

باید دید مار خوش خط و خالی که شعبده بازان رژیم از صندوق های رأی بدر آورده اند، قربانی بعدی خودرا از میان چه کسان دیگری انتخاب خواهد کرد؟



مشارکت در بحث مسأله ملی و بررسی اجمالی آن در ایران

بابک امیرخسروی

مقدمه

استقبال وسیع طیف های مختلف خوانندگان «راه آزادی» از ستون ویژه مبحث ملی، که اینک ماه هاست در جریان است، پژوهش و حساسیت افکار عمومی نسبت به موضوع است. در عین حال، نگاهی به این نوشته ها و نیز به مقاله هایی که در سایر نشریات چاپ و به ویژه چاپ های دموکرات منتشر شده اند، نشان دهنده ی وسعت اختلاف نظر ها و برداشت ها در سطح جنبش از این مسأله ی مهم و اساساً مبین پیچیدگی آن است. از مدت ها پیش، ما شاهد اختلاف نظر در این زمینه در روند مناسبات خود با سایر سازمان های چاپ ایران و شخصیت های سیاسی کشور و برخی سازمان های ملی - دموکرات، نظیر حزب دموکرات کردستان ایران بودیم. پیامد های منفی این اختلاف نظر ها، اثرات خود را در مذاکرات مشترک برای دستیابی به ائتلافی از جمهوری خواهان و در همکاری ها، بروز داده است. منشور همکاری و ائتلاف جمهوری خواهان که چند ماه بر سر تدوین آن با سایر نیروهای سیاسی کار کرده و تقریباً در همه ی بند های آن به توافق رسیده بودیم، همانا در ماده ی مربوط به مبحث ملی با بن بست مواجه شد. همین اختلاف نظر به صورت دیگری در جریان بحث چاپ های دموکرات، در رابطه با «طرح پیشنهادی برای نزدیکی نظری و عملی نیروهای چاپ دموکرات ایران در راستای ایجاد تشکل سیاسی واحد»، بروز کرد و در سند تصویب شده نیز انعکاس یافت.

چه باید کرد؟ عده ای خیراندیش پیشنهاد می کنند برای پیشبرد فعالیت های ائتلافی، این موضوع مورد اختلاف را کنار بگذاریم و برسرنقاط مشترک پیش برویم. البته این راه، برای اجتناب از مشکل و دورزدن آن است ولی به هیچ وجه راه حل مسأله نیست. بخصوص از این جهت که ما با يك واقعیت عینی در جامعه ی ایران بخاطر تنوع قومی - فرهنگی زبانی روبرو هستیم که نمی توان و نباید نسبت به آن بی توجه ماند. جامعه ی کنونی ایران، وارث يك تاریخ باستانی است. فلات ایران به خاطر موقعیت جغرافیایی و دشت ها و دره های سرسبز و بارور، در طول هزاره ها، اقوام و طوایف پیرامون را برای سکونت و زندگی بهتر در آن ترغیب کرده است. سرزمینی که، طوایف آریایی ماد و پارس و پارت، پس از کوچیدن از اقامتگاه خود و اسکان در آن، نام مشترک قومی خود ایران را بر آن نهادند و در تاریخ ثبت کردند. کشور باستانی ایران که روزی راه بازرگانی ابریشم از آن می گذشت، گذرگاه اقوام و قبایل متعدد و جولانگاه تورانیان، یونانیان، رومیان، تازیان، ترکان و مغولان و دیگران گردید. ایران کنونی ما، از اختلاط و امتزاج قومی - نژادی، فرهنگی، زبانی و مذهبی همه ی این اقوام و نژادها به وجود آمده، شکل گرفته و در طول تاریخ قوام یافته و استوار مانده است. روشن است که اثرات این اختلاط ها، هنوز در ترکیب قومی و سیمای فرهنگی - زبانی ایران، رنگ و نشان خود را برجای گذاشته است که باید در بررسی مبحث ملی در ایران به آن توجه داشت. در گذشته کار ما «آسان» بود: تکرار چند حکم ساده شده ی لنین و کپی تعریف استالین از ملت و سپس انطباق کلیشه ای آن بر ایران بود. غافل از آنکه ایران، نه چون روسیه «زندان خلق ها» بوده است و نه مثل فرانسه، کشوری از نظر قومی تقریباً یکدست. دشواری کار هم در این است که مسأله ملی يك راه حل، یا يك فرمول سحرآمیز جهان شمول ندارد. هر کشوری در برخورد با مبحث ملی، ویژگی های خود را دارد و راه حل هم باید متناسب با چنین ویژگی ها باشد.

لازمه ی اینکار، بررسی هرچه جامع تر این مسأله، هم از نظر تئوریک و هم از جهت ارائه يك طرح عملی، منطقی و متناسب با شرایط ویژه ایران است. بدون آن، نه قادریم شالوده ی يك ائتلاف و اتحاد عمل موثر و پایدار را بریزیم و نه می توان فردا، در ایران آزاد، صلح و تفاهم ملی پایداری را برقرار کرد.

شکست «سوسیالیسم واقعاً موجود» و فروپاشی سیستم دولتی اتحاد شوروی در يك چشم به هم زدن، که تأسیس آن «پیروزی سیاست لنینی در مسأله ملی» (۱) تلقی می شد و سربرآوردن هیولای ناسیونالیسم از ویرانه های آن، جهانیان را به حیرت انداخته است. لنین در تزه های خود به کمیسیون بین الملل سوسیالیستی، اصرار می ورزید که باید به توده ها فهماند که فقط انقلاب سوسیالیستی قادر است «موکداً و در مقیاس جهانی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را تأمین کند، یعنی ملل تحت ستم را رهائی بخشد.» (۲)

مشاهده ی تمایلات شدید استقلال طلبانه در همه جمهوری ها و مناطق خودمختار و تبلور احساسات تند ضد روسی، برادرکشی ها و جنگ های قومی در بخش های مختلف این سرزمین پهناور، به حق این سؤال را برمی انگیزد پس عیب از کجاست؟ از همان «سوسیالیسم واقعاً موجود» که طی هفتاد سال تبلیغ می شد مسأله ملی «در اتحاد شوروی به طور کامل، نهائی و بدون انحراف حل شده است» (۳) و یا همانا از تحقق اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، به شیوه و درک لنینی آن؟ عنایت به مطلب اخیر و بررسی آن، به ویژه از آن رو برای ما اهمیت دارد که زیربنای فکری طیف چاپ از هرگرایی، آکنده از آموزش لنینی در مسأله ملی است. لذا اعتقاد من اینست که بررسی مقدماتی و انتقادی نظریات و گفتارهای اصلی پایه گذاران مارکسیسم و به ویژه لنینیسم در مسأله ملی و بطور اخص در مقوله ی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، برای جویندگان راه حل مسأله در کشور ما لااقل از دو جهت ضرورت دارد:

اولاً جنبه مثبت آن، به لحاظ آشنائی با نظریه ها و تئوری ها و به ویژه متدولوژی برخورد آنها با مسأله ملی است، که طی يك قرن و نیم راهنمای فکری و عملی بخش چشمگیری از بشریت آزادی خواه و مترقی و جنبش های میلیونی رهائی بخش در آسیا و آفریقا بوده است.

ثانیاً - از ورای این آشناسازی و درپرتو يك بررسی انتقادی از نظریات و احکام ارائه شده، مرزبندی با جنبه های نادرست گفتارها و تزه های آنها، به ویژه در مقوله ی پایه ای حق ملل در تعیین سرنوشت خویش. این کار چنانچه ملاحظه خواهد شد، نقش سازنده و مفیدی در کوشش و تعمق ما در امر تدوین يك طرح مناسب با شرایط ایران در مسأله ملی خواهد داشت.

نباید از نظر دور داشت که شناخت این گذشته، حتی در لحظه ی مرزبندی با بخش هایی از آن، ضرورت دارد. زیرا جزئی از تاریخ ما و ارثیه ی فرهنگی ماست. من عمیقاً بر این باورم، به همان روالی که ما در گذشته به مقوله هایی چون آزادی و دموکراسی، انترناسیونالیسم پرولتری و سایر مقوله های پایه ای پرداختیم، در مسأله ملی نیز، به همان گونه به بررسی پایه ای آن نیازمندیم. بدون پرداختن به ریشه، بدون پالایش افکارمان از رسوبات دگم هایی که در مغزهای ما و در ناخودآگاه ما لانه کرده اند؛ بدون لغز زدایی (demystification) از برخی از احکام و اندیشه ها و گویندگان آنها، دست یابی به زبان مشترک در این مبحث حیاتی و راه حل مناسب با شرایط ایران، بسیار دشوار خواهد بود.

سلسله مقاله های زیر، در رابطه با نکات بالا برنامه ریزی و تهیه شده اند که امیدوارم کافی به مقصود باشند:

- ۱- نظر اجمالی به مارکسیسم و مسأله ملی.
- ۲- لنینیسم و مسأله ملی.
- ۳- لنین و مقوله ی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»
- ۴- مسأله ملی در ایران. طرح پیشنهادی
- ۵- بررسی برخی نظریات ارائه شده در راه آزادی و سایر نشریات.

۱- نظر اجمالی به: مارکسیسم و مسأله ملی

موضوع استقلال ملی خلق های زیرسلطه و وابسته، به مثابه یکی از خواست های دموکراتیک، متأثر از احساسات برابرجویی و انسان دوستی سوسیالیست های قرن نوزدهم و پایه گذاران مارکسیسم، درگفتار و نوشته ها و برنامه های مبارزاتی آنها، از همان آغاز وجود داشته است. این سخنان مارکس جوان در ۱۸۴۷: «خلق که برخلق دیگر ستم روا می دارد، آزاد نیست» گویاترین بیان اعتراضی و انسان دوستانه به رابطه خلق های سلطه گر و زیرسلطه بود، که آغازگر جدال فکری و سیاسی - اجتماعی بزرگی گردید که پیامدهای آن هنوز نیز مشاهده میگردد. اما در ورای این گفتار زیبا و سخنان پرمعنای بسیار دیگر، متأسفانه، موضع گیری های پایه گذاران مارکسیسم و پیروان آنها به ویژه درنمونه لنین، درمسأله ملی میرا از اشکالات گاه بسیار جدی نبود، محاسبه های تاکتیکی صرف خطانگیز در احکام و گفتار آنها نیز، نادر نبوده اند.

نگاه اجمالی به خط سیرفکری و درک مارکس و انگلس از مقوله هائی چون ملت، ملت گرائی و «حق تعیین سرنوشت خویش» (اصطلاحی که معمولاً به کار می گرفتند

(right to dispose of itself =

برای خوانندگان نشریه ما از جمله از این جهت می تواند حائز اهمیت و جالب توجه باشد که نشان می دهد پایه گذاران مارکسیسم چگونه به این مقوله ها که از انقلاب کبیر فرانسه به بعد مطرح بوده اند، می نگریستند و چه درک و برخوردی با آنها داشتند.

آنچه که به نظر من بیش از هر چیز برای مباحثات امروزی ما مفید و آموزنده است، متدولوژی برخورد پیمان گذاران مارکسیسم با مسأله و مبحث ملی است. توجه و تعمق درباره ی شیوه ی برخورد آنها به موضوع، به ویژه برای کسانی که به مقوله هائی چون «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» همانند یک دگم و «اصل» خدشه ناپذیر می نگرند و آنرا امری مطلق و چون کلیدی که به هر دری بخورد، می پذیرند، از واجبات است.

زندگی و فعالیت سیاسی - اجتماعی و فرهنگی مارکس و انگلس، هم دوران با حوادث طوفانی و جنبش های انقلابی نیمه های قرن ۱۹ و دهه های آخر آن و مصادف با پایان انقلاب های بورژوا - دموکراتیک در اروپا و فرارسیدن عصر جدید بود. در حالیکه آسیا و دنیای کهن، هنوز در خواب عمیق قرون وسطائی خود فرو رفته بود. از این رو اگر پایه گذاران مارکسیسم به روال متفکرین و مردان سیاسی عصر خود، جهان را به «دنیای متمدن»، که عمدتاً به اروپا نظر داشت و «دنیای غیرمتمدن»، که به آسیا و آفریقا اطلاق می شد، تقسیم می کردند و ملاً به نگرش «اروپا چون مرکز جهان» گرایش داشتند، نباید خیلی شگفت انگیز جلوه کند. معیار «تمدن» هم، ورود جوامع بشری به مرحله ی شیوه ی تولید سرمایه داری بود. در «مانیفست» آمده است: «بورژوازی تمام ملت ها را وامی دارد تا اگر نخواهند نابود شوند، شیوه ی تولید بورژوازی را بپذیرند و به اصطلاح تمدن را در کشورهای خویش رواج دهند و به بیان دیگر بورژوا شوند» (۴). و «جامعه بیش از اندازه صاحب تمدن است، بیش از اندازه وسائل معاش و بیش از اندازه صنایع و بازرگانی دارد.» (۵) شایان توجه است که چه در این نقل قول و چه در موارد متعدد دیگر، مارکس و انگلس، اصطلاح ملت را، برخلاف تعریف استالین و اشاره های لنین، صرفاً برای جوامع سرمایه داری به کار نمی گرفتند. در عین اینکه، به تحولات آن یسوی «دولت - ملت» ها، ناشی از تکوین و توسعه ی شیوه تولید سرمایه داری کاملاً توجه داشتند و مورد تأکید قرار می دادند.

همین نگرش فوق الذکر به واقعیت دنیای کهن آن روزی، آنها را وامی داشت مسأله رهائی خلق های تحت انقیاد در امپراطوری های مستعمراتی را به آینده موکول کرده و در چشم انداز دور ببینند. پاسخ انگلس به نامه کائوتسکی به روشنی وضع وی را نشان می دهد: انگلس در توضیح اندیشه های خود درباره ی آینده مستعمرات، آنها را به دو گروه تقسیم می کند: «کلتی ها، به معنی اخص کلمه، یعنی کشورهای که قاطبه ی جمعیت آنها اروپائی است. مثل کانادا، نیامه، استرالیا، این ها همه مستقل خواهند شد. برعکس، کشورهای تحت انقیاد که نفوس یومی آن می چرید - مثل هندوستان، الجزایر و مستملکات هلند، پرتغال و اسپانیا - پرولتاریا [منظورش پرولتاریای

اروپاست] می باید موقتاً این بار را به دوش گرفته و آنها را بسوی استقلال هدایت کند.» و کمی دورتر تأکید می کند: «همین که اروپا و آمریکای شمالی تجدید سازمان یافتند، چنان نیروی عظیم و سرمشقی تشکیل خواهند داد که خلق های نیمه متمدن خودشان با پای خود به آنها رو بیاورند. تنها همان نیازهای اقتصادی برای تحقق یافتن چنین امری کفایت می کند.» (۶)

سمت گیری استراتژیک پایه گذاران مارکسیسم عبارت از برپائی یک جنبش پرولتری انقلابی بود که می بایست از بطن کشورهای سرمایه داری پیشرفته، به عبارت دیگر اروپای صنعتی و آمریکای شمالی، سر بلند کند. مارکس و انگلس با تبعیت از این هدف که برایشان اولویت مطلق داشت، مواضع خود را نسبت به مبارزات دولت های ملی برخاسته از انقلابات ضدفئودالی با مضمون بورژوا - دموکراتیک در اروپا تنظیم می کردند. و از همین دیدگاه نیز نسبت به خواست های ملی اقلیت های غیرخودی در داخل این دولت ها و یا امپراطوری ها، برای خودمختاری و یا استقلال، موضع می گرفتند.

با پیروی از سمت گیری استراتژیک فوق الذکر است که بنیان گذاران مارکسیسم از «ملت های بزرگ» و «ملت های کوچک» سخن گفته، و دولت های بزرگ ملی با سازمان لیبرالی را رجحان داده اند. به این حساب که در آنها، پرولتاریا سریع تر رشد کرده و راه برای انقلاب سوسیالیستی گشوده خواهد شد. انگلس در مقاله ی «مسأله لهستان چه ربطی به طبقه کارگر دارد» خاطرنشان می کند: «پرولتاریا باید استقلال سیاسی و «حق تعیین سرنوشت» ملت های بزرگ و قدرتمند اروپا را به رسمیت بشناسد.» وی در عین حال یاره بودن «اصل ملیت ها» را (بخصوص در تفسیر بناپارتیستی آن) که عبارت از هم تراز شدن ملت های کوچک با ملت های بزرگ می باشد، مطرح می سازد. (۷) (اصطلاح «اصل ملیت ها» که آن روزها در محافل سیاسی متداول بود، عبارت از شعار: «به هر ملت یک دولت» بوده است).

درواقع، نظریه پردازان مارکسیسم خواست ملی را بخش و تابعی از منافع و مصالح دموکراسی بطور عام در سطح اروپا می دیدند. و از همین دیدگاه، در عصر خود، زمانی که تزاریسم بسان مظهر ارتجاع و استبداد، جنبش های آزادی طلبانه را در اروپا سرکوب می کرد، حرکات و خواست های استقلال طلبانه باهدف تشکیل دولت های ملی را درمناسبات آنها با روسیه تزاری و نقش آنها در مبارزات آزادی خواهانه ای که در قاره اروپا جاری بود، می سنجیدند و متناسب با آن موضع می گرفتند. بدین منوال، چک ها و اسلاوهای جنوبی را «تعدادی خلق های مرتجع» که «مقدمه الجیش روسیه» اند، خطاب می کردند که در برابر «خلق های انقلابی» نظیر آلمان ها، لهستانی ها و مجارها قرار دارند. از همین دیدگاه، مارکس و انگلس در سالهای ۴۹ - ۱۸۴۸ مخالف تلاش ملی چک ها و اسلاوهای جنوبی برای استقلال بودند. ولی هم زمان، از مبارزه استقلال طلبانه لهستانی ها «از نقطه نظر منافع دموکراسی اروپائی در مبارزه برضد نیرو و نفوذ تزاریسم» حمایت می کردند. لنین بعد از تأیید و تحلیل این موضع گیری ها از خود سوال می کند، چه نتیجه ای از آن مستفاد می شود؟ پاسخ می دهد تنها این نتیجه: «اولاً مصالح رهائی چند ملت بزرگ و بسیار بزرگ اروپا بالاتر از مصالح جنبش رهائی بخش ملت های کوچک است. ثانیاً: خواست دموکراسی و از جمله خواست تعیین سرنوشت، جنبه ی مطلق ندارد، بلکه جزئی از جنبش کل دموکراتیک (و حالا جنبش کل سوسیالیستی) جهانی، به شمار می رود. ممکن است در موارد مشخص جزء یا کل تضاد پیدا کند، آنوقت باید آن را مورد شمرده.» (۸)

علی رغم تعلق خاطر و احترام عمیق به افکار و اندیشه های پایه گذاران مارکسیسم، باید بی تعارف گفت که این گونه تقسیم ملت ها به «بزرگ» و «کوچک» و یا این حکم که مصالح رهائی چند ملت بزرگ و بسیار بزرگ، بالاتر از مصالح جنبش های رهائی بخش ملت های کوچک است، و یا مخالفت و موافقت با استقلال این یا آن کشور، صرفاً از لحاظ موضع و موقعیت آنها نسبت به دولتی ثالث، و در آن زمان روسیه تزاری، نادرست است. بیشتر شبیه برخورد سیاسی دولتمداران است تا موضع مدافعان راه آزادی، برابری و برادری. متأسفانه در تمام موارد حساس آن زمان، در نمونه چک ها، ایرلندی ها و لهستانی ها، این معایب به اشکال مختلف، بروز می کند.

چک ها و اسلاوهای جنوبی را، صرفاً به این سبب که برخی از رهبران آن تحت تاثیر تبلیغات پان - اسلاوی قرار داشته و صرفاً به علت اسلاو بودن از روسیه انتظار کمک داشتند. «خلق های مرتجع» خواندن. و یا چون کشور کوچکی هستند به هویت ملی آنها بی اعتنا ماندن و آنگونه که انگلس می نوشت «بدون آینده» دانستن. و درمقابل، امپراطوری هابسبورگ (اطریش) آلمانی زبان را جزو «خلق های انقلابی» و «لیبرال منش» قلمداد کردن. از همان پیامدهای نادرست متدولوژی برخورد آنان و اساساً تلقی شان از مسأله ملی و مقوله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بوده است. توم بوتومور در «قاموس اندیشه مارکسیستی» تالیف خویش در تنقید از موضع مارکس و انگلس از مسأله چک ها، به درستی می نویسد مارکس و انگلس «تلاش می کردند همه نیروهای ناهمگون را درهیجان آن سالها [منظور سالهای انقلابی ۴۹ - ۱۸۴۸ است]، در قالب سیاه و سفید، مرتجع یا مترقی قرار دهند. و از ورای عینک شان، اطریشی ها و مجارها، صاف و ساده لیبرال می شدند. حال آنکه در واقع، همان گونه که موضع امپراطوری اطریش - مجارستان در رابطه با اقلیت های ملی نشان داد، ملی گرا و شوونیست بودند.» (۹) نمونه ایرلند، که بسیار موردعلاقه و توجه مارکس بود، نشان دهنده ی گوشه دیگری از مواضع در نوسان و مصلحت چوپانه ی آنهاست که ریشه دریک نقص اساسی نهفته در تفکر آنها داشته است. که عبارت بود از مطلق دیدن و دراولویت کامل قرار دادن مصالح فرضی پرولتاریای انگلستان و قریب الوقوع دیدن سرنوشتی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم در این کشورها و در نتیجه، نگاه و قضاوت درباره همه مسائل از چنین زاویه ای بوده است. گفتار زیر مارکس در این رابطه، روشنگرانه است. مارکس می نویسد: «...منافع مستقیم و مطلق طبقه کارگر انگلستان گسیختن رشته ارتباط کنونی وی با ایرلند را ایجاب می کند..... من مدتها تصور می کردم که ممکن است رژیم ایرلند را به شکرانه ترقی و تعالی طبقه کارگر انگلستان سرنگون ساخت... ولی بررسی عمیق تر مسأله مرا به عکس آن متقاعد کرد. طبقه کارگر انگلستان مادام که گریبان خود را از مسأله ایرلند خلاص نکرده است، هیچ کاری انجام نخواهد داد. ریشه های ارتجاع انگلستان در اسارت ایرلند است.» (۱۰) «(نامه ۱۰، ۱۰ دسامبر ۱۸۶۹). لنین در توجیه موضع مارکس به توضیحی می پردازد که عذر بدتر از گناه است. زیرا نتیجه ای که از گفتار خود می گیرد این است: «مارکس برای جنبش های ملی هیچگونه مطلقیتی قائل نمی شود، زیرا می داند آزادی کامل همه ملیت ها فقط منوط به پیروزی طبقه کارگر است.» (۱۱) خلاصه اگر این طور می بود، می بایست ملت های تحت ستم به انتظار می نشستند تا پرولتاریای کشورهای متروپول بجنبند و بارهائی خود، بشریت را آزاد کنند!

اگر خط ثابتی را که از ورای گفتارهای مختلف مارکس در مسأله ایرلند دیده می گذرد پی گیری کنیم، ملاحظه خواهد شد آنچه اساساً مطرح است، منافع و مصالح طبقه کارگر انگلستان و اولویت دولت های بزرگتر است تا مطالبات ملی گرایان ایرلندی. به همین مناسبت، وقتی هم بالاخره، مارکس به ضرورت جدائی ایرلند از انگلستان میرسد، راه حل تشکیل یک فدراسیون از دوکشور را به میان می کشد.

آن گونه که قبلاً تکرار کردیم، سمت گیری های سیاسی نظریه پردازان مارکسیسم، همواره با یک ایدئولوژی بین المللی و انقلاب جهانی پرولتری همساز بوده است. اندیشه های آنها مرز و سرحد نمی شناخت. آنها، «چارچوب یک ملت واحد و یک دولت واحد...» را که در مرحله سرمایه داری به همگون ترین و رساترین شکل خود در اروپا تکامل یافته بود، پدیده ای گذرا تلقی کرده و خاص ایدئولوژی بورژوازی می دانستند. به همین مناسبت ناسیونالیسم را چون مانعی در برابر پیشرفت انقلاب پرولتری دیده و یا بدبینی و بی اعتمادی به آن می نگریستند. و هرجا به این مقوله می پرداختند با یار منفی همراه بود. مارکس و انگلس نگران غلطیدن کارگران در امواج قوی ملی گرائی حاکم بر قرن ۱۹ و کدر شدن شعور طبقاتی آنان به ویژه کارگران انگلستان و دلواپس منحرف شدن آنها از ایدئولوژی پرولتری بودند. این نگرانی ها به طرز بارزی درنامه انگلس به کاتوتسکی، که قبلاً اشاره کردیم، منعکس است. درپاسخ به کاتوتسکی که از طرز فکر کارگران انگلیس درباره مستعمرات سوال می کند، صریحاً می گوید:

«درست همانگونه که بورژوازی فکر می کند.» و سپس می افزاید: «کارگران انگلستان با شادمانی، سهم خود را از آنچه انحصار انگلستان از بازار جهانی و از قلمرو مستعمرات به دست می آورد، نوش جان می کنند. مارکس و انگلس این واقعیت تلخ را در مخالفت کارگران انگلستان با کارگران مهاجر ایرلندی و یا در مخالفت آنها با مبارزه استقلال طلبانه ایرلندی ها، مشاهده می کردند.»

بحق چنین جنبه های منفی ناسیونالیسم را دیدن و با عواقب منفی آن، بویژه آنجا که به نفرت و خصومت ملت ها از یکدیگر می انجامد و احياناً چنگ های خانمان برانداز و مخرب را به دنبال می آورد و توده های مردم را از مسائل و مشکلات واقعی منحرف سازد، مخالفت کردن کاملاً بجا و قابل فهم است. اما از آنجا تا نفی میهن برای کارگران و زحمتکشانشان رفتن و میهن را با مبارزات و چنگ طبقاتی و کسب قدرت سیاسی پیوند زدن، به چنگ حقیقت رفتن بود، که در نهایت طبقه کارگر را به انزوا می کشاند.

اما نگرانی پایه گذاران مارکسیسم از جنبه های منفی ناسیونالیسم، تنها و اصلی ترین عامل در موضع گیری بدبینانه و تحقیرآمیز آنها نسبت به مقوله هائی چون ملت و ملی گرائی نبوده است. اشکال، از جای اساسی دیگری آب می خورد.

اشکال مارکسیسم همانگونه که گذشت زمان و تحولات جوامع سرمایه داری و واقعیت های سرسخت اجتماعی - سیاسی نشان داد، این بوده است که برخی اندیشه های پایه ای آن خلاف طبیعت و مغایر با واقعیت ها بوده و بعضی از ارزیابی ها و پیش بینی های آنها توهمی بیش نبوده است. جنبه هائی از این اشکالات نظری را در رابطه با مسأله ملی نیز مشاهده می کنیم.

همین خلاصه کردن تمام مسائل برمبارزه طبقاتی و محور قراردادن منافع طبقاتی در همه چیز و احواله کردن حل معضلات به پیروزی انقلاب پرولتری چون اولویت اولویت هاست که مارکس و انگلس را بدانجا کشاند تا از همان «مانیفست حزب کمونیست» اعلام کنند که «کارگران میهن ندارند...» (۱۲) آنها، برای اثبات حکم خود، استدلال می کردند، چون: «پرولتاریای هرکشور بدو باید قدرت سیاسی را تصرف کند و به مقام طبقه ی رهبر ملت ارتقاء یابد، یعنی خود به ملت بدل گردد، از آن رو هنوز ملی است، ولی البته نه به مفهوم بورژوازی این واژه» (۱۳) به عبارت دیگر، ملی بودن و به ملت تبدیل شدن طبقه کارگر به مسأله کسب قدرت سیاسی منوط می شد. و تاکید بر: «از آن رو هنوز ملی است»، این معنی را می دهد که طبقه کارگر تنها در همین رابطه کسب قدرت است که ملی است و تا آنوقت میهن ندارد! تاریخ نشان داد که کارگران هرکشور در هر شرایطی میهن دارند و به ملت معینی متعلق اند، یعنی با تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم و سنن ملتی که آباء و اجدانشان از بطن آن برخاسته اند، پیوند ناگسستنی دارند. میهن نه به بورژوازی، بلکه به همه مردم یک کشور تعلق دارد و کارگران هم بخشی از آن و از مولفه های تشکیل دهنده یک ملت اند. آنچه را که لنین، فرهنگ انترناسیونالیسم پرولتری می نامید و اصرار داشت تا کارگران را چنان تربیت کند که مصالح پرولتاریای جهانی را بر مصالح ملی مقدم بشمارند و در مبارزه علیه سرمایه بین المللی آماده بزرگ ترین فداکاری ها در سطح ملی باشند، درواقع یک طرح ذهنی، تجربیدی و خلاف طبیعت کارگران چون گروه اجتماعی در درون یک جامعه معین بوده است. اندیشه پردازان مارکسیسم از آن بیم داشتند که قوام احساسات ملی مانعی در راه انقلاب پرولتری بین الملل باشد. برای همین هم لنین در تأیید و تفسیر نظریه فوق الذکر «مانیفست» می گفت: «جنبش سوسیالیستی نمی تواند درچارچوب قدیمی میهن پیروز شود.» (۱۴) استهزاء تاریخ بود که درست سه سال بعد از همین گفتار، آنچه که بنام «جنبش سوسیالیستی» درجهان پیروز شد، درست «درچارچوب قدیمی میهن»، درنمونه روسیه بود!

البته نادرستی و ضرر احکامی چون «کارگران میهن ندارند»، از اواخر قرن ۱۹ درمیان قشری از مارکسیست ها احساس می شد. در ۱۸۹۲، لافارگ (داماد مارکس) و گسد و دیگران در اعلامیه ای از اتهامات ضد میهن پرستی علیه خویش به دفاع برخاستند. ژان ژورس، زبان به شکوه گشود که تفسیر احکام «مانیفست» موجب شده است که سوسیالیست ها از جای لازم درحیات ملی محروم یمانند و چیران آنرا می طلبید. در همان سال ۱۸۹۲، موقعی که روزا لوکزامبورگ دربرابر

کشورهای متروپول. زیرا با آغاز بیداری آسیا در قرن بیستم، نظریه «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» به معنای تشکیل دولت های ملی مستقل، دیگر نمی توانست چون گذشته، محدود به اروپا و یا «ملت های بزرگ» بماند.

استراتژی نوینی که لنین بر پایه ی تئوری امپریالیسم مدون خویش بتدریج از حدود سال ۱۹۱۲ به بعد ترسیم می کند، با وجود آنکه اساساً ادامه ی همان تزه های پایه ای، اما سیستماتیزه نشده مارکسیستی درمساله ملی است، معهذاً دربرگیرنده عناصر جدیدی درمیخت ملی می باشد. به لحاظ اثرات عمیقی که سیستم نظری و استراتژی سیاسی لنین درمساله ملی درمیان روشنفکران و سازمان های سیاسی به ویژه چپ ایران دارد، باتفصیل بیشتر و به طور مستقل به آن خواهیم پرداخت. (ادامه دارد).



توضیحات زیرنویس:

* در ترجمه های متداول فارسی، «ملتی که برملت دیگر... آمده است. و یا بجای روسیه «زندان خلق ها»، «زندان ملل» آمده است. درهردو مورد ترجمه دقیق نیست. زیرا درمتون خارجی کلمه People (فرانسه)، People (انگلیسی) و نارود (روسی) به کار گرفته شده است که با Nation فرق دارد.

** درمواردی که از ترجمه های فارسی نقل قول شده، معمولاً با متن فرانسه یا انگلیسی مقایسه شده و اصلاحات لازم صورت گرفته است.

۱. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (ترجمه فارسی)، جلد ۲ صفحه ۴۵۶
۲. لنین: «پیشنهاد کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه به دومین کنفرانس سوسیالیستی». (آوریل ۱۹۱۶) آثار کامل بفرانسه جلد ۳۶ صفحه ۲۹۵.
۳. منبع ۱ صفحه ۴۵۷
۴. مارکس و انگلس «مانیفست حزب کمونیست» ترجمه فارسی صفحه ۵۷

۵. منبع ۴ صفحه ۵۹
۶. مارکس و انگلس. آثار منتخب يك جلدی به فرانسه. انتشارات پروگرس صفحه ۷۰۸
۷. به نقل از لنین. مقاله «ترانزنامه مباحثه ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» آثار کامل به فرانسه جلد ۲۲ صفحه ۳۶۸
۸. منبع ۸ صفحه ۳۶۷
۹. قاموس اندیشه های مارکسیستی به انگلیسی صفحه ۴۴۷
۱۰. به نقل از لنین: جزوه «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش». ترجمه فارسی صفحه ۵۲
۱۱. همان منبع ۱۰ و همان صفحه.
- ۱۲ و ۱۳. همان منبع ۶ صفحات ۴۶ و ۴۷
۱۴. لنین: «موقعیت و وظایف انترناسیونال سوسیالیستی» آثار کامل به فرانسه جلد ۲۱ صفحات ۲۲ و ۲۳
۱۵. مارکس و انگلس. همان منبع ۴ صفحه ۴۷
۱۶. لنین: «طرح برنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه» آثار کامل به فرانسه جلد ۶ صفحه ۲۳

حزب سوسیالیست لهستان که مبارزه ملی و استقلال لهستان را وظیفه مقدم می شمرد، تشکیلات کوچکی را پایه گذاری می کند و اولویت مبارزه طبقات و ضرورت های انترناسیونالیستی را مطرح می سازد، کارل کائوتسکی، رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان به مقابله باوی برمی خیزد و ضرورت دفاع پرولتاریای لهستان از استقلال ملی کشورش را توصیه می کند. تصادف جالب تاریخ است! باز در همین سال ۱۸۹۲، پس از گذشت ۴۵ سال از انتشار «مانیفست»، انگلس درمقدمه برچاپ ایتالیایی آن، اندیشه والائی را که در ۷ فوریه ۱۸۸۲ درنامه به کائوتسکی درمساله لهستان مطرح ساخته بود، به هم ملت ها تعمیم می دهد: «بدون تحقق استقلال و وحدت هرملت، نه اتحاد بین المللی پرولتاریا میسر است و نه همکاری صلح آمیز و آگاهانه ملت ها برای دستیابی به هدف های مشترک». (۱۵)

پایان قرن ۱۹، مصادف با تشدید بحث ها و اختلاف نظرها برسر مساله «حق تعیین سرنوشت» در درون انترناسیونال سوسیالیستی و سرآغاز تحولاتی در درک از آن مقوله، به ویژه درجهت گسترش میدان عمل آنست. دراین رابطه، تصمیم کنگره بین المللی درلندن (۱۸۹۶)، از نظر طرح موضوع، حائز اهمیت است. درقرار کنگره چنین آمده است: «کنگره اعلام می دارد که هوادار حق کامل همه ی ملت ها در تعیین سرنوشت خویش است و با کارگران هرکشوری که اکنون در زیر یوغ استبداد نظامی و ملی و غیره زجر می کشند، همدردی می کند؛ کنگره از کارگران کلیه کشورها دعوت می کند به صفوف کارگران آگاه (آگاه به منافع طبقاتی خود) تمام جهان بپیوندند تا در راه غلبه بر سرمایه داری جهانی و دستیابی به مقاصد سوسیال دموکراسی جهانی به اتفاق مبارزه کنند». چنانچه ملاحظه می شود، هنوز این تصمیم از واقعیت های خاص اروپا تجاوز چندانی نکرده است. هنوز اظهار همدردی ها با کارگران کشورهای زیرستم است نه با کل ملت های زیرسلطه. معهذاً همین قرار، قدمی مهم درسمت و سوئی است، که تا آن روز سابقه نداشته است. به عنوان مثال، شایان توجه است که درسر برنامه حزب سوسیال دموکرات آلمان تا به آن روز که مارکس و انگلس به ترتیب انتقادات جامعی به برنامه گوتا و ارفورت نوشتند، نه در برنامه ها و نه دراین نقدها، به مساله حق تعیین سرنوشت اشاره ای نشده است.

همزمان با تصمیم کنگره لندن، تلاش های اولیه درجهت تدقیق مفاهیمی چون ملت و حق تعیین سرنوشت، از سوی اندیشه پردازان سوسیال دموکرات درامپراطوری های چند قومی نظیر اتریش، مجارستان و روسیه که با مساله ملیت ها درگیر بودند، آغاز می شود. درکنگره حزب سوسیال دموکرات اتریش درشهر برنو در سپتامبر ۱۸۹۹، کارل رنژ اولین کوشش ها را درتعریف ملت از دیدگاه مارکسیستی ارائه می دهد. درهمین کنگره برای اولین بار «خودمختاری فرهنگی» برای مناطقی که قاطبه ساکنان آن را اقلیت قومی واحدی تشکیل می دهد، پذیرفته می شود. چند سال بعد (۱۹۰۷)، اثر معروف اتوپاوتر بنام «مساله ملی و سوسیال دموکراسی» منتشر می گردد.

نظریات او درتعریف ملت از مراجع مهم استالین درتدوین نوشته معروف او تحت عنوان «مساله ملی و مارکسیسم» (۱۹۱۲)، است. حزب سوسیال دموکرات روسیه از همان کنگره اول (۱۹۰۲)، فرمول: «شناسائی حق تعیین سرنوشت برای تمام ملت هائی که در ترکیب دولت قرار دارند» (۱۶) دربرنامه خود وارد می کند.

باگسترش جنبش های ملی -دموکراتیک درآغاز قرن بیستم درایران و چین و ترکیه و سپس درهند و جزایر جاوه، اما به ویژه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و توسعه فعالیت های حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه دریک امپراطوری گسترده ی چندملیتی، مبحث ملی به دلایل متعدد زیر درمرکز پلمیک ها و بحث های نظری قرار می گیرد:

۱. پاسخ به مطالبات خلق های تحت انقیاد در روسیه تزاری، این «زندان خلق ها» و نحوه تنظیم روابط میان آنها. ۲. انتخاب مناسب ترین نوع سازمان يك حزب مارکسیست درچنین دولت چند ملیتی: حزب متمرکز سراسری در ورای ملیت های گوناگون، یا يك فدراسیون از گروه های خودمختار متعلق به ملیت های مختلف. ۳. و بالاخره طرح مساله حمایت از جنبش های رهائی بخش ملی درکشورهای زیر سلطه استعمار و برقراری رابطه میان این جنبش ها و پرولتاریای



پیرامون تمرکز زدائی و فدرالیسم

نوری دهکردی

بجای مقدمه

با انتشار «طرح پیشنهادی برای نزدیکی نظری و عملی نیروهای چپ دموکرات در راستای ایجاد تشکل سیاسی واحد» و بیان این نظر در آن طرح که «جمهوری مورد نظر ما باید ساختاری فدرالیستی داشته باشد» لازم میدانم بعنوان یکی از تدوین کنندگان و مدافعین این نظر به استدلال آن بپردازم. نه فقط به این دلیل که نظر مطروحه در طرح پیشنهادی را درست، در کلیات رسا و بجا میدانم، و باز نه فقط به این دلیل که یکی دیگر از رفقای تدوین کننده طرح، رفیق بابک امیرخسروی با بیان آن، بدانشان که آمده است، مخالف بود، بلکه از این رو نیز که مدتی است بحثی گسترده پیرامون مسئله ملی و اقلیت های قومی درگرفته است، و اینجا هم نه به دلیل تازه بودن مسئله، بلکه از اینرو که رخداد های منطقه ای، بویژه پیامد های فروپاشی اتحاد شوروی و نیز رخداد های کردستان عراق و ترکیه، مسئله فوق را مسئله روز کرده است. پس پرداختن به این مسئله - امیدوارم بصورتی مسئولانه - ضروری میشود. لذا من نیز ابتدا نظر خودم را خواهم نوشت و سپس اشاره وار، به استدلالات برخی دیگران ایشان خواهم پرداخت.

واینکه خود بحث: ساختار فدرالیستی در طرح پیشنهادی فوق از دو دلیل استنتاج میشود. یکی «از میان برداشتن هرگونه ستم و تبعیض ملی» و دیگر «رفع دیگر مصائب ناشی از وجود یک دولت مرکزی قدرقدرت». ابتدا به دلیل دوم میپردازم، که بنظر من بنیادی است و بطور اخص ربطی به وجود یا عدم وجود ستم یا تبعیض ملی و رفع آن ندارد.

یک اصل کلی:

بنظر من دموکراسی و تمرکز قدرت غیر قابل جمع اند و برای همیشه نمیتوانند در هیچ جامعه و هیچ کشوری همزیستی داشته باشند. اگر دموکراسی یعنی حاکمیت مردم و این حاکمیت زمانی تحصیل پذیر است که حق حاکمیت عناصر تشکیل دهنده ای مفهوم مردم، یعنی افراد یا اجزاء تشکیل دهنده ای کشور بر اساس نماد های بنیادی، مستقیم و خودزاد اجتماعی (ده، شهر، ایالت) قبول و جاری شود، پس هر قدر چنین نظامی اتکای بیشتری بر فرد، و لذا بر رأی او بهایه منبع و ماخذ قدرت

و سرچشمه مشروعیت، داشته باشد، در آن دموکراسی عمیق تری حاصل شده است، بهمین دلیل هم دموکراسی را نظامی ایستا نمیدانم و معتقد نیستم که اشکال کنونی آن، بصورتی ابدی برقرار خواهند ماند. بهر رو، اگر روند آزادی در تاریخ بشریت گذار از وابستگی به استقلال است، پس یکی از بنیاد های اساسی چنین امکانی کثرت یا تقسیم جامعه به واحد هائی است، که هر یک برای خود در قبال ذات مافوق از استقلال رأی برخوردار باشند. در کل جامعه این ذات مافوق فعلاً دولت است و در پائین ترین واحد خودزاد اجتماعی، یعنی خانواده، عموماً پدر، ولی نه در آن و نه در این تا این استقلال کسب نشود، یا بعبارتی قدرت زدائی نشود، مجالی برای تحقق هرچه بنیادی تر دموکراسی بوجود نمی آید. هر قدر شمار این واحد های مستقل و این کثرت بیشتر باشد،

نظامی که آنها به اتفاق و وفاق تشکیل میدهند، درجه بیشتری از آزادی را محقق میکند. درست است که این یک روند تاریخی است و رسیدن به آن در کشوری چون کشور ما نه کار امروز و فردا، ولی شرط تحقق آن در حد ممکن فعلی، حد اقل اینست که دموکراسی در کشور ما برمبنای نماد هائی سازمان داده شود، که بطور خود بخودی، مستقیم و تاریخی، از پائین به بالا و از سطح ابتدائی ترین تجمع افراد تا سطح وسیعترین تقسیمات کشوری، بوجود آمده اند.

امروز کمتر دموکراسی پیشرفته ای میتوان دید، که در آن این روند تمرکز زدائی به درجات شدت و حدت کمتر یا بیشتری بچشم نیاید. به این بحث در جای دیگر باز خواهم گشت. در اینجا میخواهم این نتیجه را بگیرم که دموکراسی جز از طریق تمرکز زدائی متحقق نمیشود.

ضرورت تمرکز زدائی در ایران:

وسعت سرزمین، پراکندگی نواحی تمرکز جمعیت و فواصل عظیم بین مراکز، تنوع شرایط طبیعی که غالباً به تنوع زیر ساخت ها و ساخت های اقتصادی و اجتماعی مناطق مختلف و رشد ناموزون آنها منجر می یا آنها همراه شده است از یکسو، و حفظ ویژگی های فرهنگی در برخی از این مراکز، از مشخصات خصلت نمای مین ما است.

از نقطه نظر تحقق دموکراسی باید در نظر گرفت که مراکز متعدد تمرکز جمعیت، یا تنوع

شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان، آنچنان از یکدیگر دور افتاده اند که حتی با بکار بردن جدید ترین و سایل ارتباط جمعی نیز امکان ایجاد یک رابطه ای دموکراتیک بین مراکز دور افتاده جمعیت و قدرت مرکزی وجود ندارد. حتی اگر دستگاه مرکزی تصمیم گیری مایل و قادر به جمع آوری همه اطلاعاتی باشد که برای اتخاذ تصمیم در مورد وجهه مختلف زندگی اجتماعی مراکز مختلف جمعیت ضروری است و باز مایل و قادر باشد از این اطلاعات به نفع اتخاذ تصمیم هائی استفاده کند، که با منافع مردم ایالات، شهر ها و دهات دور افتاده مطابقت کند، باز ساکنین این مراکز امکان کنترل دموکراتیک دستگاه مرکزی تصمیم گیری را از راه دور ندارند، آنجا هم که این امکان وجود نداشته باشد، مجال برای دموکراسی ریشه دار نمیماند.

بدین ترتیب حتی اگر تمرکز قدرت در ایران بر بنیادی پارلمانی استوار باشد، باز از شرایط دموکراسی دور خواهد افتاد و بنوعی مستبدانه خواهد شد. بگذاریم که یکی از پیش شرطها، یعنی کاربرد جدید ترین وسایل ارتباط جمعی در ایران بیشتر یک امکان نظری است تا عملی. نکته دیگری که اشاره بدان ضروری است، نقش و جایگاه کلان شهر ها در کشورهای پیرامونی و در ایران؛ نقش و جایگاه کلان شهری بنام تهران در بحث مربوط به تمرکز زدائی است.

درست است که نیروی شهروندی تهران بنوبه خود نیروی قدرتمندی در راستای تحقق دموکراسی است، اما نقش و کثرت نیروی حاشیه نشین و تهیدستان شهری را در این کلان شهر، که شمارش از نیروی شهروند نیز بیشتر است، نمیتوان نادیده گرفت. این نیروی حاشیه نشین که عمدتاً خاستگاهی روستائی دارد، بار عظیمی از ذهنیت محافظه کارانه و روابط پدر سالارانه را بر دوش میکشد و بر کرده ای کلان شهر تهران میگذارد، نیروئی که در عین فقر اقتصادی و اجتماعی اش آنرا برای پذیرش طرح های اجتماعی عدالت جویانه بعدی، که قدرت های باصطلاح مصلح و ارشادی وعده میدهند، بس آسیب پذیر میکند.

با توجه به اینکه نبض سیاسی ایران در شهر های بزرگ و در درجه اول در کلان شهر تهران می زند، توان تأثیرگذاری این نیرو بر روند های اجتماعی، بیش از پیش روشن

میشود. با چنین چشم اندازی تمرکز زدائی قدرت و وجود قدرت های ایالتی نه تنها اجتناب ناپذیر میشود، بلکه به نفع نیروی شهروند نیز هست. که در این قدرتهای ایالتی متحدینی واقعی برای استقرار دموکراسی می یابد، که مشترکاً میتوانند تا حدی مانع شکل گیری يك قدرت متمرکز استبدادی شوند.

این نکته را هم باید در نظر گرفت که در کشوری چون کشور ما، با سنت استبدادی طولانی اش، پیش از نهادی شدن دموکراسی و تحقق نسبی روابط دموکراتیک در جامعه، دوره ای پرزخی را باید طی نمود، که در آن دموکراسی همواره در معرض خطر است. یکی از الزامات گذر موفقیت آمیز از چنین دورانی ایجاد اهرمهای تعادل قدرت میباشد. و یکی از این اهرمها پیشگیری از پیدایش مجدد يك دولت قدرقدرت مرکزی از طریق تمرکز زدائی است. یکی دیگر از ویژگیهای جامعه ما ابعاد گسترده دخالت دولت در جامعه و در روند های اقتصادی است. دولت با بهره گیری از درآمد بالای نفت و بی نیازی نسبی به درآمد های مالیاتی از درجه استقلال بیشتری در قبال جامعه برخوردار است. هر چند رشد جمعیت در سالهای اخیر با نرخ بیش از ۲/۵ در صد، از نقش درآمد نفت بمثابة تکیه گاه دولت میکاهد ولی نسبت بی نیازی دولت به درآمد های مالیاتی هنوز بالا است. همین امر به دولت- به هر دولتی- امکان میدهد که تولید و بیش از آن توزیع را تابع مقتضیات سیاسی بنماید و مناسبات استبدادی را بازتولید کند. بویژه با توجه به این امر که تورم کارکنان دولتی و شمار بیش از حد لزوم شان، که بنا به تخمینی صرفاً ۱۰ در صد کارکنان دولت میباشد، دیوان سالاری بوجود آورده است، که صرفاً برای حفظ خود نیز، به باز تولید مناسبات استبدادی یاری میرساند و بدین ترتیب بخشی از نیروی شهروند را که پایگاه اصلی دموکراسی در ایران است، به نیروی متزلزل بدل میسازد.

بنابراین مسئله ی تمرکز زدائی صرفاً به نظام اداری کشور و مالا کاهش دیوان سالاری محدود نمیشود، بل به دایره گسترده ی تولید و توزیع و مالکیت و باز از آن فراتر به عرصه فرهنگ و بویژه و سایل ارتباط جمعی نیز کشیده میشود که در اینجا موضوع بحث نیستند.

آنچه که در اینجا تأکید میطلبد، اینست که انحصار، در هر عرصه ای، بویژه در ایران، بطور گریز ناپذیری تمایل به سرکوب و لغو دموکراسی را در خود نهفته دارد. و این بویژه در مورد انحصار قدرت سیاسی صادق است.

باتوجه به آنچه رفت، در ایران، حتی اگر مسئله اقوام و ملل متعدد نیز وجود نمیداشت، باز بنظر من مسئله تمرکز زدائی و فدرالیسم در دستور نیرو های دموکرات، بویژه چپ دموکرات که بایست دموکراسی رادیکال را نمایندگی کند، قرار داشت. دموکراسی و تمرکز زدائی در کشور ما رابطه ای ناگسستنی دارند. بدون دموکراسی تمرکز زدائی ممکن نمیشود و بدون تمرکز زدائی دموکراسی مست آمدنی نیست. تعمیق هریک از این دو روند به تعمیق دیگری می انجامد.

تنوع قومی و ملی و ستم مضاعف:

اما و بهر حال در ایران تنوع قومی نیز وجود دارد و این عامل دیگری است که تباین تمرکز قدرت با اداره دموکراتیک کشور را در ایران مسجل ساخته و تمرکز زدائی را اجتناب ناپذیر میکند.

یکی به این دلیل که در ایران واحد های مختلف جغرافیائی- جمعیتی- اقتصادی، بعضاً در عین حال واحد های قومی نیز هستند. آذربایجان، کردستان، بلوچستان و تا اندازه ای ترکمن صحرا و غرب خوزستان، نمونه های بارز این تلاقی اند. بنابراین تنوع قومی از یکسو و پراکندگی نقاط ثقل سکونت از سوی دیگر در بسیاری موارد یکدیگر را بمثابة عوامل نافی تمرکز تکمیل میکنند. بنابراین تمرکز زدائی و تقسیم کشور به ایالاتی که در اداره امور داخلی خود مستقل اند، میتواند، تا آنجا که ضروری و ممکن است، در راستای تفکیک های قومی صورت پذیرد.

در دیگر اینکه، گرچه ایران سرزمین ملّیت ها و اقوام بسیاری است و بیشتر ساکنان کنونی ایران از تیره اقوام ایرانی، ترک و عرب میباشد و گرچه این اقوام در بیش از هزار سال گذشته بشدت در هم آمیخته اند و ساکنان کنونی ایران، کم و بیش محصول آمیزش دراز مدت آنان میباشد و هیچ يك از اقوام گوناگونی که به این سرزمین آمده، اسکان یافته یا رفته اند، نتوانسته اند سیادت قومی خویش را بر سایرین تحمیل نمایند، باز با این وجود ستم مضاعف وجود دارد، هر چند که برخی به هر تار موشی چنگ میزنند، تا آنرا انکار کنند.

تمرکز قدرت و ستمی که از این تمرکز بصورت استبداد و اختصاص اموال و دارائی های آنان به مرکز نشینان قدرت روا میرود، وقتیکه با تحمیل فرهنگ و عمدتاً زبان يك قوم به اقوام دیگر همراه شود، معنای جز ستم مضاعف ندارد.

ولی نکته شایسته ی تأکید اینست که این ستم قومی بر قوم دیگر نبوده و نیست. ستم قومی در ایران همواره جنبه طبقاتی داشته و ستم اقشار و هیات حاکمه بوده است، که با استفاده از قدرت متمرکز خود ویا در راه تمرکز طلبی، آنرا بر قومی که زیر سلطه داشتند یا به زیر سلطه میکشیدند، اعمال میکردند. این اقشار و هیات حاکمه نیز از نظر قومی غالباً ترکیبی مخلوط داشته اند و اکثریت آن نیز همواره فارس نبوده است. بنا بر این ستم همواره از جانب مرکزیت علیه پیرامون روا می شده و چه مرکزیت و چه پیرامون ترکیب قومی متنوعی داشته است، هم در طول زمان و هم در آن واحد.

پیدایش دولتهای مرکزی نیز ریشه در آزمندی و سلطه جوئی داشت و زمانیکه بعضاً با اشکال معینی از ستم فرهنگی همراه میشد، هدف تسهیل ستم متمرکز بود. در دوره صفویه شیعی کردن ایرانیها در این خدمت بود و در دوره پهلوی تحمیل زبان فارسی و جلوگیری از تدریس زبانهای قومی دیگر در مدارس اقوام مربوطه.

این امر که با شروع نظام جدید آموزش و پرورش پدید آمدنش ممکن میشود، تحمیلی است از نوع سیاستهای خاص دولت های تمرکز طلب و استبدادی، در انطباق با دیگر سیاست های تمرکز طلبانه پهلوی، که با مطامع استعماری و امپریالیستی نیز گره میخورد. بدین معنی تدریس اجباری زبان فارسی در مدارس غیر فارس ها، نه ستم قوم فارس بر اقوام دیگر، که ستم يك قدرت تمرکز طلب استبدادی است که کماکان ادامه دارد.

بهر رو در ایران تمرکز طلبی همواره با انگیزه ی کسب قدرت و تجمع ثروت صورت گرفته و هیچ کار کرد دیگری نداشته است که به آن حقانیتی بدهد. حقانیت تمرکز طلبی را حتی در آن دوره های رونقی هم که در اثر حکومتهای مرکزی قوی بوجود آمدند، نمیتوان جست. رونق در چنین مواردی هم ناپایدار بود و هم عمدتاً محدود به مرکز قلمرو حکومت های مرکزی و به ضرر ایالات و ولایات. برعکس تمرکز طلبی، بویژه بر زمینه نامساعدی که در ایران دارد، همواره منشاء جنگ و تخریب میشد و نیرو های رشد را عقیم مینمود.

از همین روی نیز تمرکز گریزی در مقابله با تمرکز طلبی و استبداد مرکز یکی از ویژگیهای مسلم تاریخ طولانی کشور ما بوده است. بویژه از این روی که دولت مرکزی خود هیچ نقش تولیدی نداشت و اگر در این زمینه نقشی بازی میکرد، به سبب در اختیار درآوردن نقش واحد های محلی ای بود که مغلوب شان کرده بود، و اجرای این نقش را نیز در عمل به خود واحد ها، ارباب های محلی آنها و به نظام نسق داری و اقطاعی واگذار میکرد، که خراج و باج دهی را برای مدت طولانی نمیبذیرفتند.

نتیجه این روند قیام ها و جنگ های پرشماری است که سراسر تاریخ ایران را اشغال کرده اند. در این روند پر تنازع نه تمرکز طلبی توانست خود را برای مدت طولانی تحمیل کند و نه تمرکز گریزی پیروزی را از آن خود بنماید.

این تجربه تاریخی طولانی و نتایج آن در عرصه اقتصاد، سیاست و روال اجتماعی است که تمرکز زدائی و تنظیم سازمان اداری کشور را بر این اساس، به ضرورتی حیاتی تبدیل میکند تا وفاق اجتماعی جایگزین تنازع و تخاصم، و رشد و پیشرفت جایگزین عقب ماندگی و رکود گردد.

اندیشه تمرکز زدائی در ایران جدید و

پی آمد های آن

در طی انقلاب مشروطیت ایرانیان پیشرو و مترقی نه فقط اندیشه تقسیم قدرت به قوای مجریه، تقنینی و قضائی و نظام پارلمانی را از غرب گرفتند بلکه تمرکز زدائی را نیز از آنجا اتخاذ کردند، چرا که با یکی از دیرپا ترین نیاز های جامعه خوانائی داشت. جامعه ما برای اولین بار در این انقلاب تمرکز زدائی دموکراتیک را در مقابل تمرکز گرائی استبدادی قرار داد. انجمنهای ایالتی و ولایتی ترجمان این کوشش بود که ابتدا در طول انقلاب مشروطیت، سپس در قانون اساسی و آنگاه در مصوبات

مجلس اول رسمیت یافتند. گرچه این پیروزی دوام نیاورد و حکومت استبدادی و وابسته پهلوی با پایمال کردن دستاورد های مشروطیت، این کوشش را نیز ناکام ساخت، باز با این وجود نه اندیشه تمرکز زدائی فراموش شد و نه این نیاز تاریخی دیرپای جامعه ایرانی بلا موضوع گشت. مبارزه و قیام علیه تمرکز طلبی استبدادی برجای ماند.

قیام مردم آذربایجان، علیرغم همه کژ رویهایش و قیام مردم کردستان، علیرغم همه کاستی هایش پس از سقوط استبداد رضا شاهی و تضعیف نسبی استبداد مرکزی در اواسط سالهای ۲۰ و سپس مبارزات مردم کردستان در سالهای ۴۷ و ۴۸ و آنگاه مبارزات این مردم و مردم ترکمن صحرا و تا اندازه ای آذربایجان پس از قیام بهمن ماه و پیروزی انقلاب، ریشه در این نیاز تاریخی داشتند. و اگر بهر دلیل استبداد تمرکز طلب آخوندی که پای در جای پای تمرکز طلبی پهلوی گذارده است، متزلزل گردد، باز باید در انتظار رخداد هائی از این دست بود که اینبار بدلیل تشدید روند تفکر از یکسو و رخداد های منطقه، شدید تر و فراگیر تر نیز خواهد بود.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیدایش کشور های متعدد و مستقل در مرز های شمالی ایران، رشد شتابان افکار ملی گرایانه در این کشور ها که بعضاً با جنبه های ارتجاعی نیرومندی نیز همراه است، خواه و ناخواه بر جامعه ما نیز تاثیر میگذارد، همچنانکه رخداد های کردستان عراق و ترکیه در کردستان ایران و از این طریق بر دیگر نقاط ایران بلا تاثیر نیست. و این در حالی که استبداد آخوندی، بنوبه خود تمرکز گریزی را شدیداً تقویت میکند. در چنین شرایطی است که طرح مربوط به ساختار فدراتیو جمهوری آینده ایران از یک طرح کلی نظری فزاینده رفته و به یکی از بنیادی ترین مسائل جامعه ما پاسخ میدهد که عدم پاسخگویی بدان، حتی در صورت فروپاشی استبداد آخوندی، جامعه ما را در دور تسلسل همیشگی تنازع تمرکز طلبی و مرکز گریزی و پیامد های مرگ آور و ویرانگر ناشی از آن گرفتار خواهد نمود.

یک شعار عقب گرا و خطرناک

یکی دیگر از ویژگیهای جامعه ما اینست که بدلائل مختلف نسبت به مسئله ی تجزیه ایران حساس است. یکی از این دلایل همزمانی روند های آغازین بیداری ایرانیان با جنگ های ایران و روس و قرار داد های گلستان و ترکمنچای میباشد که هنوز هم چون نیشتری در بدن ایرانی عمل میکند.

دلیل دیگر اینکه در ایران بر پایه همزیستی طولانی تاریخی که بین اقوام مختلف ساکن این سرزمین وجود داشته و بر مبنای آمیزش دراز مدت و هماهنگی های فرهنگی که بین آنها در طول زمان رشد کرده اند، و بالاخره این واقعیت که تهران بمثابه بزرگترین شهر ایران از این آمیزش پدید آمده است، نوعی همبستگی ملی جوانه زده است، که هم میتواند در خدمت ایجاد یک تمامیت دموکراتیک و رونق و رفاه قرار گیرد و هم میتواند در صورتی که خود را در

مخاطره ببیند به نیروی شدیداً غیر دموکراتیک بدل گردد. این حساسیت در مقابل تعاملات تجزیه طلبانه را نیرو های استبدادی و تمرکزگرا براحتی میتوانند به قدرت قهریه فعالی تبدیل کرده و به خدمت بگیرند. در این راستا ما از دو تجربه اخیر دردناک نیز برخورداریم. علیرغم استبداد شدید، علیرغم وضع بد اقتصادی، جنگ با عراق تنها پس از رانده شدن مهاجم از ایران به نقطه ضعف رژیم آخوندی بدل شد. پیش از آن یک نقطه قوت بود و به آنها اجازه داد تا بر زمینه ی دفاع ملی استبداد خود را جای بیاندازد.

تجربه دیگر وضع مجاهدین خلق است که پس از همسویی با عراق از وجهه و محبوبیت زیادی برخوردار بودند و بدلالی و بویژه پس از این همسویی به انفراد کامل کشیده شدند. یک واقعیت غم انگیز دیگر در این رابطه، حساسیت بالنسبه محدود دیگر ایرانیان در مورد سیاست سرکوب رژیم در کردستان است که تا درون صفوف اپوزیسیون دموکرات رژیم هم عمل میکند، اپوزیسیون سلطنت طلب که جای خود دارد.

این شواهد بنظر من دال بر این واقعیت اند که هر یک از اقوام و ایالات ایران اگر نتوانند در مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک خود، حمایت دیگر اقوام و ایالات را جلب نمایند، عملاً با نیروی عظیمی روبرو خواهند شد، که نه تنها با بی تفاوتی به مبارزه آنها نظر نمیکند، بلکه به مخالفت علنی و فعال میپردازد.

در چنین شرایطی شعار «حق تعیین سرنوشت تا جدائی» علیرغم ظاهر دموکراتیک آن، در عمل به تداوم استبداد و گرایش استبدادی خدمت میکند و وسیله توجیهی میشود تا نیرو های مستبد و تمرکزگرا، با هرگونه گرایش دموکراتیک تمرکز زدائی بمبارزه برخیزند و در استقرار و تحکیم استبداد مرکزی خود از پشتیبانی مردمی نیز برخوردار گردند. بنابراین رفقای که «سیاست دفاع از تمامیت ارضی کشور را به این دلیل که بالقوه به گسترش ارتجاع و سیاست سرکوب می انجامد» در تضاد با دموکراسی و منشور حقوق بشر میدانند و کنار گذاشتن آنرا به چه دموکرات توصیه میکنند، (جرقه. راه آزادی شماره ۱۸) در نظر نمیگیرند که یکی از دلایل اصلی انزوای جنبش چپ در جامعه ی ایرانی خدشه دار شدن وجهه ملی آن بوده و هست و اینکه اگر چپ دموکرات در این مسیر گام نهد، در اصل هیچ فرقی با چپ سختی نخواهد داشت. چونکه صرفاً جای ایدآلها را عوض کرده و بجای کمونیسم اینبار دموکراسی را قرار داده است. و با همان جزمیت، باز در عمل نیز، به مفسر رویداد های ایران بدل خواهد شد و نه عامل دگرگونی ضروری آن و بدون تاثیر بر روند های واقعی. سیاست جز تحقق ممکن را راه نمیدهد و اگر چپ دموکرات جز این کند، نه یک نیروی سیاسی که در بهترین حالت یک نیروی روشنگر خواهد بود.

شعار «حق تعیین سرنوشت تا جدائی» در شرایط کنونی جهان و منطقه نیز ناپهنگام و عقب گرا است. امروزه در عرصه های جهانی روند غالب، روند بهم گرائی و ایجاد واحد های بزرگ و بزرگتر اقتصادی-سیاسی است. ایالات

متحدہ آمریکا، کانادا و مکزیک در پی ایجاد بازار مشترک اند. در آمریکای لاتین کوشش های مشابهی در جهت همگرائی تمامی کشور های مزبور صورت میگیرد. در خاور دور ژاپن و کشور های آسه آن (تایلند، اندونزی، فیلیپین، سنگاپور و...) هرچه بیشتر بهم نزدیک میشوند و در آینده ای نه چندان دور استرالیا و زلاند نو نیز به این روند خواهند پیوست. در اروپا بازار مشترک اروپا بسرعت در حال تعمیق و گسترش است و دیر یا زود کشور های اروپای شرقی را نیز دربر خواهد گرفت.

در چنین شرایطی ایجاد یا حتی تعایل بر ایجاد کشور های کوچکتر در غرب آسیا، این کشور ها را در موقعیت اقتصادی-سیاسی بسیار ضعیفی قرار داده و رشد نیافتگی شان را مزمن خواهد ساخت.

در ایران ترکیب و ساختار اقتصادی کشور، منابع درآمد، منابع انرژی و... واحد های کوچک ملی را بشدت آسیب پذیر میسازد و امکان رشد و ترقی آنها را بیشتر محدود میکند. بویژه باتوجه به این واقعیت که بیشتر کشور های منطقه نیز از چندین و چند قوم و ملت تشکیل شده اند. در چنین شرایطی هر اقدامی در جهت تغییر مرز ها، میتواند منطقه را در آتش فروبرد که عواقب آن برای همه دردناک و گران خواهد بود.

فدرالیسم و همگرائی منطقه ای

هم برای پیشگیری از چنین خطری و هم برای عقب نماندن از قافله رشد، چاره ای جز پذیرش مرز های موجود و حرکت پسروی نوعی اتحادیه اقتصادی-سیاسی در غرب آسیا، برپایه علائق مشترک نیست. در یطن چنین حرکتی است که جدائی های بوجوه آمده در طول تاریخ، و رای مرز های کنونی، دفع پذیرند و ملل از هم جدا مانده به رشد و شکوفائی مشترک قادر خواهند بود.

از اینرو نه تنها باید از اقدام مثبت همکاریهای بین ایران، ترکیه و پاکستان و گسترده تر شدن «اکو» پشتیبانی کرد، بلکه باید بنوعی همکاری بین نیرو های دموکراتیک این کشور ها نیز راه گشود.

البته این گونه همگرائی تنها در صورتی مقبولیت خواهد یافت که تنازع تمرکز گرائی و تمرکز زدائی، اینبار در ابعادی گسترده تر، باز تولید نشود. عناصر بنیادی این کنترل دموکراتیک مناطق خودمختار خودزاد اجتماعی میباشد.

این دو گرایش مکمل، یعنی بهم گرائی از یکسو و قدرت یابی واحد های خود زاد اجتماعی از سوی دیگر، هم اکنون در اروپای غربی که در هم گرائی بسیار پیشرفته است، نیز بچشم میخورد. رشد جنبشهای دموکراتیک اقلیت های قومی در اروپای غربی، پیدایش قدرت یابی جنبش سبز ها، نقش همه پرسی ها در تعیین سیاستها و... همانقدر بخشی از این حرکت اند که واحد پولی مشترک در اواخر دهه ۹۰.

در اینجا مایلیم به نکته دیگری اشاره کنم که بنظر من در این بحث نیز مفید تواند بود. آخرین گزارش کلوب رم، که من مطالعه آنرا به

همگان توصیه میکنم، از جمله به خطر بی محتوا گشتن و انحطاط دموکراسی های غربی اشاره دارد و برای مقابله با این خطر از ضرورت «قدرت از پائین» سخن میگوید. این هشدار برای ما که باید تازه يك نظام دموکراسی در ایران بوجود آوریم، بایست از هم اکنون آریزه گوش باشد. عناصر «قدرت از پائین» در کشور ما از جمله واحد های خود مختار بومی توانند بود.

با توجه به آنچه رفت، ساختار فدرالیستی و عدم تمرکز نظام مدیریت جامعه نه تنها علاج ظرفیت ها، تمایلات و خطرات تجزیه طلبانه است، تنها ساختاری نیز هست که به تجزیه دموکراتیک قدرت در سطح جمعیت خودزاد و مستقیم جمعیت و نهاد های ایالتی و ولایتی خودزاد می انجامد و به نهادهای شدن دموکراسی در ایران کمک میکند، و قوای این با روند همگرایی جهانی و تمرکز زدایی دموکراتیک خوانائی دارد و به کشور ما امکان میدهد با آمادگی بیشتر و بر اساس روابط دموکراتیک در روند همگرایی در غرب آسیا شرکت کند.

حد معقول تمرکز زدایی

اکنون به این نکته میپردازم که از نظر من حد معقول تمرکز زدایی کجاست. اگر اهدافی که بایست از راه تمرکز زدایی به آن دست یافت، مینا قرار گیرد، در اینصورت روشن خواهد شد که تمرکز زدایی نمیتواند صرفاً بر اساس ملت و زبان شکل بگیرد. زیرا در چنین صورتی مثلاً يك ایالت بسیار بزرگ فارس زبان بوجود می آید که در درون خود چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ اجتماعی ناموزون است، دیوان سالاری را در ابعادی غیر ضروری بازتولید میکند، تمرکز گراشی را چندان تضعیف نمیسازد، کنترل دموکراتیک قدرت مرکزی را چندان آسان نمینماید، تنازعات غیر ضروری بر سر مرز های ایالتی و نتیجتاً تنازعات قومی را موجب میگردد، در جهت خلاف واقعیت کنونی یعنی ادغام پیشرفته ی اقوام و ملل ایرانی قرار دارد، راه حلی برای معضل تهران که در آن این ادغام به زوده شدن مرز های قومی انجامیده ندارد و...

پس همانطور که در طرح پیشنهادی آمده است، چاره ای نیست جز اینکه در شکل گیری فدرالیسم مورد نظر طرح ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و بعنوان يك اصل مهم، تمایل مردم، مینا قرارگیرد و اصل آمیزش و تداخل اقتصادی، که لازمه ی پیشرفت سریع و حل معضل واپس ماندگی در تمام ایران است، قربانی شکل بندیهای مصنوعی نگردد. اینرا دقیق چنین شکلی از نظام مدیریت جامعه، اینرا که در ایران چند ایالت باید بوجود آید، رابطه آنها چگونه است، حدود اختیارات شان کجاست و... را کارشناسان و نمایندگان مردم و در نهایت تمایل مردم مناطق مربوطه تعیین خواهند کرد.

بنظر من زبان مشترك چنین ساختار فدرالیستی تنها میتواند زبان فارسی باشد که جز در دوره پهلوی، هیچگاه از راه زور و ستم بر ساکنان فلات ایران تحمیل نشده است و در باروری و انکشاف آن نیز همه ی ساکنان فلات

ایران کوشیده اند.

و باز بنظر من اگر هدف پیشرفت سریع و حل معضل واپس ماندگی در تمام ایران و غلبه بر ناموزونی هاست، لاجرم حفظ ارگان های مرکزی برنامه ریزی های اقتصادی دراز مدت، سازمانهای پژوهشی مرکزی، پول مشترك و بانک مرکزی تنظیم کننده ی سیاست پولی، در کنار ارتش و سیاست دفاعی و خارجی مشترك ضروری است. جز اینها را باید به ایالات و یا در صورت لزوم، مثلاً ارگانهای انتظامی، قضائی، حفظ محیط زیست، خیر رسانی و... مشترك را، به ارگان های مشترك ایالتی واگذار نمود، که روابط بین ایالت ها و ایالت ها و دولت مرکزی را تنظیم خواهند کرد.

بدینسان ما در ایران به يك نظام مدیریت واحد ولی درعین حال غیرمتمرکز و دموکراتیک دست مییابیم که بر دو بنیاد، یعنی دولت مرکزی منتخب مجلس متشکل از نمایندگان مردم تمامی کشور، و حکومت های ایالتی منتخب مردم همان ایالت و ارگان مشترك آنها، یعنی مجلس ایالتی قرار دارد. بالطبع ضرورت کنترل دموکراتیک و دخالت هرچه بیشتر مردم در تعیین روند های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، قدرت های محلی دیگر را نیز در سطح شهرستان، شهر، بخش و ده، حال بصورت شورای یا انجمن و یا... ایجاب میکند.

چند نکته در خاتمه

نکات دیگری هم هستند که در بحث مربوطه باید مدنظر قرار گیرند. یکی اینکه اختلاف یا رفیق بابک امیرخسروی، همانطور که از پیشنهاد بدیل وی که بصورت ضمیمه طرح پیشنهادی منتشر شده است، پیداست، نه در مضمون که در نامگذاری و احیاناً در سرعت تمرکز زدایی است. او نیز خواستار «پذیرش شیوه حکومت مداری غیرمتمرکز و دادن اختیارات به ایالات و ولایات برای تصنی و اداره امور استانها، اقتصاد محلی، فرهنگ و زبان است».

ولی من فکر نمیکنم که «احیاء فکر انجمنهای ایالتی و ولایتی» مورد نظر رفیق بابک، بعنوان بدیل فدرالیسم، مسئله را حل کند. چرا که اولاً خود اندیشه انجمنهای ایالتی و ولایتی نیز از اندیشه فدرالیسم در غرب گرفته شده است، ثانیاً در همان دوران مشروطه نیز چند و چونش روشن نشد. و امروز هرکس میتواند هرچه میخواهد از آن بلفهمد. حال اینکه فدرالیسم يك نظام شناخته شده و تجربه شده ی تمرکز زدایی دموکراتیک است، که کار های نظری بسیاری توسط جامعه شناسان، حقوقدانان ... غرب در موردش وجود دارد، که ما بهر حال باید مورد استفاده قرار دهیم، حتی اگر آنرا در قالب های ایالتی و ولایتی بریزیم.

نکته دیگری که مایلیم به آن اشاره کنم و عدم تمرکز فدرالیستی توسط عده ای بدلیل و چگونگی پیدایش و تاریخچه آن است. و اینکه گویا کشور های فدرال بر اساس دولت های مستقل موجود درست شده اند و اگر ما فدرالیسم را بپذیریم باید ابتدا دولت های مستقل فارس، کرد، ترک، بلوچ و غیره ایجاد کنیم و بعداً آنها را بصورت فدرال همساز کنیم

(مثلاً آقای ارفع زاده- در راه آزادی شماره ۱۶)

بنظر من این استدلال دقیقی نیست، که يك دستاورد دموکراتیک را بر اساس تاریخ پیدایش و نه بر مبنای وجود حی و حاضر آن، قبول یا رد کرد. اگر چسارت نباشد چنین استدلالی را میتوان در مورد بیانیه حقوق بشر هم کرد، به تاریخچه آن متوسل شد و اینکه از کجا شروع شده و به کجا انجامیده است و بالاخره عدم پذیرش آنچه را که امروز هست با توسل به چگونگی پیدایش آن رد کرد، کاری که جمهوری اسلامی میکند.

و اما آخرین نکته. مسئله تمرکز زدایی دموکراتیک و رفع ستم ملی برای جامعه ما آنقدر مهم و حیاتی است که ضرورت دستیابی به يك وفاق ملی در مورد آن ارجح تر است. بنابراین کوشش ها باید معطوف به یافتن و توافق بر سر مضامین مشترك در مسئله مورد بحث باشد. اگر بر سر تمرکز زدایی دموکراتیک - که در اصل چیزی جز پذیرش حقوق دموکراتیک مردم کشور و فرد فرد آنها نیست- توافق حاصل آید، نام آن حداقل برای من مهم نیست. میخواهد نامش ممالک محروسه ایران باشد یا ایالات متحده ایران، جمهوری فدرال ایران یا هر چیز دیگر.

اول آوریل ۱۹۹۲

تهاجم دیپلماتیک... بقیه از صفحه ۵

ای دارد و این کشور از جمله تلاش میکند واسطه کمک های اقتصادی غرب به این کشور ها باشد.

نگرانی روسیه

فعل و انفعالات سیاسی گسترده ای که در شمال مرز های ایران بوقوع میپیوندد، فقط برای ایران یا ترکیه اهمیت ندارد. در آنسوی مرز های کشور های نو استقلال، روسیه و اوکراین نیز نگران این تحولات هستند. از نظر مسکو نفوذ هر يك از این کشور ها در این مناطق بطور مستقیم مناطق روسیه را هدف قرار میدهد بویژه آنکه بحران های آتی میتواند اقلیت های مسلمان روسیه را هم به درگیری رو در رو با مسکو بکشاند. رادیو مسکو در تفسیری آشکارا به جمهوری اسلامی و ترکیه اخطار میکند که: «افزایش نفوذ این یا آن کشور منطقه در کشور های تازه استقلال رسیده آسیای مرکزی ناگزیر به برخورد منافع منجر خواهد شد».

باوجود رویداد ها و تحولات مهم ماههای اخیر هنوز بسیار زود است از شکل گیری جغرافیای سیاسی جدید منطقه سخن به میان آورد. گاه حوادث به گونه ای پیش میروند که گویی چرخ تاریخ ده ها سال به عقب برگشته و درگیریها و رقابت های سنتی و تاریخی جای سکوت و نظم موقتی که طی قرن بیستم در این منطقه حاکم شده بود را میگیرند. اما اینبار نه تنها بازیگران صحنه عوض شده اند، بلکه مسائل مورد نزاع نیز در بسیاری موارد شباهتی با گذشته ندارند.



خاطرات کوزیچکین

مأمور ك. گ. ب وکارمند سفارت شوروی در تهران

قسمت هفتم

ترجمه ف. شیوا

کا.گ.ب و آنجا نداشتم. این را نیز همه می دانستند که انجمن ورزشی دینامو متعلق به وزارت امور داخله (وزارت کشور-م. است. با این حال بخش های بزرگی از جامعه شوروی اطلاع نداشتند که کا.گ.ب نیز از امکانات باشگاه دینامو بهره می برد و تازه نه در زمینه های ورزشی.

ساعت ۷ صبح بود که در ایستگاه دینامو از مترو پیاده شدم. در پشت نرده های اطراف استخر شنا اتوبوس های متعدد و گروه بزرگی متشکل از تقریباً ۵۰ نفر را می دیدم. سی و یکم ماه اوت روز یکشنبه ای بود. خیابان ها در چنین ساعتی از روز کاملاً خالی بودند و کسی نبود که توجهش به اجتماع ما جلب شود. حتی اگر کسی سست بر قضا از آن حوالی می گذشت و گروهی را در محوطه استخر در کنار اتوبوس ها می دیدند، حتماً فکر می کرد که گروهی از ورزشکاران عازم جاشی هستند. همه جوانب امر را سنجیده بودند.

مردی در کنار در ورودی ایستاده بود و نام افرادی را از راه می رسیدند در فهرستی وارد می کرد. من نام خود را گفتم و وقتی که به اطراف نگریدم، یکی از دوستان همکلاسی دانشگاهم را دیدم. پیش او رفتم و پچ و پچ کنان بایکدیگر گفتگو کردیم. معلوم شد که کسانی که در ساعت ۷ آمده بودند، نخستین گروه نبودند. نخستین گروه در ساعت ۶ با اتوبوس ها به جاشی رفته بودند. چیزی نگذشته بود که دستور دادند (البته به حالت تقاضای مؤدبانه) سوار اتوبوس ها شویم و گفتگوی ما قطع شد و از یکدیگر جدا شدیم. برای من آسان بود که مسیرمان را دنبال کنم و تشخیص بدهم، زیرا این منطقه از مسکو را به خوبی می شناختم. اتوبوس در طول خیابان لنینگراد به سمت خیابان کمربندی والامولامسک Volomolamsk قرار گرفت. از توشینا Tushina گذشتیم، خیابان کمربندی را قطع کردیم و سپس ناگهان به سمت راست پیچیدیم و در جاده پیاتنیتسکی Pyatnitsky قرار گرفتیم و رو به شمال غربی در این جاده پیش می رفتیم. سکوت مطلق در اتوبوس حاکم بود. هیچکس حرفی نمی زد. همه

در کا.گ.ب انتقال داده شده بودند. در دهه ۳۰ شعار استالینی «کادر ها همه تصمیم ها را می گیرند» زیانزد محافل حزبی شوروی بود. این عبارت برخلاف ظاهر ساده اش، محتوای گسترده ای داشت و می شد آن را به دو شکل تفسیر کرد. به یک تعبیر، همه چیز، و در همه عرصه های زندگی مردم، به تصمیم کادر ها یا متخصصانی که بدقت دستچین شده اند و از کیفیت بالایی برخوردارند، تعیین می شد. و به تعبیری دیگر همه چیز به تصمیم بوروکراسی، یعنی شعب کادر ها و کارمندان آنها تعیین می شد، به عبارت دیگر شعب کادر ها در عمل همه عرصه های زندگی مردم را زیر نفوذ خود داشتند. انتصابات، افزایش دستمزدها، ترفیع و تشویق و پاداش همه در دست آنها بود. حتی کا.گ.ب نیز از این قاعده مستثنی نبود. مقام های رهبری شعبه کادر های این اداره نیز همواره در اشغال کارگزاران پیشین حزبی بوده است. به این ترتیب حزب همه عرصه های زندگی و از جمله سگ نگهبان خود، کا.گ.ب را نیز، در سیطره خود نگاه می دارد.

به من دستور داده شد که در ساعت ۷ صبح سی و یکم ماه اوت سال ۱۹۷۵ در استخر شنای ورزشگاه دینامو خود را معرفی کنم. نیکلای توضیح داد که آنجا محل دیدار دانشجویانی است که رهسپار آموزشگاه دارنده نشان پرچم سرخ و وابسته به اداره یکم هستند. نام کوتاه شده این مؤسسه «آموزشگاه ۱۰۱» بود. انتخاب این محل برای دیدار برایم شگفت انگیز بود. من در واقع همه دوران کودکی خود را در آن محله گذرانده بودم. وقتی که هفت ساله بودم شناکردن را در همین استخر ورزشگاه دینامو آغاز کردم. سپس در همان ورزشگاه به پوکس پرداختم و معمولاً با دوستانم به سینمای دینامو می رفتم. اما هرگز نشنیده بودم که کا.گ.ب کمترین سر و سری با این باشگاه ورزشی دارد. البته می دانستم که تماشاگران و هواداران تیم ها بازیکنان تیم فوتبال دینامو را «آشغال و خیرچین پلیس» می نامیدند، همانگونه که هریک از وابستگان دستگاه پلیس مسکو را می نامند. اما هرگز تصویری درباره رابطه

اتاق بسیار بزرگی بود که در حدود بیست مرد نسبتاً سالخورده در لباس های شخصی در دو سوی میز طولی که تقریباً همه درازای اتاق را گرفته بود، نشسته بودند. نیکلای خلاصه ای در معرفی من گفت. مردی که در انتهای میز نشسته بود برخاست. او دارای قدی کوتاه، صورتی گرد، بینی پهن و چشمانی گشاد بود و لبخند بی رمقی بر چهره داشت. مو های تنک و چرب او رو به بالا شانه شده بود. من ممکن نبود تصور کنم که چنین شخصی یک ژنرال کا.گ.ب است، بلکه ممکن بود حدس بزنم که او صحنه گردان نمایش های عامه پسند، یا یک مقام سطح پایین حزبی است، که البته این دو تا فرق چندانی با هم ندارند. اما او ژنرال آرلوف بود، و با لبخندی دائمی بر لب از من پرسید که آیا برای هرگونه خدمتی برای حزب آماده هستم؟ واضح است که من پاسخ مثبت دادم. آنها چیزهایی درباره ایران، دانشکده و مطالب دیگر نیز از من پرسیدند.

ناگهان آرلوف پرسید: - خوب راستی وضع مسکن شما چطور است؟ خیال که ندارید درجا از ما آپارتمان مستقل تقاضا کنی؟ - و با صدای بلند خندید، که کاملاً بیجا و بی تناسب بود. من پاسخ دادم که وضع مسکن من روبراه است و نیازی به آپارتمان مستقل ندارم. آرلوف بار دیگر خندید و گفت:

- اینطوری خوب است. بنابراین، به شما تبریک می گویم. شما به عنوان دانشجوی آموزشگاه اداره اول کا.گ.ب و دارنده نشان پرچم سرخ، پذیرفته می شوید.

دیدار آن روز من با این کارمند حزبی در هیئت ژنرالی، بیش از احساس رضایت، احساس بیزاری را در من برانگیخت. به یاد آوردم که چگونه برخی از حاضران در حین سخنرانی او سر به زیر افکنده بودند تا ناراحتی خود را از اینگونه رفتار و کلمات احمقانه او، پنهان کنند، و من از خود می پرسیدم که آیا بازهم از این تیپ آدم ها در کا.گ.ب خواهم دید؟ بعد ها معلوم شد که چه بسیار از اینها خواهم دید. انسان هرچه بالا تر می رفت، عده بیشتری از این آرلوف ها را می دید که از کار تمام وقت حزبی به مقام هائی

ما با حالتی بسیار جدی نشسته بودیم، هر چند که من مطمئنم که همه می خواستند بدانند که ما را به کجا می برند.

پس از طی در حدود ۱۵ کیلومتر، در کنار دهکده یورلوو Yurlovo اتوبوس ها به سمت راست پیچیدند و در جاده فرعی از کنار یک تابلوی «ورود ممنوع» گذشتند. این جاده مارا تا اعماق جنگل انبره‌ی پیش برد. پس از طی سه کیلو متر دیگر در برابر دروازه‌های بلندی که پشت آنها دیده نمی شد توقف کردیم. دروازه‌ها برای ورود ما گشوده شدند و ما از اتوبوس‌ها پیاده شدیم. روبروی ما ساختمان چهار طبقه‌ای از آجر زرد رنگ وجود داشت. در سمت راست آن بنای مشابهی وجود داشت که با یک پل برای عبور آن در طبقه دوم به بنای اولی متصل شده بود. پارکینگی برای اتوموبیل‌ها، چندین زمین بازی تنیس، و گل کاری در اطراف، در واقع آنجا را کاملاً شبیه استراحتگاه‌های حوالی مسکو می کرد. ما را از درهای شیشه‌ای ورودی اصلی عبور دادند و به یک هشتی بزرگ بردند و سپس در طول راهرویی پیش رفتیم، تا آنکه در برابر دری متوقف شدیم. شخصی که ما را همراهی می کرد توضیح داد که ولوسوف Volosov رئیس آموزشگاه می خواهد با هریک از ما جداگانه صحبت کند. قرار بود هرکس را با نام و نام پدر صدا بزنند. و او گفت که باید در سکوت منتظر نوبت خود باشیم. البته نیازی نبود که او به ما هشدار بدهد که ساکت باشیم، زیرا که فضای آکنده از مجهولات دل و دماغ شوخی و گفتگو را از اغلب ما گرفته بود.

پس از اندک زمانی مرا به داخل اتاق فرا خواندند. در آنجا دو نفر پشت میزی نشسته بودند. با ورود من آنان برخاستند و دست دادیم. یکی از آنان که مردی بلند قد و قوی هیکل و خوش سیما بود، گفت:

من سرهنگ ولوسوف رئیس آموزشگاه هستم و ایشان سرهنگ استرلیکوف Sterlikov معارن من هستند. - سپس همگی نشستیم. سرهنگ ولوسوف اضافه کرد:

من می خواستم که شما را با بعضی از مقررات آموزشگاهمان آشنا کنم. حتماً توجه کردید که شما را تنها با نام و نام پدر به داخل اتاق فرا خواندیم. این کار عمدی بود، برای القاء حس راز داری در دانشجویانمان و همچنین به دلایلی علاوه بر رازداری، نام خانوادگی شما در طول مدت آموزش در اینجا تغییر خواهد کرد. اگر مخالفتی ندارید، پیشنهاد می کنیم که برای مدت یک سال نام خانوادگی فرضی کورساکف Korsakov را بپذیرید. نام و نام پدرتان می تواند همان‌ها که هست باشد. نکته دیگر این که مدت آموزش در اینجا یک سال است. تمام هفته را در آموزشگاه بسر می برید و مجاز هستید که تنها از عصر شنبه تا ساعت ۷ صبح دوشنبه خارج از محوطه آموزشگاه باشید. با یک دانشجوی دیگر هم اطاقی خواهید بود و امیدوارم که بتوانید باهم دوست شوید. البته هم اتاقی تان هرچه کمتر در باره شما بداند، بهتر است. - و سپس با لبخندی دوستانه پرسید: - همه چیز روشن است؟

من به چابکی و به شیوه نظامی پاسخ دادم: -

البته، رفیق سرهنگ.

آه، بله، یک نکته دیگر. با آنکه ما درجات نظامی داریم و آموزشگاه انضباط نظامی دارد، اما در روابط با یکدیگر آداب نظامی را بکار نمی بریم. ما شما را در اینجا برای کار در خارج تربیت می کنیم و بنا براین شما باید مانند افراد عادی غیر نظامی عمل کنید. اگرچه آداب نظامی عادت ندارید، نیازی نیست که خود را به آن عادت بدهید، و اگر به آن عادت کرده اید، باید آن را از سر خود بیرون کنید. بسیار خوب، حالا بروید و مستقر شوید.

شخصی که مسئول راهنمایی بود، مرا در طول راهرو پیش برد و همچنان که می رفتیم، توضیحاتی می داد. اتاق غذا خوری را نشان داد و گفت که نهار در ساعت نوازده و نیم داده می شود. در سمت راست در ورودی غذا خوری، آسانسور و پلکانی وجود داشت و راهنما گفت که باید به طبقه سوم و اتاق شماره ۲۱۰ بروم. پس از خروج از آسانسور راهرویی طولانی در برابر من پدیدار شد که در های متعددی در دو طرف آن وجود داشت. دیوار ها و در ها به رنگ خاکستری روشن بودند. در اتاق شماره ۲۱۰ را به صدا درآوردم و داخل شدم.

دانشجوی مورد اشاره ولوسوف پیش از من در اتاق مستقر شده بود. مرد بلند قد و خوش هیکلی بود با مو های سیاه و کم پشت و چشمانی گود رفته و نا آرام. مجموعه ظواهر او شبیه اهالی جنوب بود، اما نه شبیه قفقازی‌ها. خود را به یکدیگر معرفی کردیم. نام او ولایمیر بود و نام خانوادگی روسی پالادین Paladin را روی او گذاشته بودند، هرچند که او روس نبود. او با گروه نخست آمده بود و فرصت یافته بود که مستقر شود و تختخواب دم پنجره و نیمه بهتر کمد لباس را به اشغال خود درآورد. اتاق وسایل ساده‌ای داشت: دو تختخواب، یک میز تحریر، یک کمد لباس، و یک دستشویی با آئینه ریش تراشی. بلند گویی متصل به شبکه رادیویی محلی به دیوار آویخته بود. به ما هشدار داده بودند که این بلندگو باید همیشه متصل به شبکه باشد. مدتی بعد به علت این تدبیر پی بردم. بلندگو و شبکه مربوطه نه تنها برای پخش برنامه های رادیو، بلکه به منظور گوش دادن به گفتگو های هر اتاق نیز بکار می رفت و گفتگو های دانشجویان را گوش می دادند.

ما گرم صحبت شدیم و با مراقبت سعی کردیم اطلاعاتی از یکدیگر به دست آوریم. واضح بود که هشدار های ولوسوف اثری نداشت. پس از چند دقیقه ما همه چیز را درباره یکدیگر می دانستیم. ولایمیر همسال با من بود. او نیز سه سال در آلمان در ارتش خدمت کرده بود و به هنگام پایان خدمت مسئول تشکیلات یک واحد کاممومول بود. (البته این خصوصیت او برای من جالب نبود، زیرا دل خوشی از کارکنان کاممومول داشتم). او در مؤسسه روابط بین المللی تحصیل کرده بود، در دانشکده اقتصاد آنجا زبان های انگلیسی و عربی را خوانده بود و یک دوره کارآموزی در عراق گذرانده بود. او ازدواج کرده بود و یک دختر یک ساله داشت. تمامی سیر زندگی او به استثناء کار در کاممومول و داشتن دختر، درست مشابه سیر زندگی من بود. ما موقعیت یکسانی داشتیم.

در ساعت ۱۱ پیش از ظهر همگی در تالار

عمومی در طبقه دوم گرد آمدیم. ولوسوف، استرلیکوف و شاید شش نفر افراد نا آشنای دیگر روی صحنه پشت میزی نشسته بودند. ولوسوف گفت:

- پیش از شروع کار عادیمان، باید یک امتحان از شما بگیریم.

امتحان؟! چه امتحانی؟! همگی هر لحظه منظر وقوع چیزی غیر عادی و مخاطره آمیز بودیم. اما امتحان بر اساس مکتب کار اطلاعاتی کاگ ب طراحی شده بود. به هر یک از ما برگه کاغذ دادند و گفتند که نام خانوادگیمان را در گوشه بالای سمت راست آن بنویسیم. سپس شخصی پشت میکروفون قرار گرفت و شکل امتحان را توضیح داد. قرار بود که او گروه‌هایی از اعداد را بخواند و ما باید سعی می کردیم که تعداد هر چه بیشتری از آنها را روی کاغذ بنویسیم. برای دشوار تر کردن این کار قرار بود که صدای رادیو نیز همزمان پخش شود.

ما نفسی به راحتی کشیدیم و با خود فکر کردیم «فقط همین؟». مشابه این تمرین در ارتش نیز صورت می گرفت و در آنجا سعی می کردیم که مطالب یک ایستگاه رادیویی را در حالی که ایستگاه دیگری نیز در آن تداخل می کرد، یاد داشت کنیم.

امتحان ظرف چند دقیقه به پایان رسید و اوراق خود را تحویل دادیم. باید بگویم که هرگز از نتیجه این امتحان باخبر نشدیم و دیگر هیچکس حرقی درباره آن نزد. حتی اگر این امتحان به فرض تأثیری در وضع هریک از ما هم داشت، چنین تأثیری بر من معلوم نیست.

گفتند که ۱۲۰ نفر دانشجوی در آن دوره آموزشی شرکت دارند و به چهار گروه ۲۰ نفری تقسیم شده‌اند. برای هر یک از گروه‌ها سرپرستی معین شده بود و معلوم شد که سرپرست‌ها همان مردان مسن تری هستند که روی صحنه نشسته‌اند. گروه من، گروه سوم بود و سرپرستی آن به سرهنگ پاول کوزمیچ ره ویزوروف Pavel kuzmich revizorov داده شده بود که تقریباً ۷۰ ساله بود، مو های کم پشت خاکستری و بینی پهنی داشت و برقی از بد خواهی و بد گمانی در چشمانش می درخشید. یک دانشجوی ارشد نیز از میان دانشجویان هر یک از گروه‌ها معین شده بود.

این دانشجویان ارشد پیش از آمدن به آموزشگاه ۱۰۱ در ادارات گوناگون کاگ ب یا در شعب کاگ ب در جمهوری های شوروی کار کرده بودند. سپس برنامه روزانه را به ما اطلاع دادند: بیدارباش، ساعت ۶/۴۵: ترمش، ساعت ۷/۳۰-۷: نظافت، ساعت ۸-۷/۳۰: صبحانه، ساعت ۸/۴۵-۸: آغاز درس‌ها، ساعت ۹: نهار، ساعت ۱۴-۱۲/۳۰: مطالعه فردی در کتابخانه ویژه ساعت ۲۲-۲۰: و خاموشی در ساعت ۲۲: یعنی در واقع یک برنامه کاملاً نظامی، بدون وقت آزاد.

ساعت ۱۲/۳۰ بود و وقت آن رسیده بود که با وضع خوراک آشنا شویم. غذاخوری اتاق بزرگی با گنجایش ۱۲۰ نفر و در طبقه اول و پذیرائی در آن به شکل سلف سرویس بود. برنامه غذا‌ها متنوع بود: سالاد گوجه فرنگی، سالاد خیار،

بقیه در صفحه ۲۷

روشنفکران به يك « جهاد اكبر » بايد برخيزند « جهاد با نفس »

احمد - علی بابائی

میگویند پیغمبر اسلام از جنگ بزرگی همراه با قشون «اصحابش» مراجعت کرد در گفتاری خطاب به آنان گفت «علیکم جهاد اکبر» اصحاب حیرت کردند که جنگ و جهادی ازین بزرگتر که پشت سر گذاشتیم مگر میشود. پاسخ داد «جهاد با نفس».

قضای روزگار در برنامه سخنرانی که برای آقای بابک امیرخسروی و آقای تهرانی در واشنگتن ترتیب داده بودند منم آن هنگام در آن مملکت و آن شب در آن مجلس بودم. صحبت خوب و صریحی شد. مخصوصاً در بخش پرسش و پاسخها که آقایان قاطع و بدون تعزمی سؤالات و معترضات را پاسخ میدادند. آنجا که سخن از بستر فکری و اندیشه راهنما شد آقایان آب پاکی را دست دوستان و هم اندیشان گذشته ریختند و بصراحت گفتند: «ما اکنون به حوزه معرفت یا (معرفت شناسی) رو آورده ایم و اشکال را در آنجا یافته ایم و لزوم بازنگری در اندیشه راهنما یا ساختار اندیشه را وجهه نظر میدانیم.» (البته نقل به مضمون چه اینکه برای جانیشینی کلمه «معرفت» که آقایان روی آن پافشاری داشتند اینجانب جز این معادل ها که ذکر کردم نیافتم)

وقتیکه سخنرانی پایان یافت حسب معمول عده ای دور دو سخنران گرد آمده بطرح پرس و جو پیرامون اشکالات خود پرداخته بودند و گفتگو باصطلاح بین الاثنین داغ شده بود، یکی از ارباب اندیشه مقیم یا مهاجر آن دیار که دست اندر کار امور فرهنگی و مطبوعاتی هم میباشد و سابقه لطف و کرامتی بحقیر، دهان بگوش من نزدیک کرد گفت: «اندیشه خطا بود...» و پیدا بود قریحه نکته سنج این بزرگوار در پافشاری سخنرانان به کلمه «معرفت» و ضرورت پرداختن بان ذهن او را به ۲/۲ نوشته من در مجله «پره» زیر عنوان «اندیشه خطا بود که اینجا سر درآورده» جلب کرده بود.

امروز وقتیکه در مصاحبه آقای بابک امیر خسروی در شماره ۱۶ مورخ آبان روزنامه راه آزادی بخشی را که در احوال روشنفکران تخصیص داده اند مطالعه کردم قضایای بالا براریم تداعی شد.

آقای بابک امیر خسروی گفته اند: «در میان نسل بالای پنجاه سال کمتر شاعر و نویسنده و محقق بزرگی میتوان یافت که روزی عضو حزب توده ایران یا سازمان جوانان نبوده باشد... تا آنجا که از هنرمندان و شاعران و

نویسندگانی چون نوشین، خانم لرتا، خاشع، خیرخواه، جعفری، کریمی، هوشنگ ابتهاج، اخوان ثالث، شاملو، فریدون توللی، نادر نادرپور، محمد علی افراشته، سیمین بهبهانی، ژاله ربیع، سیاوش کسرایی، میرصادقی، بزرگ علوی، جلال آل احمد، خلیل ملکی، محمد علی خنجی، ابراهیم گلستان، منوچهر محجوبی، محمد جعفر محجوب، احسان طبری، داوود نوروزی، رضا مرزبان، منوچهر تاراجی، به آذین، شاهرخ مسکوب، نجف دریابندری، باقر مؤمنی، صادق وزیری، مهندس کیوان، منیر مهران، دکتر حمید عنایت، دکتر غلامحسین ساعدی، رحیم نامور، جهانگیر افکاری، ایرج اسکندری، احمد منزوی، فریدون تنکابنی، پرویز شهبازی، دکتر امیرحسین آریان پور، رحمان هاتفی، دکتر سید صادق گوهرین، احمد محمود، علیمحمد افغانی، هوشنگ پزشک نیا، مجید رهنما، محمد عاصمی، خسرو روزبه، بیژن جزنی، هوشنگ کشاورز صدر، مهرداد بهار» نام میبرند.

در پی خواندن این بخش از مصاحبه (که بنظر من مهم و تعیین کننده همین جا است) بذهنم گذشت، برای ساختار یا ساختن و جهت دادن فکری يك جامعه مگر چقدر و چند تا نویسنده و شاعر و هنرمند و جامعه شناس و محقق نیاز است! این انبوه که نام برده شده کافی نیست تا جامعه در تمام سطوح و صفوف اندیشه ای که این «روشنفکران» بر سر آنتند بجامعه القاء شود و بالتبع در دراز مدت از همه سو به بار نشیند؟! به تحقیق که آقای بابک امیر خسروی هنوز خیلی نامداران از این خیل عظیم «راهنمایان اندیشه» که مکتب دیده حزب توده هستند از قلم انداخته اند. اگر آنان به این لیست افزودن شوند سپس تعلیم دیدگان این عرصه فکری (میراث داران حزب توده) را که اغراق نیست اگر بگوئیم بیش از پنجاه در صد جامعه مهندسی ایران، بیش از ۳۰ در صد پزشکان کشور، نزدیک به ۷۰ در صد معلمین، ۶۰-۷۰ در صد قضات و شاید نیمی از استادان دانشگاه و انبوهی از لشکریان را بر این آمار بیفزائیم کارآئی و رواج و بازده این ساختار فکری کمأ و کیفاً چه هیبت و هیولای قدرتمندی خود نمائی میکند!

این انبوه انسانهای بافضل خواسته و ناخواسته حامل فرهنگ و اندیشه و آئینی خواهند بود که شخصیت ذهنی و معنوی آنها را در عتقوان جوانی شکل داده و راه گریزی هم

ندارند. چه بسیار از ایشان که از لحاظ سیاسی هرگز وجه تشابهی در عملکرد و استراتژی با حزب توده، چه از لحاظ فردی چه اجتماعی نداشته باشند ولی مفروضی ندارند که بهر صورت جهان را آنگونه که تعلیم گرفته و برایشان ذیقیمت گردیده ببینند و طبعاً بازده و تراوشی جز ملهم از آن منبع نداشته باشند. توفیر نمیکند چه حزبی چه بریده حتی آنها که اصلاً آب حزب توده به گلوشان نرسیده محکوم به این تربیت فکری و بستر رایج فرهنگی هستند.

من در نوشته هایم اغلب اشاره کرده ام چه بسیار که شخصی مذهبی است ولی عملاً آب در آسیاب حزب توده میریزد. حزب توده بیش از اینکه نمودار و معرفت يك جریان سیاسی باشد، يك بیان فکری و فرهنگی است لذا کمتر آدم آرمانخواهی طی چند دهه راه گریزی ازین تفکر داشته. بلد یا کمال. این روش شناخت و تحلیل از نظام جهان و هستی و به تعبیر آقایان اینگونه «معرفت شناسی یا معرفت یابی» سگه رایج ۴-۵ دهه اخیر جامعه ما است. چنانکه متأسفانه هنوز هم امروز روز باب شده با يك دشنام به حزب توده هر نویسنده و اهل کلامی از خود استخوان سبک میکند و انصافاً انسان میفهمد در این روگردانی و دشنام صداقت هم هست. اما هرگاه در احوالش یا قلم و بیانش باریک شوید او را جز آنچه از تربیت و تعالیم حزب توده میراث ذهنی دارد نمی یابید.

گیر قضیه ما اینجاست. چنانکه اکنون می بینیم دیگر حزب توده ای نمانده همانها هم که هنوز ول نمیکند بدون استثنا جملگی بریده ازین تشکیلات مافیائی دیرین هستند. کاملاً هم قابل فهم است که در این غوغای جهانی دیگر محلی از اعراب برای حزب توده نمانده!

اینکه جامعه ما دچار یکنوع ترمز و عدم کارآئی و بستگی و عقیمی است متأسفانه به سبب ذهنیت حاکم به این دو سه نسل اخیر ما است. و از تراوشات علمی و هنری و در مجموع معارفی است که از این ناحیه بجامعه تزریق شده و «بدبختانه هنوز میشود». فکر توده ای است بالا برود پائین بیاید چیزی جز از آن مجرا برای عرضه ندارد. کتاب یا ترجمه ای مینویسد در آن جهت آموزش و القاء دارد. نمایشنامه و فیلم تهیه میکند همان خمیر مایه را دارد. جامعه شناس و تحلیل گر است به آن دیده به جهان و نظام کون و مکان مینگرد. پزشک و قاضی است با ارباب رجوعش یا همان منطق روپرو است. آنچه حزب توده آورده، دین و آئین شده و کار خودش را میکند. بی دلیل نیست آنچه «حرکت های سیاسی کار آمد» بعد از حزب توده در این جامعه پیدا شد جملگی بدون استثنا بر منطق و تفکر و ساختار جهان بینی توده ای و تبیین جهان بهمانگونه بوده. فدائی، دمکرات، مسلمان، مجاهد، اینها همگی از لحاظ سیاسی با حزب توده اختلاف داشته و دارند. سران و رهبران حزب توده را خائن میدانند اما تفکر توده را صحیح میدانستند اشکال را در سران و رهبری آن میدانستند. در حالیکه اشکال را باید در همان حوزه «چگونگی تفکر» یا بقول آقایان «معرفت شناسی» جستجو کنیم که مثل اختاپوس و خرچنگ به

بورش، سوپ سیب زمینی و گوشت، سوپ ماهی، سوپ خیار شور، سالیانکا Solyanka (سوپ تندی با سبزیجات و ماهی یا گوشت)، شنیتسل، گوشت تکه، کتلت گوشت و برنج، پنکیک گوشتی، پنکیک شیر بریده، مرغ، و چیزهای دیگر: کمپوت، بعضی انواع شیرینی و لبنیات. نه تنها شراب، بلکه آبجو نیز در آموزشگاه ۱۰۱ تحریم شده بود. خواربار را از نزدیکترین کلخوز (مزرعه اشتراکی-م) تهیه می کردند و بنا براین همه چیز کاملاً تازه بود. زنان محلی ساکن نزدیکترین روستا کارهای آشپزی را انجام می دادند. آنان برای پخت و پز نه از پاتیل های بزرگ، بلکه قابلمه های معمولی استفاده می کردند و در نتیجه دستپخت شان طعم غذای خانگی را داشت.

بعد از نهار ما را در آموزشگاه گرداندند و کلاس ها، اتاق های تدریس زبان های خارجی، و مجتمع ورزشی را به ما نشان دادند. در کنار مجتمع ورزشی ساختمان دیگری وجود داشت که با یک پل بزرگ عابران به ساختمان اصلی متصل شده بود. سه سالن نرمش، یک استخر شنا و در بیرون آن چهار زمین تنیس وجود داشت.

روز بعد، یعنی دوشنبه اول سپتامبر، تحصیل ما شروع شد. نخستین درس در پاره ساختار کمیته امنیت داخلی وابسته به هیئت وزیران اتحاد شوروی بود. (در آن زمان کمیته امنیت دولتی یا کا گ ب هنوز از طریق یک وزیر به هیئت وزیران مربوط بود. اما بعد ها، پس از آنکه آندروپوف Andropov قدرت کافی بدست آورد، در سال ۱۹۷۸ کا گ ب را از هیئت وزیران حذف کرد). هیچ شما و دیاگرامی از ساختار کا گ ب به ما نشان ندادند. محتوای این درس بسیار مختصر بود و خطوط کلی را دربرمی گرفت.

دستگاه مرکزی کا گ ب شامل ۹ اداره مرکزیست.

اداره مرکزی نخست (پ گ او) (کارهای اطلاعاتی غیر قانونی)، اداره «ت» (کارهای اطلاعاتی در زمینه های علمی و فنی)، اداره «کا» (ضداطلاعات بیرون مرزی)، اداره «ارت» (کارهای اطلاعاتی در میان خارجیانی در داخل شوروی)؛ و دو سرویس «ای» (که اطلاعات رسیده را تجزیه و تحلیل می کند)، و سرویس «ا» (اقدام فعال، یا به بیان ساده تر اطلاعات زدائی)؛ و دوازده بخش جغرافیایی است که بطور عمده در زمینه گردآوری اطلاعات سیاسی در مناطق مربوط به خود فعالیت می کنند. این بخش ها بر اساس درجه اهمیت منطقه جغرافیایی مربوطه شماره گذاری شده اند، به این ترتیب:

بخش نخست ایالات متحده و کانادا.
بخش دوم امریکای لاتین.
بخش سوم بریتانیا و استرالیا و زلاندنو، اسکاندیناوی
بخش چهارم جمهوری فدرال آلمان و اتریش

ناتمام

نامه زیر توسط یکی از خوانندگان راه آزادی برای درج در نشریه ارسال شده است.

دست اندر کاران راه آزادی!

در آن زمان که از صفوف حزب توده چه بصورت فردی و چه بصورت جمعی جدا و منشعب شدیم می گفتیم که حزب توده فرمیسیت و اپورتونیست است و اعتقادی به انقلاب و حاکمیت طبقه کارگر ندارد و بزرگترین گناه او هم عدول از مارکسیسم-لنینیسم است و در عین حال سازشکار در عرصه سیاست و مستبد در امور تشکیلاتی است و وابستگی او به دولت شوروی و سیاستهای روزمره او قوز بالا قوز شده، خلاصه کلکسیون ایرادات ما به حزب وقتی با رهبری عده ای بی کفایت بر حزب توأم شد گمان کردیم که بدتر از این دم و دستگاه در تمام کره زمین وجود ندارد و به امید یک جریان کمونیستی سراسری و ناب شروع به فعالیت کردیم.

امروز بعد از گذشت بیش از ۷ سال پرحادثه نه دیگر از لنین نشانی است (به حمد الله) و نه از لنینیسم و تمام آن ایرادات در بخش بزرگ خود نسبت به حزب توده بی اعتبار گشته و حتی برخی از خصوصیات او بعنوان وجه تشخیص نوگرایی و ترقی خواهی معرفی میشود. مگر غیر از این است که پیدا کردن امکانی هرچند کوچک برای تحول تدریجی جامعه به دور از شیفتگی به مقولاتی مانند انقلاب و حاکمیت طبقه... از جمله آماجهای حزب جدید ماست، مگر تلاش ما در زمان جدائی مان از حزب توده این نبود که نشان دهیم او حزبی است که به اصول مهمی مانند م-ل اعتقاد عملی کافی ندارد و اینکه حزب توده حزبی فرمیسیت که هم در دوران سلطنت پهلوی و هم جمهوری اسلامی تلاش کرده که نوعی امکان فعالیت علنی در چهار چوب قانون های اساسی دو نظام پیدا کند، مگر حزب توده بعنوان یکی از احزاب جدی در این زمینه گام نگذاشت، درست زمانی که بسیاری از گروههای کوچک و متعصب به جز انقلاب و یا بهتر بگوییم آشوب گری به اصل دیگری باور نداشته و متأسفانه ندارند، چیزی

که دنیای امروز مهر باطل بدان زده، در آن شرایط سخت حزب توده تلاش کرد در جامعه ای که نود و هشت درصد آن به ولایت فقیه رأی داده بودند و به شدت در اوام مذهب غرق بودند جاشی برای فعالیت علنی پیدا کند و مسلماً اگر نیروی بخواد شرایط فعالیت علنی خود را در آن شرایط فراهم کند پارامترهای دیگری برای او مطرح است و نمیتواند از چهار چوب گروهکهای متعصب و کم حزبی در کشور استبداد زده ای مثل ایران به اندازه ای اهمیت داشته و دارد که میتوان بسیاری سازشها و نرمشها از خود نشان داد تا دیو استبداد چون همیشه بهار آزادی را به خزان نشاناند. بهر حال اگر با حرکت از درک امروزی بخوایم به مشکلات جامعه نگاه کنیم باید درعین حال که به آماجهای انسانی و بشری وفادار بوده بسوی یک فرمیسیم تمام عیار و نه نیم بند حرکت کنیم، چیزی که در حزب جدید ما با پیگیری انجام میگیرد، سازش و تلاش برای فراهم آوردن شرایط بهتر برای کل جامعه، جامعه ای به حد مطلوب آزاد و مرفه و پیشرفته و مسلماً این همه آن وقت حاصل است که انسان جامعه ما با فرهنگ و با سواد و مرفه باشد، چیزهایی که زمانی بس طولانی لازم دارد، در چنین مسیری کدام جریان سیاسی مانند حزب توده ایران حرکت کرده بود؟ با توجه به تمام دگرگونیهای انجام شده در فکر و عمل ما و معیار قرار دادن آن آیا کدام حزب و جریان سیاسی را میتوان از نظر تاریخی به خود و اندیشه های امروزی خود نزدیکتر یافت، کومه؟ اقلیت؟ پیکار؟ یا حزب توده، زمانی که درکیهان لندن شخصی نوشت که حزب دموکراتیک مردم ایران شکل مدرن حزب توده میباشد، آن روز عصبیانی شدیم ولی من فکر میکنم که مقایسه زیبایی انجام داده و براستی ما شکل مدرن حزب توده ایران هستیم و به این امر نیز با غرور اشاره می کنیم.

بهرروز- سوند
نیاافتنی تربیت کند. آقای شاملو کردن کلفت و جسور است در حوزه فرهنگ و علم آنگونه جسارت و ویرانگری پیش میگیرد. آقای دولت آبادی آن جسارت و بی پروائی را ندارد یقه «نفث و سلاح و دیکتاتور» را در مثلث نحس میگیرد، و هكذا جملگی هرگز و هیچکدام به چیزی مثبت و «شدنی» حواله نمیدهند. بردارید ادبیات ۴۰-۵۰ ساله را بخوانید آنچه که توی دست و بال عامه و بخش عظیمی از خواص ریخته عموماً جوهر از اینگونه دعوت و بینش دارد. با این دعوت و بینش به سروقت مسائل سیاسی و اجتماعی نمیتوان رفت. این دعوت و بینش قهر و ستیز و بدبینی و یأس و در نهایت فرهنگ ناتوانیها و نشدنیها است.

دورترین زوایای فکری و ذهنی و معنوی جامعه راه یافته. اگر بر سالکین سنگین نیاید عرض میکنم. وقتیکه آقای شاملو فردوسی را مشنگ و حرامزاده لقب میدهد و از ضحاک ماردوش یک چهره «ضد فئودال» میسازد، راهی جز این ندارد که آمرخته هایش این چنین بازده منفی و ویرانگر داشته باشد. یا آقای دولت آبادی خطابه «مثلث نحس» فراهم میآورند. سرپای تبیین و تدوینش جز رنگ گرفته های از تفکر توده ای نیست. حزب توده خرواسته یا تاخرواسته مأموریت داشت جامعه را به چیزهای «نشدنی». خواست ها و آرمانهای هرگز تحقق

انتخابات مجلس چهارم و ضرورت انتخابات آزاد در ایران

هم میهنان عزیز

از دیدگاه ما انتخابات، بویژه انتخابات مجلس قانونگذاری یکی از رکن های اساسی حاکمیت ملت است. در تمام کشورهای آزاد جهان، مردم با عقاید و مرام های گوناگون و بر اساس حقوق و آزادی های مساوی نمایندگان خود را برمیگزینند و ازین طریق حاکمیت خود را اعمال می کنند. اما در ایران برخلاف سیر تحولات جهانی، جناح های حاکم کماکان با نفی حقوق مخالفین و دگراندیشان، حاکمیت سیاسی را به خود منحصر ساخته اند. این حاکمیت انحصاری همانطور که همگان آگاهید جز گسترش اختناق و فقر و فساد در جامعه حاصلی نداشته و میهن ما را در دهه آخر این قرن در سراسر اشیب سقوطی مهلك قرار داده است.

در آستانه انتخابات مجلس چهارم، سیاست بازسازی کشور - که گویا نوید دوران جدیدی در مملکت داری بود - به هیچ نتیجه ملموسی نرسیده است. زمامداران جمهوری اسلامی حتی از فراهم ساختن مقدمات رشد اقتصادی و ترمیم خرابی ها هم عاجز مانده اند.

چندگانگی مراجع تصمیم گیری، فقدان اهنیت قضائی و حکومت قانون و انحصارطلبی گروه های حاکم که حقوق و آزادی های ابتدایی مردم را پایمال ساخته اند، راه را بر جلب اعتماد صاحبان صنایع، بازگشت متخصصین و مشارکت مردم در بازسازی دستگاه اقتصادی و آموزشی کشور بسته است.

برخی اقدامات دولت رفسنجانی در جلب نیروهای کاردان و کارآمد، تثبیت حاکمیت قانون و حذف نهادهایی که هرکدام دولتی درون دولت هستند، بانوسان ها و عقب نشینی های مداوم همراه بوده است. این سیاست های نیم بند نه تنها زمینه اعتماد و مشارکت داخلی را فراهم نیاورده بلکه بخاطر فقدان مطلق حاکمیت ملت هرگز به توفیقی در ایجاد يك سیاست خارجی پویا به نفع رشد و توسعه اقتصادی کشور نیز دست نیافته است. همین امر بروشنی نشان می دهد که بدون تغییرات اساسی در اوضاع داخلی، بهبود روابط خارجی جمهوری اسلامی بهیچوجه برای مشارکت مؤثر بین المللی در بازسازی اقتصاد ایران کافی نیست.

مهمترین تغییری که شرایط مشارکت فعال مردم و جلب همکاری های بین المللی را فراهم می آورد بازگشایی فضای سیاسی کشور است. اگرچه گامهایی در گشایش فضای مطبوعاتی - و نه آزادی مطبوعات - برداشته شده، ولی این گامهای لرزان نه فقط در معرض تهدید عناصر و جریان های افراطی، هرج و مرج دستگاه قضایی جمهوری اسلامی و فقدان حاکمیت قانون است بلکه اصولاً پاسخگوی معضلات و نیازهای فوری جامعه نیست. بازسازی میهن ما نیازمند شرکت همه مردم باهوعقیده و مرامی در زندگی سیاسی کشور است. تا مصالح ملك و ملت تابع سلیقه و منافع فردی و گروهی است هیچ گروهی از هزاران مشکل جامعه ایران حتی باکشتار مخالفین و ادامه خشونت بارتترین شیوه های سرکوب گشوده نخواهد شد.

دولت رفسنجانی که زیر فشار افکار عمومی و برای کسب آبرو در مناسبات بین المللی، بازدید نمایندگان صلیب سرخ بین المللی از زندانها و بازرسی نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را در ایران پذیرا می گردد، خود مردم ایران را شایسته این بررسی ها و بازدیدها نمی داند و تشکیل جامعه ایرانی حقوق بشر را بر نمی تابد. اگر مطبوعات در ایران واقعاً آزاد بودند و احزاب و سازمان های سیاسی و اجتماعی می توانستند در پناه قانون فعالیت کنند، نیازی به دخالت کمیسیون ها و مراجع بین المللی نبود. مردم از طریق نهادهای مطبوعاتی، حزبی و اجتماعی خود رفتار دولت را کنترل می کردند و جهانیان را نیز آگاه می ساختند. بهر تدبیر اینک گزارش آقای کالیندویل و قطعه نامه کمیسیون حقوق بشر نقض حقوق انسانی و فقدان آزادی های اولیه را در جمهوری اسلامی به صراحت باز می گوید و امکان هرگونه تظاهر به رعایت حقوق مردم را در محافل بین المللی از دولت سلب کرده است. اقدام اخیر جمهوری اسلامی نیز که نمایندگان صلیب سرخ را به بهانه جاسوسی از ایران اخراج کرده است در عین حال تزلزل سیاسی و بی باوری دولت را به قواعد و نهاد های بین المللی بنمایش میگذارد.

امروز انتخابات مجلس چهارم در شرایطی برگزار می شود که اکثریت مردم ایران از

هم میهنان عزیز

از دیدگاه ما امضاءکنندگان زیر که به افق های سیاسی گوناگون تعلق داریم، اعاده حقوق پایمال شده ملت و برگزاری يك انتخابات آزاد علنی و عمومی بر مبنای معیار اعلامیه جهانی حقوق بشر راه را برای تفاهم ملی و مشارکت عمومی در بازسازی کشورمان هموار می سازد. بن بست های اقتصادی و پافشاری رژیم حاکم بر انحصارطلبی و طرد و حذف مخالفین دیر یا زود میهن ما را با تعارض های خشونت باری مواجه خواهد ساخت که خطر تجزیه کشور و یا استبداد نوینی را در خود می پرورد.

ما مبارزه علنی مسالمت آمیز و جستجوی راه حل های سیاسی مورد پذیرش اکثریت مردم ایران را مناسب ترین شکل پیکار برای استقرار مردم سالاری در ایران می دانیم و هموطنان خود را به کوشش و مبارزه برای استقرار آزادی های مدنی و سیاسی و اجتماعی به منظور برگزاری انتخابات آزاد فرا می خوانیم.

ما بعنوان پیش شرط آزادسازی فضای سیاسی - اجتماعی کشورمان، اعلام عفو عمومی و لغو آثار و نتایج احکام دادگاه های انقلاب و آزادی تمام زندانیان سیاسی را خواستاریم.

فروردین ۱۳۷۱

فریدون احمدی - کمال ارس - مهرداد ارفع زاده - بیژن افتخاری - فرامرز افشار - بابک امیرخسروی - مهران براتی - علی پورنقوی - پرویز تهرانی - منوچهر ثابتیان - حسین جوادی - محمد جلالی چیمه (م. سحر) - مهدی حائری - علی اصغر حاج سید جوادی - بیژن حکمت - محسن حیدریان - مهدی خانباها تهرانی - فریدون خاوند - پرویز دستمالچی - نوری دهکردی - محمود راسخ افشار - ماشاله رزمی - مجید زربخش - میخائیل سیفی - باقر شاد - حسن شریعتمداری - حمید شوکت - عباس شیرازی - علی صالح زاده - مهدی طارمی - ناصر طهماسبی - اسداله طیورچی - قربانعلی عبدالرحیم پور(مجید) - محمد مهدی عسکریه - نازی عظیما - احمد علی بابایی - مهدی فتی پور - فرهاد قرچاد - زهرا قاضی - فرهنگ قاسمی - امیر مصدق کاتوزیان - علی کشتگر - امیرحسین گنج بخش - حسین لاجوردی - عبدالکریم لاهیجی - رضا مرزبان - علیرضا مناف زاده - سعید میرهادی - فرخ نگهدار.